



*Iranian American
Jewish Federation*

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

سال هفدهم - شماره ۱۱۵ - حشوان ۵۷۵۹ - نوامبر ۱۹۹۸ - آبان ۱۳۷۷



במלכות כדת מה לעשות במלכה וישת על
אשר לא יעלה את מאמר המקד אהודות
בד' הסודים ואמר נוסב
לפני המקד והשרים לא על המקד לבד עתה
ישת המלכה כי על כל השרים ועל כל העם
אשר בכל מדינות הממך אחיהוש' כי לא
דבר המלכה על כל הנשים להצוות בעליהן
בעיניהן באמרים המקד אהודות אמר
להביא את ושת המלכה לפניו ולא באר
היום הזה ואמרנה ישות פרס וכדי אשר
שמעו את דבר המלכה לכל ישרי המקד וסי
באין וקצת אם על המקד טוב יצא דבר
מלכות מלפני וכתב בדתו פרס ומשי' לא
יעזר אשר לא תבוא ושת לפני המקד
אשר ושל המלכותה יתן האריך לעונה והענה

کتابخانه
موسسه تخصصی
ادبیات و ادبیات کلاسیک
۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲

با امید پرواز کنید

آژانس های مسافرتی امید

امید هر ایرانی برای هر سفر

سال نو عبری بر همگان مبارک باد

امید تراول نماینده اصلی هواپیمائی العال و فروشنده :

- ارزانهترین بلیط های داخلی و بین المللی (BULK RATE)
- تورهای ماه عسل و سالگرد ازدواج
- کروزهای تفریحی کارائیب، آلاسکا و مکزیک
- تورهای انفرادی و دستجمعی به اسرائیل و خاور دور



برای راحت ترین و مطمئن ترین سفر به ایران

با امید پرواز کنید

اغلب کارتهای اعتباری پذیرفته میشود

ارسال بلیط های هواپیمائی بوسیله پست و فدرال اکسپرس

امید در وست وود

310-477-2031

امید در دان تان

213-742-6643

تلفن رایگان

800-536-6666





منصور پوراتحاد



مهندس شهریار یادکاری

فتو آسیا

زندگی پدیده‌ای است شگفت انگیز که به سرعت برق و باد میگذرد
 تا چشم برهم بزیم دوران کودکی به جوانی دوران جوانی به پیری
 و دوران پیری به هیچ مبدل میگردد
 گذشت شتابزده زمان را هرگز نمیتوان متوقف کرد
 ولی حداقل میتوان زیبایی های آنرا جاودانه ساخت

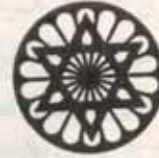
من منصور پوراتحاد آشنای قدیمی شما با نزدیک
 به نیم قرن تجربه در کارهای عکاسی و فیلمبرداری اکنون در
استودیو مجهز فتو آسیا
 با همکاری مهندس شهریار یادکاری با استفاده از آخرین تکنولوژی
 پیشرفته روز آماده‌ایم تا لحظات زندگی شما را ابدی سازیم
 تلفن جدید فتو آسیا ۷۵۷۵ - ۸۵۹ (۳۱۰)

شوفار

S H O F A R
Iranian American Jewish Federation
5700 Wilshire Blvd., 2nd Fl, Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659

Tel: (213) 761 - 8945

Fax: (213) 761 - 8948



شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

مدیر مسئول: دکتر روبن ملامد

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. • هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است. • مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است. • نقل و اقتباس از شوفار موقوف به اجازه شوفار میباشد. • شوفار مسئول مندرجات آگهی ها نیست.

سردبیر - صیون ابراهیمی

مدیر داخلی - الیاس اسحاقیان

شورای نویسندگان

دکتر هوشنگ ابرامی - نینا استوار - ناصر اوهب
گیتی بروخیم - دکتر باروخ بروخیم - سیروس حلاوی
- نوراله خرازی - شکوه درویش - فرزانه طالعی
سام کرمانیان - دکتر ازون گلچپه - مشفق همدانی
ناصر مقیمی - پروانه یوسف زاده

خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

نصف صفحه ۱۵۰ دلار

یک سوم صفحه ۱۲۵ دلار

یک چهارم صفحه ۱۰۰ دلار

مسئول تبلیغات: ویکی درویش

۲۵۳۱ - ۷۳۱ (۲۱۳)

* از طریق تلفن پیام گیر ۸۹۵۴ - ۷۶۱ (۲۱۳) یا فکس شماره ۸۹۴۸ - ۷۶۱ (۲۱۳) و یا از طریق نامه نظرات و انتقادات سازنده خود را با ما در میان بگذارید - با این قول که همه این نظریات و انتقادات منطقی آنگونه که همیشه روش ما بوده، در شوفار به چاپ برسد و به آنان توجه شود.

* شوفار به ۵۰۰۰ نشانی شناخته شده فرستاده میشود.

* از همه صاحبان قلم و اندیشه میخواهیم که با نوشتن و ارسال مطالب خود برای شوفار، در تداوم شوفار ما را یاری دهند.

* جوانان و نوجوانان خود را به نوشتن برای بخش انگلیسی شوفار تشویق نمائید.

* پشتیبانی مالی شما ضامن ماندگاری ماست. ما را از لحاظ مالی نیز یاری دهید.

* از صاحبان آگهی میخواهیم (و شما نیز بخواهید) تا آگهی های خود را به شوفار بدهند.

هزینه فرستادن یک صفحه «فلایر» به ۵۰۰۰۰ نشانی از ۱۰۰۰ دلار تجاوز میکند - با یک صفحه آگهی در شوفار، این هزینه را به ۲۵۰ دلار تقلیل دهید. شما با هزینه هر شماره فقط ۲۵۰ دلار یک صفحه کامل در اختیار دارید تا کالا یا خدمات خود را به ۵۰۰۰۰ خانوار ایرانی معرفی کنید.

در این شماره میخوانید

- ۷ - پیشگفتار..... صیون ابراهیمی
- ۱۰ - خاور میانه بیمار پروانه یوسف زاده
- ۱۲ - یک دوست در مقامی شامخ سام مقیمی
- ۱۶ - محمد باسیونی سیروس حلاوی
- ۲۰ - خیرهای از جهان یهود..... دکتر م . سینا
- ۲۳ - خیرهای گوناگون لادن احتشاشی
- ۲۵ - بچه طریق باید با تروریسم مبارز کرد..... سام مقیمی
- ۲۸ - دوستی ها نینا استوار
- ۳۰ - ورشکسته ها نوره خرازی
- ۳۴ - پاسخی به نوشته یهودیت چیست ... دال . دال . دشمن دشمن تراش
- ۳۵ - آغوش تهی..... مهین عمید
- ۳۶ - نامه به سردبیر
- ۳۹ - خود را بهتر بشناسیم..... دکتر پرویز شهابی
- ۴۱ - سرگذشت موسیو حثیم..... مشفق همدانی
- ۴۴ - غزل جهانگیر صداقت فر
- ۴۵ - یا مشاهیر یهودی آشنا شویم لنون سالم
- ۴۶ - یهودیان در خدمت بشر..... دکتر بابک نیا
- ۵۲ - بد زبانی مسعود هارونیان
- ۵۶ - کار نیک فراموش نمی شود..... پروانه یوسف زاده
- ۵۷ - نوجوانان امریکائی چه میدانند
- ۵۸ - مدینه گفتی و کردی کیابم... مهندس جهانگیر بنایان
- ۶۱ - داروی ویاکرا دکتر م . سینا
- ۶۶ - داستانهایی از پادشاهان..... ابی نوعم شبتانی
- ۶۹ - ما و شما
- ۷۱ - بچه های این دوره شالوم علیخیم
- ۷۷ - شمشیر داموکلس دکتر عزیزاله سلیم پور
- ۸۱ - یهودیان آمریکای جنوبی

روی جلد

صفحه ای از کتاب استر

پشتیبانان شوفار

در این ستون نام دوستداران شوفار که با کمک های قابل توجه مالی خود ما را یاری میدهند درج خواهد شد.

این کمک ها از سوی کسانی بما میشود که براین باورند که شوفار، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی، باید بماند و بطور مداوم منتشر گردد.

ما نام این یاران شوفار را، به پاس ایمانشان به ماندگاری ما و تعهدشان در قبال جامعه یهودی ایرانی، مرتباً در شوفار به چاپ میرسانیم. حیث است که آنان که از رسالت ما آگاهی دارند، نامشان در این ستون نباشد.

دست شما یاران مهربان را صمیمانه می فشاریم:

\$ 2000	خانم و آقای شاپور صداقت
2000	خانم و آقای دکتر روبن ملامد
1000	خانم و آقای عزت اله دلپجانی
?	خانم و آقای سلیمان رستگار
500	خانم و آقای صد گشفی
1000	خانم و آقای ایزک مرادی
500	خانم و آقای لطف اله حی
1000	خانم و آقای یونس نظریان
1000	خانم و آقای پرویز نظریان
1000	خانم و آقای عزری نامور
1026	خانم و آقای ناصر برلوا
540	آقای ابی کلیمیان
500	خانم و آقای نوره نوروش
1000	خانم و آقای الیاس اسفندی
1000	خانم و آقای نوره گبای
500	خانم و آقای الیاهو قدسیان
1000	خانم و آقای جک هارونیان
500	خانم و آقای نجات گبای
500	خانم و آقای الیاس ابریشمی
250	خانم و آقای بیژن نهائی
500	خانم و آقای حمید نهائی
226	خانم و آقای مهدی بابااف

پیشگفتار

خانه ای هست برای من و تو

طلیعه سال نو عبری ۵۷۵۹، همزمان بود با یکی از خجسته ترین اقداماتی که در طول فعالیت‌های پیگیر فدراسیون یهودیان ایرانی، از بدو تأسیس تاکنون، انجام گرفته است. مردم ما برای اولین بار در تاریخ یهودیان ایرانی - چه در ایران و چه در غربت، مراسم نیایش اولین روش هسانا و کیپور را در مجموعه ای عظیم و از آن خود، برگزار نمودند، در مرکز یهودیان ایرانی / آمریکائی وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی.

در این مجموعه، علاوه بر سالن کنیسی اصلی، که یکی از قدیمی ترین و جالب ترین کنیساهای لوس آنجلس است، سالن های متعددی وجود دارد که در آن واحد، در این ایام متبرکه، نزدیک به ۲۵۰۰ نفر در آن به نیایش پرداختند. درصد کمی از این عده را اعضای قدیمی کنیسی بت ال (که عمدتاً همکیشان آمریکائی ما هستند) تشکیل میدادند که در کنار ما مانده اند و در مسئولیت گرداندگی این مرکز ما را یاری میدهند.

در سالن اصلی همکیشان ایرانی ما، سالن دوم جوانان و دیگر همکیشان ایرانی ما (که مراسم برای آنان به زبان انگلیسی برگزار شد) و بالاخره سالن سوم که در آن همکیشان آمریکائی و اعضای پیشین کنیسی بت ال شرکت داشتند. مجریان مراسم نیایش آقایان شمولیان، مولانی و آقائی در سالن اصلی و آقایان دکتر نورمحمودی و اقبالیه در سالن دوم بودند. سخنرانان عبارت بودند از آقایان دکتر کرمانشاهی - رئیس هیئت امنای فدراسیون، آقای دلجانی - رئیس هیئت اجرایی فدراسیون، دکتر روین ملامد نایب رئیس هیئت امناء و صیون ابراهیمی، عضو هیئت مدیره فدراسیون، خانم هماسرشار و خانم شرلی خداداد.

اما بیشترین تلاش از سوی آقای الیاس اسفندی، خدمتگزار صدیق و دلسوز جامعه ما انجام شده بود که کلیه نذرهای مربوط به این ایام مقدس را پیشاپیش جمع آوری نموده بودند، بطوریکه هیچگونه صرف وقتی در این مورد بعمل

نیامد و علاوه بر این قسمت اعظم بلیط های مربوطه نیز توسط ایشان بفروش رفته بود. آقای دکتر ایوب ابراهیمی رئیس دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی که چون همه سال، سالیان متمادی است با صرف وقت و کوشش چشمگیری در به انجام رسیدن مراسم این روزهای مقدس، نهایت کوشش را نموده اند و آقای صیون سفارادی که در امور کنیسی فدراسیون همیشه کوشا بوده اند. فدراسیون یهودیان ایرانی از این کوشندگان راه مردم و همه دست اندرکاران کنیسی فدراسیون سپاسگزاری مینماید.

قصد من در اینجا بازگو کردن سخنان سخنرانان یا چگونگی برگزاری مراسم نیست، چرا که ترجیح میدهم گزارشگر هیجانی باشم که در میان مردمان - پیر و جوان و زن و مرد - شاهد آن بودم. همانطور که گفتم، معماری، زیبایی و جاذبه روحانی سالن بزرگ ۱۵۰۰ نفری کنیسی این مجموعه در تعریف نمی گنجد. قصد مداهنه نیست، اگر خود دیده اید که نیازی به بازگو کردن ندارد و اگر ندیده اید، بیائید و شاهد دستاوردی زیبا و مجموعه ای عظیم باشید که از آن یکایک شماست.

در این مجموعه، علاوه بر سالنهایی که بآن اشاره شد، ما و شما دارای مدرسه ای یهودی هستیم که دارم کودکان و دبستان است با آموزگاران کاردان و شایسته. کوتاه آنکه فدراسیون از آن مردم است و این بازوی توانای فدراسیون نیز متعلق به همه ما است.

چه باید بکنیم؟ این خانه ای را که اکنون صاحب شده ایم باید در پایداری و موفقیت آن بکوشیم و دست یاری بسوی فدراسیون دراز کنیم.

چگونه؟ برای این پرسش ده ها پاسخ وجود دارد. پیش از هر چیز از همیاری سخن بگوئیم. ما به آحاد افراد ملت خود نیاز داریم که در این اقدام با ما همراه باشند. با ما تماس بگیرید و بگوئید چگونه میتوانید در نگهداشت و اعتلای این خانه که - تکرار میکنم - از آن خود شما است، مشارکت جوئید. عین اینکه خانه ای دارید که متعهد نگهداری آن هستید

با این تفاوت که این خانه اول شماست. خانه ای که حافظ سنت های دیرپای ما یهودیان ایرانی است. خانه ای که از کودکان دبستانی گرفته تا پیران ما، هر یک در آن سهمی بسزا دارد. خانه ای که همه ما در آن گردهم می‌آئیم، نه الزاماً برای برگزاری مراسم مذهبی که برای ایجاد همبستگی بیشتر. برای آنکه کودکان ما از آموزش یهودی بهره مند گردند، جوانانمان با یکدیگر آشنا شده نظرات خود را با هم در میان بگذارند و در کنار هم و دست در دست یکدیگر سکان مسئولیت نه تنها این مرکز بلکه جامعه خود را در دست بگیرند و در کنار این ضرورت سترک اجتماعی، مرکزی نیز برای تفریحات دسته جمعی خود داشته باشند. و بالاتر از همه بزرگسالان ما گرد هم بیایند و همه نسلهای بعد از خود را رهنمون باشند.

چه خوش اقبالیم ما

با آغاز سال نو، شوفار نیز سال تازه ای را آغاز میکند. برمیگردیم و به آغازین روزهای تولد نشریه مان ونظر می‌اندازیم، به زمانی که با انتشار اولین شماره های این نشریه مستقل یهودی ایرانی در غربت، بناگاه مردم ما متوجه استعداد های بیشماری شدند که از قلم بدست گرفته تا شاعر و نقاش و سخنور در میان مردم ما وجود دارند. با ادای سپاس به یکایک این یاران، لازم میدانم از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی و شوفار، ارج بگذارم همکاری و پشتیبانی این اندیشمندان را که از همان آغاز تاکنون و در کنار تمام فراز و نشیب هائی که شوفار بخود دیده، با ما بوده اند و مانده اند. و براستی چه خوش اقبالیم ما که قلمزنانی نامی (که هم زمان شخصیت های اجتماعی بی پیرایه و دلباخته نیز هستند) را در کنار خود داریم. بی آنکه قصد تقدم و تأخری در میان باشد، از سه تن از این یاران در اینجا نام می‌بریم و در فرصت های بعدی از دیگر همکارانمان سخن خواهیم گفت.

گیتی خانم بروخیم (سیمانطوب)

نمیگویم «خانم گیتی بروخیم» که شخصیت این روزنامه‌نگار پرسابقه و این بانوی فرهیخته و مردم سالار از یکسو و «خانم» بودنشان از سوی دیگر - از هردو جنبه، گیتی خانم ما، از بهترین ها هستند.

خانم بروخیم از آغاز راه و پیش از اینکه من و دیگر یارانمان به شوفار بییوندم با شوفار بوده اند.

کلام و قلم گیتی خانم چون خودشان مهربان است. پرخاشگر و طلبکار بی طلب نیست. گیتی از هیاهو می‌پرهیزد. و باشنونده و خواننده اش صادق است از تظاهر و جار و جنجال دوری میجوید و اگر هم انتقادی از فرد یا گروهی داشته باشد، آنرا دوستانه و مهربانانه در میان میگذارد و در یک کلام «مردم سالار» است و عاشق خدمت به مردم.

ما و یارانمان در فدراسیون در طول سالهای اخیر شاهد کوششهای شبانه روزی گیتی خانم و همسر خوششان آقای منوچهر بروخیم در صندوق اضطراری بیماران و نیازمندان بوده‌ایم که دوش بدوش آقایان حقنظر فرح‌نیک، الیاس اسفندی، جناب راو داوید شوفط، دکتر ایوب ابراهیمی، دکتر فروزانپور، خانم مهین الیاسیان، آقای الیاس اسحقیان و دیگر یارانمان در این نهاد مردمی خدمات بیشماری به مردم ما نموده اند - نهادی که از آغاز موجودیت خود تاکنون نه یک جشن گرفته و نه یک مهمانی - بلکه با تلاش و دوندگی اعضای آن و نامه هائی که هراز چندگاه من و شما با قلم نرم و مهربان گیتی خانم دریافت میکنیم، سالانه ده ها هزار دلار از توانمندان مالی (که عمرشان دراز و سلامتشان همیشگی باد) گرفته و به نیازمندان داده‌اند. ارج می‌نهم بانوئی با اینهمه خوبی را در میان جامعه خودمان.

گیتی خانم از سردبیر هیچ گله ای ندارد.

دکتر هوشنگ ابرامی

هوشنگ هم از آغاز کار با شوفار بود. پیش از کوچ به این دیار، هوشنگ در جامعه بزرگ ایرانیان در سرزمینمان ایران شناخته شده بود. پژوهش بسیار کرده بود و کتاب به چاپ رسانده بود و جایزه سلطنتی کتاب را بخود تخصیص داده بود. جامعه بزرگتر خوب می‌شناختش و ما... بگذریم.

در این دیار، وقتی هوشنگ قلم از نیام کشید، برای جامعه‌ای نوشت که از آن او بود ولی خوب نمی‌شناختش - اما هوشنگ دل درگرو ارزشهای والای یهودی و فرهنگ و زبان غنی ایران زمین داشت و اندیشه ای ورای داد و ستدهائی از این دست.

کارهای دکتر ابرامی در شوفار، رنگین کمانی است از نوشته های اجتماعی، پژوهشی، دینی و طنز که انسان را به اندیشه وا می‌دارد، از هوشنگ نویسنده ای می‌سازد پربار که گهگاه ما و یارانمان در شورای نویسندگان سرسرس میگذاریم که، «تو کی میخوابی؟» و همسرش شهادت میدهد که گهگاه هوشنگ تا سپیده دم قلم میزند.

و بدین ترتیب است که مجموعه های پربار کارهای دکتر هوشنگ ابرامی فراهم آمده در اختیار دوستداران آثارش قرار میگیرد. از ویراستاری استادانه تاریخ یهود ایران نوشته روانشاد حبیب لوی گرفته تا نوشتن «خاک خوب خدا» که به گمان من ترکیبی است از رگ و پوست و گوشت و استخوان احساسات صادقانه هوشنگ با واقعیت های تاریخ یهود: از وقایع معجزه گونه گرفته تا نکات ضعف آن.

و هوشنگ خان ابرامی، همچنان با احساسش قلم میزند و با قلب پرمهربانیش از کاستی هائی که برجای ما سایه افکنده رنج می‌برد - اما قلم را زمین نمی‌گذارد و می‌نویسد... و می‌نویسد...

قلمش همیشه روان یاد.

دکتر هوشنگ ابرامی از سردبیر سخت گله مند است که چرا کیفیت چاپ شوفار را بهبود نمی‌بخشد و خبر خوش اینکه از این شماره به بعد به توصیه ایشان گردن گذاشته ایم. برای دکتر هوشنگ ابرامی و قلم همیشه خروشانش آرزوی پایانی کنیم.

خانم نینا استوار

خانم استوار، قلمی دارد به استواری نامش. پرتوان، کوبنده و درعین حال سرشار از صداقت. ایشان نیز از پیشگامان شوفار هستند و از همان آغاز، نوشته های بی‌پرده و آئینه وارشان با استقبال اکثریت و غرولند و اقلیتی نه چندان زیاد (ولی پر سر و صدا) روبرو شد.

نیناخانم با بسیاری از مواضع سنتی مرد و زن یهودی ایرانی مخالف نیست که با آن سرستیز دارد و بویژه «مردسالاری» رانکوهیده میداند و از ابراز این نظر کوچکترین هراسی بخود راه نمیدهد و وقتی هم نرم و آرام مینویسد (مثل مطلبی که در این شماره از او می‌خوانید) باز هم بقول عوام «آخر

سر» می‌بینی که کشیده محکمی به گوش ناهنجاریهای جاری در جامعه ما نواخته است.

نیناروزگاری در ایتالیا می‌زیست و از آنجا مرتب برای ما مطلب می‌فرستاد، بطوریکه در هر شماره ما یکی دو نوشته از این قلمزن خوبمان داشتیم و بعد بر سر یک نوشته که برای شوفار فرستاد و بچاپ نرسید، از ما دلگیری شد. و این دلگیری، با فراموش کردن صاحب این قلم از ذکر نام و خدمات ایشان به شوفار در جشن سیزدهمین سال تولد شوفار، دوچندان شد. مسئولیت عدم چاپ آن نوشته با شورای نویسندگان و مدیر مسئول وقت بود و همانطور که عرض کردم عدم یادآوری نام ایشان (که در آن زمان هنوز در ایتالیا زندگی میکردند) صد درصد با خود من بود که فراموش کردم اینکار را. خانم استوار این عذر را از من نمی‌پذیرند و آنرا بدتر از گناه میدانند - و وقتی من کلام را قاضی میکنم، می‌بینم حق هم دارند ولی واقعیت اینستکه بیشتر مسئولیت بت میتصوای شوفار به گردن من بود و من گرفتاری بودم و یادم رفت. بهمین سادگی.

و چند سالی طول کشید تا ما توانستیم رضایت ایشان را با هزار «آوینوملکنو» برای گذشتن از سرتقصیراتمان جلب کنیم - اشتباه نکنیدها، ایشان هنوز هم از سر تقصیرات ما نگذشته اند، چرا؟ چون:

خانم استوار سردبیر را سانسورچی میدانند!

شاهد می‌خواهید، به نوشته انگلیسی نویسنده تازه نفس ما، خانم ساناز مسرت توجه بفرمائید. از قدیم گفته اند، «پسر کو ندارد نشان از پدر» (این مثال را از این بابت آوردم تا بر نظریه «مردسالاری» حتی ضرب المثل سازان سرزمینمان صحنه بگذارم!) ساناز خانم هم مثل مادرشان نینا خانم قلم میزنند و در نوشته این شماره، در دفاع از مادرشان دمار از روزگار شوفاریان درآورده اند. ساناز هم قلمی توانا، پرمغز و شیرین دارد.

خانم نینا استوار را دوست داریم و قلمشان را ارج می‌نهیم و چشم براه نوشته های تازه ایشان هستیم.

این بار پیشگفتارمان به درازا کشید. می‌بخشید.

دوستتان داریم،

دوستتان داریم،

نوشته: اهود یا آری
گزارشگر جروزالم پست
برگردان: پروانه یوسف زاده

خاور میانه بیمار

در چند سال آینده، بجای رهبران کنونی جهان، قیافه‌های تازه‌ای دیده خواهد شد. کسانی که ده‌ها سال حکم رانده‌اند، یکدیگر را بخوبی شناخته‌اند، مسلط - آگاه و قابل پیش‌بینی‌اند، جای خود را به نسل بعدی خواهند داد.



SAUDI ARABIA Fahd



SYRIA Assad



PALESTINE Arafat

آشنا شود تا به همکاری با او عادت کند. چندی است که شاهزاده حسن بدیدارهای میان مردم «بالباس نظامی میان ارتشی‌ها» و «بالباس عربی میان قبایل مختلف اردن» برای تقویت روحیه وفاداری ملی می‌پردازد.

در میانه ماه اوت، یاسر عرفات در رام‌اله، به معرفی کابینه جدید خود نزد مجلس مقننه رفت، کابینه‌ای که برای تشکیل آن مدتها وقت صرف شده بود. سخنگوی مجلس مقننه، تولد او را تبریک گفت. آنگاه عرفات برای صحبت برخاست، در حالیکه دست‌ها و لباسش میلرزید تشکر کرد و بنظر می‌آمد که نمی‌داند چه باید بگوید و شروع به نشستن کرد

طی مصاحبه ماهواره‌ای که اخیراً از راجستر مینه سوتا با ملک حسین بدنبال اولین دورشیمی درمانی وی انجام گرفت، نامبرده اعلام کرد «همه چیز خوب است». گوینده تلویزیون عمان فوراً دنباله حرف را گرفت و گفت: «اعلیضرتا، شنیدن این خیر خوش مایه نهایت شادمانی است»، ولی پادشاه ۶۲ ساله که از سرطان غدد لنفاوی رنج می‌برد باید چندین هفته در مایوکلینیک بماند و معالجه‌اش ادامه یابد. بنظر میرسد که مبارزه هفت ساله، اثرات نامطبوع خود را برجای گذاشته است. چندی قبل ملک حسین از پرزیدنت کلینتون درخواست کرد که با شاهزاده حسن، برادر و ولیعهد او بیشتر

که فوراً یکی از همکارانش از پشت تریبون آهسته مطالبی را به او یادآوری کرد. سپس عرفات از جیب خود فهرستی را بیرون آورده و شروع به خواندن نام سی و دونفر وزرای کابینه جدید نمود. پس از حادثه سقوط هواپیما در سال ۱۹۹۲ در صحرای افریقا، عرفات گرفتار لخته خون در مغزش شده که اطباء توصیه میکنند آنرا با عمل جراحی بیرون بیاورند، لیکن او زیر بار نمیرود.

در همان هفته ملک فهد، پادشاه ۷۷ ساله عربستان سعودی را برای بار دوم ظرف یکسال به بیمارستانی در ریاض بردند. طبق گزارشات رسمی، بعلت عفونت روده کوچک، اورا با بیهوشی موضعی عمل کردند. تلویزیون عربستان سعودی، پادشاه را در صندلی چرخدار در حالیکه شاهزاده ها در صف درازی برای دست بوسی ایستاده بودند، نشان داد. حقیقت اینستکه از چندی پیش، شاهزاده عبدالله، برادر ناتنی و ولیعهد او به اکثر امور کشور رسیدگی میکند.

حافظ اسد رئیس جمهور سوریه، سالم ترین بیمار خاورمیانه، چندین دهه از بیماریهای قند و قلب در رنج است. در تابستان امسال، هنگام دیدار از پاریس و قاهره، مهماندارانش اورا بس نحیف تر و رنجورتر یافتند. در هفتاد سالگی، با جدیت می کوشد که روزی پسرش، باشار، جانشین او شود هرچند با وجود ارجاع مسئولیت های مختلف، او هنوز نتوانسته شایستگی خود را ثابت کند. در چنین وضعی تعداد مخالفین جانشینی باشار کم نیست و حافظ اسد میان هیچکدام از اطرافیانش نمیتواند پشتیبان قابل اعتمادی بیابد حتی ژنرال حکمت شهابی رئیس سابق ارتش، که خودش با سرطان می جنگد.

این فهرست ادامه دارد: علیزا هراوی رئیس جمهور عروسی لبنان در ۷۲ سالگی، از کار افتاده است و شاید بزودی با پایان گرفتن دوران صدارتش، از کار کناره بگیرد. درخلیج فارس، رهبران حداقل دو کشور، امارات عربی و بحرین دچار مشکلات در اداره امور هستند. درمراکش ملک حسن دوم در شصت و نه سالگی از بیماریهای آزار دهنده ای که سالهاست گریبانگیر اوست رنج می برد و درمصر پزیدنت مبارک ۷۰ ساله دیگر هر روز به ورزش اسکواش نمی پردازد و ساعات کار اداریش را بسیار تقلیل داده است.

درچند سال آینده، بجای رهبران کنونی جهان، قیافه های تازه ای دیده خواهد شد. کسانی که ده ها سال حکم رانده اند، یکدیگر را بخوبی شناخته اند، مسلط، آگاه و قابل پیش بینی اند، جای خود را به نسل بعدی خواهند داد. اما تنها اشخاص عوض نمی شوند بلکه با رفتن رهبرانی که خصوصیات شخصیتی هرکدام، حاکم بر سیستم اداره کشور بوده است، شیوه کشورداری و سیاست دولت ها نیز تغییر می یابد. پس از سالها آرامش داخلی، ملک حسین با ۴۶ سال حکومت، حافظ اسد با ۲۷ سال، مبارک ۱۷ سال ملک فهد ۱۶ سال و عرفات مادام العمر - بدورانی نامعلوم منتقل می شویم.

میدانیم که انورسادات، حسنی مبارک را بعنوان معاون و جانشین خود تعیین کرده بود با این حال تاکنون حسنی مبارک صریحاً از معرفی جانشین برای خود طفره رفته است. چنین به نظر میرسد که دیگر ضروری نیست که یک ارتشی فرمانروای آینده کشور دموکراسی فرعونی باشد. هم اکنون وزیر امور خارجه مصر، عمرموسی، بعنوان نماینده نئوناصریها (طرفداران سیاست جمال عبدالناصر) مشغول مبارزات انتخاباتی برای مقام ریاست جمهوری است.

درعربستان سعودی، ترفیع مقام پرنس عبدالله که در ۷۷ سالگی نباید جوانش خواند، آغاز حکومت رده ای دیگر از شاهزادگان سعودی است که از نسل مستقیم عبدالعزیز بنیان گذار حکومت عربستان نیستند. دربار سلطنتی دچار دسته بندیهای گوناگون عقیدتی و سیاسی است که گروه به گروه با یکدیگر به رقابت برخاسته اند.

دیر یا زود، پس از حافظ اسد، قدرت حاکمیت علوی ها که از نقطه نظر مذهبی در اقلیت هستند به آزمایش گذاشته خواهد شد. آنگاه که فلسطینی ها، با خروج عرفات از صحنه، حق انتخاب بین فاروق قدومی دشمن قرارداد اسلو و بالاترین مقام میان گروه الفتح با ابومزون بزرگترین مدافع قرارداد اسلو را خواهند یافت.

هرآنچه را که سابق میشد ندیده گرفت بفاصله زمانی کوتاه، مشوب و تیره بچشم خواهد آمد آنان که امروز در دنیای سیاست کسی هستند، فردا هیچکس نخواهند بود و همانگونه که بازیکنان تغییر می یابند، قُرم و نفس بازی نیز عوض خواهد شد.

یک دوست در مقامی شامخ

رائول والنبرگ است او هر وقت به خانواده‌اش اشاره میکند میگوید My Mishpohu (به زبان عبری بمعنی خانواده). کوفی عنان مصمم است نفوذ عناصری را که در سازمان ملل متحد بطور آشکار نهضت یهودی ستیزی (آنتی سیمیتیزم) را اشاعه میدهند خنثی کند. برای ثبوت این ادعا باید به اقداماتی که او بر علیه نطق توهین آمیز «نبیل راملائی» نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در ماه مارس ۱۹۹۷ در ژنو بعمل آورد توجه کنیم. راملائی بطور مکرر پزشگان کشور اسرائیل را متهم می کرد که آنها ویروس مرض ایدز را به ۳۰۰ کودک فلسطینی تزریق کرده اند. سکوت ۵۳ عضو نماینده باسستانی آمریکا در این جلسه فوق العاده غم انگیز بود. وقتی رئیس کمیسیون که اهل چک بود تأسف خودش را از این گفتار در نامه ای به سفیر اسرائیل در ژنو فرستاد بلافاصله با اعتراض سفیران کشورهای عربی مواجه شد و عذر خواهی او را خواستار شدند که البته او تن در داد. ولی همین مسئله باعث شد که کوفی عنان نسبت باین تعصب حالت تهجمی گیرد. او بلافاصله با رهبران یهودیان در نیویورک تماس گرفت و گفته های نماینده فلسطینیان را تقبیح کرد. زمانی که در ماه مارس ۱۹۹۸ دوره جدید کمیسیون حقوق بشر کار خود را شروع کرد کوفی عنان در نامه ای به «موریس ابرام» رئیس سازمان یهودی غیر دولتی (UN Watch) در ژنو نوشت که یکی از بزرگترین وظائف من بعنوان دبیر کل سازمان ملل متحد اینستکه با صدای بلند با نهضت یهودی ستیزی (آنتی سیمیتیزم) مخالفت کنم. اشاره او در این نامه متوجه سفیر چک در سازمان ملل (ریاست کمیسیون) بود که در نطق افتتاحیه‌اش تأکید کرد که کمیسیون باید راهنمایی دبیر کل سازمان ملل را «دائر بر احتراز از وارد آوردن اتهام به کشوری بدون ارائه مدرک و شهود» بپذیرد. مقصود سومول (سفیر چک) این بود از هر اتهامی که

کوفی عنان ۲۰ سالی بیشتر نداشت که زادگاهش کشور آفریقائی غنا را با استفاده از بورس تحصیلی بنیاد فورد برای تحصیل در کالج سنت پُل، مینسوتا ترک کرد. بعدها او موفق شد مدرک تحصیلی خود را در رشته مدیریت از دانشگاه معروف MIT به دست آورد. او ۵۹ سال دارد. مردی است آرام و لایق، بیش از ۳۰ سال مدارج مختلف را در سازمان ملل متحد پشت سر گذاشته است و با رفتار و خلق و خوی خویش احترام تمام همکارانش را به خود جلب نموده است.

کوفی عنان بعلت حسن شهرت و محبوبیت فوق العاده اش در ژانویه ۱۹۹۷ بسمت دبیر کلی سازمان ملل متحد انتخاب شد. دولت آمریکا بخصوص شخص خانم مادلن آلبرایت وزیر امور خارجه به گرمی از انتخاب او حمایت کردند. کوفی عنان با فرهنگ و دموکراسی آمریکا کاملاً آشناست و به شدت مخالف تعصب آنتی سیمیتیزم است و فوق العاده نسبت به کوشش هائی که در سازمان ملل متحد برای برچسب زدن «منفور» به کشور اسرائیل بعمل می آید حساسیت دارد.

کوفی عنان در سفر اخیرش در ماه مارس سال جاری با اسرائیل، عصر جدیدی را در روابط کشور اسرائیل با سازمان ملل متحد گشود و پیش از آن در اکتبر سال گذشته در مجلس شامی در نیویورک سخنان خود را با این سؤال آغاز کرد. چرا شماره افرادی چون رائول اندک است؟ سؤال او مربوط به رائول والنبرگ دیپلمات قهرمان سوئدی است که دست تنها در جنگ جهانی دوم صد هزار یهودی اهل مجارستان را نجات داد. سؤال این مرد بزرگ در آن جلسه حاضران را مات و مبهوت کرد. با کمال تأسف در این برهه از زمان کمتر کسی نگرانی کوفی عنان را در مورد تباهی اخلاقیات درک میکنند. اشاره به رائول والنبرگ توسط شخصی چون کوفی عنان تصادفی نیست. همسر کوفی عنان بنام Name خواهر زاده



کوفی عنان

گروه‌های منطقه‌ای تعلق ندارد. قاعدتاً اسرائیل باید عضو گروه کشورهای آسیائی باشد ولی بعلت مخالفت کشورهای عرب و مسلمان اسرائیل به عضویت این گروه پذیرفته نشده است. این گروه‌ها در سازمان ملل از میان خود نماینده‌ای را انتخاب می‌کنند که در شوراها و یا کمیسیونهای مختلف کرسی داشته باشد. سالیان درازی است که اسرائیل سعی میکند در گروه کشورهای غربی و یا کشورهای دیگری چون استرالیا، زلاند جدید و یا ژاپن راه یابد ولی متأسفانه تاکنون کشورهای دمکرات اروپای غربی جواب مثبت نداده‌اند. از نظر دبیرکل سازمان ملل این تقیصه باید تصحیح شود، زیرا معتقد است باین ترتیب اصل تساوی حقوق بشر رعایت خواهد شد. وی به کشورهای اروپای غربی فشار می‌آورد تا در این مورد با اسرائیل همکاری کنند. دخالت آشکار کوفی عنان در مبارزه با یهودی ستیزی از لحاظ سیاسی نتایج مثبتی را ببار آورده است.

بدیهی است تغییر مسیر سازمان ملل کارآسانی نیست. مجمع عمومی سازمان ملل متحد شاید هم عادتاً در هر دوره ۱۰ تا ۱۲ قطعنامه بر علیه اسرائیل بتصویب میرساند. با کمال تأسف تنها کشور اسرائیل بوده است که در سال‌های اخیر چندین بار برای تجاوز به حقوق بشر مورد مؤاخذه قرار گرفته ولی هیچ زمانی از دهها کشوری که بطور علنی حقوق بشر را

جنبه نژاد پرستی، تنفر از بیگانگان و یا آنتی سیمیتیزم داشته باشد باید احتراز کرد. خوشبختانه این تأکید تا آخرین جلسات کمیسیون رعایت شد.

آقای راملائی نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین حالا قبول میکند که مسئولین اداره بهداشت حکومت خودگردان فلسطین اتهام تزریق ویروس ایدز را به کودکان فلسطین بی اساس دانسته و آنرا تکذیب کرده‌اند. دو هفته بعد زمانی که کوفی عنان در شورای امورخارجی اسرائیل در اورشلیم سخنرانی میکرد برق خوشحالی در چشمانش مشهود بود. او از اظهارات سومول رئیس کمیسیون حقوق بشر اظهار مسرت میکرد. سومول صریحاً هر نوع اتهام ضد نژادی را مردود دانسته و اضافه کرده است که این ستیز باید از طرف همه کشورهای جهان منکوب شود. کوفی عنان توجه حاضران را به این نکته جلب کرد که باید با تمام قوا بر علیه آنتی سیمیتیزم جنگید و اصرار داشت که در فرصتی که در پنجاهمین سالگرد اسرائیل، با توجه به اعلامیه حقوق بشر در پیش است مظاهر نژاد پرستی باید به شدت منکوب شود. او همچنین پیشنهاد تکان دهنده‌ای داد که براساس آن عدم عضویت کشور اسرائیل در کمیسیونهای مختلف سازمان ملل متحد از قبیل شورای امنیت و یا کمیسیون حقوق بشر باید لغو گردد. او اضافه کرد در حال حاضر کشور اسرائیل به هیچکدام از

K. BANAYAN & ASSOCIATES

ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی، تجاری (تاسیس شرکت ها، تهیه و تنظیم،
اساسنامه و قراردادها)، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

|(213) 783-0066|

8383 Wilshire Boulevard – Suite 345, Beverly Hills, CA 90211

Facsimile (213) 782-0061

از: یدیعوت احرونوت
برگردان: سیروس حلاوی

محمد باسیونی

سیاستمداری که برخلاف رسوم جاری بین المللی هیچده سال تمام است
مقام سفارت کبرای مصر را در اسرائیل بعهدده دارد



سمت راست باسیونی با رئیس جمهور و وزیر دفاع اسرائیل - سمت چپ با همسرش و زنده یاد اسحق رابین

برنیآمده اند درحالی که دولت اسرائیل تاکنون پنج مرتبه دست به تعویض سفرای خود در قاهره زده است؟ محمد باسیونی پاسخ میدهد: از آنجا که روابط دو کشور در شرائطی بسیار حساس و احياناً آسیب پذیری قرار دارد، لذا پرزیدنت حسنی مبارک ترجیح میدهد کماکان سیاستمداری با تجربه و درعین حال وارد به خصوصیات اخلاقی و روحی اسرائیلی ها دراین پست بسیار مهم باقی بماند و به انجام دستورات ایشان بپردازد، مضاف براینکه چون در دوران جوانی از افسران ارتش مصر بوده ام بخوبی آشنا هستم که چگونه باید فرامین مافوقهای خود را اطاعت کنم و به اجرا درآورم.

گورن میپرسد: تصور می کنید آیا اگر در کشور دیگری

در تیر هفته نامه یدیعوت بقلم «بیرنیت گورن» Birnit Goren از مقام سیاستمدار مصری با جمله کوتاه «مأموریت بدون وقفه» یاد شده و آمده است که وی مردی بسیار خوش برخورد، خوش رو و خوش سخن است با این توضیح که سالها است مقام شیخ السفرائی را نیز در آن کشور بعهدده دارد.

با ذکر این مقدمه آقای گورن بدیدار آقای محمد باسیونی سفیر کبیر مصر در اسرائیل میروود و پس از ادای عبارات صمیمانه ای می پرسد: راستی چگونه است که شما از ابتدای برقراری روابط سیاسی بین دو کشور بدون وقفه این مقام را بعهدده دارید؟ آیا می توانید بگوئید چرا در طول این مدت هرگز به فکر انتصاب سیاستمدار دیگری بجای شما

خدمت میکردید میتوانستید اینگونه موفقیت های شایان توجهی بدست آورید؟ سفیر کبیر مصر جواب میدهد: من قبل از تصدی این پست، در سوریه انجام وظیفه میکردم که در آنجا نیز فعال، پرکار و موفق بودم با این توضیح که حالاً نه فقط مقام ریاست جمهوری مصر خواهان ادامه مأموریتم در این کشور است بلکه خود نیز از این اقامت طولانی در کشور شما شادمان و خرسندم. علاوه بر این از دوستان بسیار خوب و شایسته‌ای در بین اسرائیلی‌ها برخوردار هستم و می‌افزاید: بدنیت این راهم بشما بگویم که در مصر کسان زیادی داوطلب قبول این پست در اسرائیل نیستند که اگر بگویم تعداد آنها از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند سخن به‌گزارف نگفته‌ام و ادامه میدهد: این راهم بدانید که روابط دوستی من با پرزیدنت حسنی مبارک ریشه در آخرین سالهای حکومت جمال عبدالناصر دارد که هردو در ارتش مصر هم‌مردیف، هم پیمان و دوست یکدیگر بوده‌ایم.

گورن خبرنگار یدیعوت در جای دیگری می‌نویسد: واقع این است که باسیونی چندان مورد توجه و علاقه عمر رسولی وزیر امور خارجه مصر و برخی از مقامات بلند پایه دولتی نیست بنابراین می‌توان پذیرفت که فقط حمایت و پشتیبانی مقام ریاست جمهوری است که اقامت طولانی محمد باسیونی را در پست سفارت کبرای اسرائیل موجب شده است.

گورن می‌افزاید با این توضیحات بدنیت بدانید که وزیر و سایر بلندپایگان وزارت امور خارجه مصر نظر مساعدی نسبت به محمد باسیونی ندارند و وی را مردی ساده دل و فارغ از دانش سیاسی بشمار می‌آورند. در تائید این مطلب افرائم دویک مورخ و نویسنده اسرائیلی در کتابی که در باره اوضاع و احوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مصر به رشته تحریر درآورده می‌نویسد: هنگامی دیویدلوی وزیر امور خارجه اسبق اسرائیل به قاهره میرود تا با حسنی مبارک و برخی از وزرای کابینه مصر به گفتگو پردازد، محمد باسیونی نیز در قاهره اقامت داشته است که وزیر خارجه مصر مجلس ضیافتی بافتخار همتای اسرائیلی‌اش برگزار می‌کند و دستور میدهد وی را نیز به آن میهمانی فراخوانند لکن پس از آنکه باسیونی وارد سالن برگزاری مراسم میشود مشاهده می‌کند که

جایش را درخارج از جایگاه گردهم‌آئی مخصوص کادر دیپلماتیک قرار داده اند. (دویک به عکس العمل باسیونی اشاره‌ای نکرده است). این نیز شنیدنی است که عمر رسولی وزیر امور خارجه مصر اساساً یک عنصر ضد یهودی و ضد اسرائیلی است که در رأس گروه‌ها و دسته‌جات هم عقیده خود قرار دارد.

اما اینکه چرا ریاست جمهوری ابقاء او را در چنان پست مهمی ضروری میدانند، قطعاً یک حکمت و تدبیر سیاسی در کار است که برای آگاهان سیاسی و کسانی که از پیچ و خم روابط سیاسی دو کشور بااطلاع هستند بخوبی قابل درک است.

درعین حال بدنیت یادآور شد که محمد باسیونی آنچنان اهمیتی به بی‌اعتنائی‌های عمر رسولی نمیدهد زیرا مورد توجه و حمایت تام و تمام مقام ریاست جمهوری قرار دارد تا آنجا که وقتی به قاهره احضار میشود یکی از فرستادگان پرزیدنت حسنی مبارک در فرودگاه حضور می‌یابد و با یکدستگاه از اتومبیل‌های کاخ ریاست جمهوری، وی را مستقیماً بحضور رئیس جمهور میبرد تا گزارش‌های لازم را بعرض برساند. بهمین علت است که به نقل از شیمعون شامیر یکی از سفرای اسبق اسرائیل درمصر، محمد باسیونی اساساً هیچگونه رابطه‌ای با وزیر امور خارجه آن کشور ندارد و گزارشهای خود را مستقیماً به اطلاع مقام ریاست جمهوری میرساند و هرگونه دستورهای لازم را نیز از حسنی مبارک دریافت میدارد، تا آنجا که بسیاری از مصریان را اعتقاد بر این است که محمد باسیونی را نمی‌توان یک سفیر کبیر معمولی بشمار آورد. شیمعون شمیر هم چنین معتقد است که باسیونی آنچنان تلاشی بمنظور بهتر کردن روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور بعمل نمی‌آورد زیرا خوب میدانند هرگونه اقدامی در این مورد در اختیار حسنی مبارک است و باسیونی فقط مأموریت دارد تا طبق اوامر رئیس باب پاره‌ای مذاکرات و گفتگوهای جنبی را با رهبران و مقامات بلند پایه اسرائیل بگشاید و نتیجه را به اطلاع قاهره برساند. مطلب دیگری که بسهم خود قابل توجه و بحث انگیز است روابط بسیار گرم و صمیمانه باسیونی با بسیاری از فضلا، دانشمندان و پاره‌ای از شخصیت‌های مرفه و ثروتمند اسرائیلی بخصوص ساکنان شهرک ساحلی



سمت راست: راو لاتو - راو اعظم اشکنازی باسیونی را برکت میدهد
سمت چپ: باسیونی با نتنیا هو و همسرش

سردی روابط جای آن شکوفائی ها را گرفت و می‌افزاید در هر صورت اسرائیلی‌ها باید بدانند، مردم مصر با فلسطینی‌ها همدردی نشان میدهند و علاقمند هستند که دولت نتنیا هو به تعهدات قبلی زنده یاد رابین و سپس شیمعون پرز در رابطه با مفاد موافقت نامه های اسلو پای بندی نشان دهد. بنابراین در چنین شرائطی با توجه به اینکه هنوز روند مذاکرات صلح با سوریه نیز همچنان معوق و بلا تکلف مانده است چگونه شما توقع دارید روابط دو کشور بحال عادی باز گردد؟

گورن در جای دیگر می‌نویسد: باسیونی تا آن حد مورد علاقه و احترام رهبران گذشته و حال اسرائیل قرار داشته و دارد که تاکنون هر نخست وزیری ترجیح داده است پیامهای ارسالی برای پرزیدنت حسنی مبارک را بجای آنکه بوسیله سفیر آن کشور در قاهره ارسال نماید در اختیار محمد باسیونی قرار دهد و از وی بخواهد تا حامل آن پیام یا یادداشت به ریاست جمهوری مصر باشد و جالب تر اینکه بسیاری از دوستان و آشنایان اسرائیلی سفیر مصر که قبلاً ساکن شهرهای نظیر، بت‌یام، ناتانیا و ریشون لسیون بوده‌اند بمرور زمان خانه های خود را در آن شهرها فروخته و به شهرک زیبا و ساحلی هر تصلیا نقل مکان کرده اند تا در همسایگی دوست عزیز خود محمد باسیونی بسر ببرند و در هر فرصتی یا وی را میهمان کنند

هر تصلیا است که با وی رفت و آمدهای بسیار صمیمانه ای دارند تا آنجا که بهر مناسبت هنگامی که بلند پایگان سیاسی و نظامی اسرائیل را به ویلای زیبای مسکونی خود در کنار آبهای نیلگون ساحلی مدیترانه دعوت می‌کند، آن عده از دوستان غیر سیاسی را از یاد نمی‌برد و با پذیرائی های شاهانه برای میهمانان خود سنگ تمام کار میگذارد.

نکته قابل توجه دیگر اینکه باسیونی (قطعاً بدستور قاهره) نقش مهم و شایسته ای را در برطرف کردن اختلافات اسرائیل با رهبران حکومت فلسطین ایفا میکند تا آنجا که گهگاه نمایندگان هردو طرف را به هر تصلیا دعوت می‌کند و با آنها به مذاکره میپردازد. به نقل از دیدیعت در یکی از آن‌ها گردهم آئی ها گورن از سفیر مصر میپرسد: چه عاملی مانع از گرمی روابط سیاسی و اقتصادی بین مصر و اسرائیل شده است؟ باسیونی پاسخ میدهد: سؤال خوبی را مطرح کردید با توجه به اینکه قطعاً خوب بیاد دارید که پس از امضاء موافقت نامه صلح اسلو در چمن کاخ سفید واشنگتن، بلافاصله روابط سیاسی و بازرگانی بین دو کشور رو به شکوفائی گذاشت و بر تعداد اتباع مصری که بقصد خرید مصنوعات اسرائیلی یا سیاحت و جهانگردی به اسرائیل می‌آمدند تدریجاً افزوده میشد لکن با روی کار آمدن حکومت لیکود ورق برگشت و

و یا خود با همسرانشان به ضیافت‌های مکرر سفیر مصر دعوت بشوند. گورن ادامه میدهد: روابط صمیمانه پرزیدنت عزروایزمن با محمد باسیونی از استحکام فوق العاده‌ای برخوردار است تا آنجا که سفیر مصر می‌تواند در هر لحظه‌ای که ضروری بداند با دفتر کار یا محل سکونت ریاست جمهوری تماس تلفنی بگیرد و با ایشان بمکالمه بپردازد. ضمن اینکه هرگاه وایزمن نیز بخواهد با حسنی مبارک تماس تلفنی برقرار کند، قبلاً باسیونی را آگاه میکند تا بپرسد، بهترین موقع مکالمه با رئیس در چه ساعتی میسر است که بتوانند با فراغ بال با یکدیگر بمکالمه بپردازند.

بهرحال از گزارش مشروح و مفصل گورن اینطور برمیآید که محمد باسیونی و همسرش خانم «نگوآ» Negoua توانسته‌اند در طول هیجده سال گذشته برای خود زندگی بسیار مرفه و شادی آفرینی در اسرائیل دست و پا کنند با توجه به اینکه خانم نگوآ نیز توانسته است با بسیاری از بانوان فاضل و خوش برخورد آن کشور بخصوص آنهایی که در ویلاهای زیبای هرترتولیا اقامت دارند روابط صمیمانه‌ای برقرار سازد و ساعات فراغت را در کنار آنان بسر ببرد تا آنجا که زن و شوهر سعی میکنند مادامیکه حسنی مبارک در مقام ریاست جمهوری باقی است آنان نیز در اسرائیل اقامت داشته باشند.

گورن ادامه میدهد: باسیونی فقط از یک موضوع رنج میبرد و آن اینکه در شرائط موجود قادر نیست روابط سیاسی، اقتصادی بین دو کشور را بهبود بخشد.

آخرین سؤال گورن از آقای باسیونی در مورد ماجرای رقاصه‌ای است که در حدود یکسال و نیم قبل اتفاق افتاده و این سؤال موجب عصبانیت شدید سفیر مصر نسبت به خبرنگار یدیعت می‌گردد. ماجرا از این قرار بوده است در شبی که باسیونی در کنار تنی چند از دوستان اسرائیلی خود مشغول تماشای رقص عربی یک بانوی جوان و زیبا بوده است ظاهراً بسبب افراط در میگساری با حرکات چشم و صورت نظر التفتاتی به رقاصه اسرائیلی می‌اندازد و پس از پایان بزم نیز به گرمی با وی خداحافظی میکند لکن از قرار معلوم رقاصه

جوان و کم تجربه به تصور اینکه در اسرائیل نیز می‌توان نظیر آمریکا به ماجرا آفرینی پرداخت مبادرت بشکایت میکند و مدعی میشود که آقای باسیونی به وی سوء نظر داشته است که قاضی مربوطه نیز بناچار دستور میدهد، جریان مورد تعقیب قرار گیرد تا آنکه دوسه روز بعد نامه‌ای برای سفیر کبیر مصر ارسال میگردد و درخواست میشود تا وکیل سفارت برای ادای پاره‌ای توضیحات به دادگستری مراجعه کند و بدتر اینکه مطابق معمول کشورهای آزاد، موضوع به مطبوعات آن کشور نیز بروز میکند و موجب میشود تا پاره‌ای از جراید با افزودن شاخ و برگ‌های معمول بیش از پیش آزار روحی آقای باسیونی را باعث گردند تا آنجا که بدستور حسنی مبارک یادداشت تندی برای دولت اسرائیل ارسال میگردد و سکوت گذاردن ماجرا را بسود هردو کشور میدانند. طبعاً تنیاهو نیز ترجیح میدهد هرچه زودتر سر و صداها را بخواباند و ترتیبی بدهد تا بلافاصله از سفیر مصر رفع دردسر بشود که همینطور هم میشود و ظاهراً رقاصه را راضی میکنند تا از شکایت خود صرفنظر کنند. اما آنچه که پس از پایان آن مصاحبه بحث انگیز اتفاق می‌افتد سخنان شماتت آمیز خانم نگوآ همسر سفیر کبیر مصر خطاب به مصاحبه گر یعنی خبرنگار یدیعت است که در یک مکالمه تلفن به سرزنش می‌میردازد و می‌گوید: شما که برای مصاحبه مطبوعاتی در مورد مسائل سیاسی بدتر کار شوهرم آمده بودید به چه مناسبت با سؤال نامربوطی همسرم را عصبانی و ناراحت کرده اید؟ و می‌افزاید: آیا رقاصه‌ای که با آشکار کردن قسمت‌های مختلفه بدن در چنان مراسمی حضور می‌یابد توقع دارد مردها چشم‌های خود را به بندند و سقف کاباره را بنگرند؟ شما بخوبی میدانید، شوهرم کمتر رضایت به مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران میدهد، درحالی که یقین دارم برآستی بشما احترام گذارده و به پرسش‌هایتان پاسخ گفته است. بنابراین بهیچوجه حق نداشته اید با طرح چنان سؤال مهملی شوهرم را آزار بدهید و موجب تکدر خاطرش بشوید و در پایان نیز می‌گوید: امیدوارم این تذکر و یادآوری را برای همیشه نصب العین قرار بدهید.



خبرهایی از جهان یهود

شکار جنایتکاران جنگ

دولت کانادا برای شکار نازیها و سایر جنایتکاران جنگی بودجه اختصاصی خود را به سه برابر به میزان ۳۲/۸ میلیون دلار برای سه سال آینده افزایش داده است. جامعه یهودیان کانادا به خاطر عدم تعقیب جنایتکاران جنگی مشکوک از دوران نازیها که در این کشور زندگی می کنند و بسیاری از آنها به سنین ۸۰ و ۹۰ سالگی رسیده اند، دولت کانادا را به شدت مورد انتقاد قرار داده است.

فروش مواد کاشر

فروش مواد غذایی کاشر در آمریکا از سال ۱۹۹۲ تاکنون به میزان ۴۰ درصد افزایش یافته و در سال ۱۹۹۷ جمعاً به ۳۵ میلیارد دلار رسیده و انتظار می رود تا سال ۲۰۰۲ میلادی میزان فروش به ۵۹ میلیارد دلار بالغ گردد. هرچند قیمت مواد غذایی کاشر در مقایسه با اقلام مشابه غیر کاشر ۲۰ تا ۳۰ درصد گران تر می باشند، معهداً ۲۹ درصد مواد غذایی کاشر در آمریکا بوسیله یهودیان مصرف می شود.

یهودی سیتی

بموجب گزارشی که اخیراً منتشر شده در سال گذشته آزار و اذیت یهودیان در انگلستان افزایش یافته است. این تعدیات شامل حمله به یهودیان ارتدکس توسط یهودی ستیزان بوده و در شهرهای لندن و منچستر مشاهده شد که عمداً رانندگان وسائط نقلیه عمومی از سوار کردن این افراد خودداری می کنند.

ملاقات بین المذاهب

در شهر بروکسل پیروان سه دین، کنیسیای بت هیلل یهودیان کلیسای کاتولیک نوتردام و مسجد مسلمانان بروکسل

برنامه ای برای جوانان این سه گروه به خاطر افزایش تفاهم دوستانه و متقابل بین آنها برگزار کردند. این ملاقات ها به تفاهم هرچه بیشتر میان پیروان ادیان مزبور کمک می نماید.

واتیکان والعال

العال، خطوط هوایی ملی اسرائیل، بوسیله دربار واتیکان بطور رسمی برای زائرین سال هزاره حضرت مسیح انتخاب گردید. بنا به برآورد العال انتظار میرود ۷ میلیون توریست در سال ۲۰۰۰ میلادی به اسرائیل پرواز نمایند و خطوط هوایی العال از هم اکنون تعدادی هواپیمای اضافی خریداری کرده است.

کمک های بشر دوستانه اسرائیل

اسرائیل بسته های کمکی شامل دارو و لوازم تجهیزات برای کشور گنیایسائو واقع در غرب آفریقا فرستاد. این کمک های نودوستانه بنا به درخواست سفیر آن کشور در اسرائیل و بدنبال جنگ داخلی بین قبایل این کشور انجام گرفت که باعث فرار و ترک خانه هزاران آواره و پناهنده شدن در کشور همسایه سنگال گردیده است.

انکار هالوکاست

یک نویسنده سویسی که کتاب هائی در انکار هولوکاست نوشته و منتشر کرده بوسیله یک دادگاه سویس محکوم به زندان گردید. و نویسنده ژورگن گراف و ناشر گرهارد فارستر افسر قدیمی قشون هیتلری بخاطر نقض قانون ضد تبعیض نژادی محکوم شدند.

پرداخت غرامت

کمپانی فولکس واگن اعلام کرد تصمیم گرفته است برای

جبران کار اجباری زندانیان در جنگ جهانی دوم در این کارخانه، غرامت باید پردازد. تا این اواخر کمپانی مزبور تمام مسئولیت های قانونی خود را برای جبران این غرامت انکار می کرد. ولی دولت فدرال آلمان طبق قوانین موضوعه بعد از جنگ کمپانی فولکس واگن را مکلف نمود دستمزد عقب افتاده چنین کار اجباری باید از طرف کمپانی جبران شود. برآورد شده که ۱۵۰۰۰ زندانی نازیهای آلمانی مجبور به کار اجباری در کمپانی فولکس واگن شده بودند.

ریاضیات دبیرستانی

بر اساس تحقیقاتی که توسط یکی از معتبرترین سازمان های سنجش معلومات دبیرستان بعمل آمده، دانش آموزان سال ۱۲ کشورهای اسرائیل و فرانسه در رشته ریاضیات مقام اول را در جهان دارند. روسیه و سوئیس در ردیف بعدی قرار دارند.

بنای یادبود

گروهی از بازرگانان یهودی آرژانتین در صدد برپائی بنای یادبودی برای ۲۹ تن قربانیان بمب گذاری در سفارت اسرائیل توسط خرابکاران در سال ۱۹۹۲ می باشند. این بنای یادبود در محل سابق سفارت برپا شده و ساختن آن در ماه مارس ۱۹۹۹ به پایان خواهد رسید.

مصاحبه با بازماندگان هالوکاست

پس از تهیه و کارگردانی فیلم «فهرست شیندلر» از سوی استیون اسپیلبرگ، نامبرده با تأسیس بنیادی اقدام به مصاحبه و ضبط خاطرات بازماندگان هالوکاست نمود.

بنا به گزارش رسیده تاکنون از سوی این بنیاد با بیش از ۵۰۰۰ تن از این بازماندگان مصاحبه بعمل آمده که جمع ساعت آن متجاوز از ۱۰۰۰۰ ساعت می باشد.

سیستم اولتراساند

بنا به گزارش روزنامه ژورنال پست سازمان FDA (سازمان مواد غذایی و دارویی آمریکا) استفاده از سیستم های اولتراساند بسیار قوی ساخته شده در رخوت اسرائیل که وسیله صدا سنج بسیار فشرده و برای رؤیت امواج ۲۰۰۰

فرکانس از استخوان میباشد را مورد تصویب قرار داده است. این وسائل اولتراساند برای تشخیص پوکی استخوانها و سایر بیماریهای مختلف استخوانی بکار برده می شوند.

هفته کتب عبری

به گزارش یدیعوت اهرنوت رئیس سازمان انتشارات اسرائیل آمنون بن شموئیل اعلام کرد که در هفته فروش کتابهای عبری تعداد ۲/۵ میلیون کتاب بفروش رسیده و این تعداد ۱۵ درصد بیش از میزانی است که در اسرائیل هر سال کتاب فروخته می شود.

هفته فروش کتاب در ۵۵ نقطه مختلف کشور برپا گردید و کتابها به قیمت های نازلی به خریداران عرضه شد. این مراسم از سال ۱۹۶۱ به نام هفته کتاب عبری هر سال برپا شده است.

ادای احترام

خوان کارلوس پادشاه اسپانیا و ملکه صوفیا هنگام دیدار از شهر سالونیک در یونان یک حلقه تاج گل بر بنای یادبود کشته شدگان هولوکاست نهادند. طی جنگ دوم جهانی بیش از ۵۶۰۰۰ تن از یهودیان یونانی بوسیله نازیها به قتل رسیدند. تا پیش از جنگ جهانی دوم، شهر سالونیک «ملکه اسرائیل» خوانده میشد زیرا پرجمعیت ترین شهر یهودی نشین در شبه جزیره بالکان بود.

اغلب این یهودیان سفاردی بودند که اجداد آنها بعد از سال ۱۴۹۲ میلادی از اسپانیا گریخته و به یونان پناه برده بودند.

ملی گرایی افراطی در روسیه

رهبران شش مذهب شناخته شده رسمی در روسیه از مقامات قانون گذاری و قضائی و اجرائی درخواست کردند که سعی کنند از اعمال افراطیون ناسیونالیست و مذهبی جلوگیری نمایند.

نمایندگان یهودیان، روس های ارتودوکس، مسلمانان، ارامنه، مسیحیان، کاتولیک و مؤمنان بودائی در یک کنفرانس مطبوعاتی از پی حمله و ایجاد حریق و بمب گذاری در دو کنیسا در مسکو این درخواست را بعمل آوردند.

رهبر تبت و یهودیان

دالانی لاما رهبر روحانی و تبعیدی تبت در یک سخنرانی اظهار کرد که مردم تبت میتوانند از تواناییهای جوامع یهودی در نگهداری مذهب و فرهنگ خود علی رغم زندگی در تبعید از کشورشان درس بیاموزند.

در سال ۱۹۵۰ در اثر حمله چین به تبت، دالانی لاما و ده ها هزارتن از مردم این کشور از سرزمین خود آواره شدند.

هدیه

به پاس پنجاهمین سال تأسیس کشور اسرائیل از طرف ایالت ویکتوریا در استرالیا مبلغ ۱۵۰٫۰۰۰ دلار برای تجدید بنا و برپائی کنیسه‌ی جماعت یهودیان شهر ملبورن اهداء گردید. این کنیسه در سال ۱۹۲۹ بنا شده و احتیاج به تعمیر دارد.

منع مصرف سیگار

اسرائیل قوانین مصرف سیگار و آگهی‌ها و برچسب روی سیگارها را محدودتر می‌کند، زیرا سالیانه در حدود ۵۰۰۰ نفر از بیماریهای ناشی از سیگار در اسرائیل می‌میرند. یک کمیته از سوی وزارت بهداشت تعیین شده تا لایحه لازم را برای تقدیم به مجلس تهیه کند.

میز تحریر تاریخی

میز تحریر اولین رئیس جمهور اسرائیل، حثیم وایزمن به

رئیس جمهور فعلی عزر وایزمن (که پسر برادر حثیم وایزمن است) پیشکش داده شد. از این میز تحریر حثیم وایزمن هنگامی که در لندن در اوایل سال ۱۹۲۰ در رأس نهضت صیونیستی فعالیت می‌کرده استفاده می‌نموده است.

رشد جمعیت

طبق گزارش اداره مرکزی آمار در اسرائیل طی ده سال بین سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۶ تعداد کل خانواده‌ها در اسرائیل ۳۷ درصد بالا رفته است. رشد تعداد خانواده‌های یهودی در اسرائیل ۳۳ درصد و به ۱٫۳۴۶٫۰۰۰ خانواده رسیده در حالی که رشد تعداد خانواده‌های عرب و دیگر غیر یهودیان در اسرائیل ۶/۲ درصد و به ۲۰۲٫۰۰۰ خانواده رسیده است. حد متوسط تعداد فرزند در خانواده یهودی ۲/۲۲ نفر بوده درحالی که تعداد فرزند از خانواده‌های عرب دیگر غیر یهودیان به ۳/۰۸ درصد رسیده است.

جایزه علمی

رئیس بخش بیهوشی بیمارستان سوروکا در اسرائیل در مجمع سالانه جامعه اروپائی بیهوشی بخاطر کشف وسایل و شیوه‌های نوین بیهوشی بیمارانی که جراحی قلب و ریه دارند اولین جایزه در این رشته را برد.

کار دکتر لئونید روتبیلیر از بین ۱۰۶۳ پروژه پیشنهاد شده به کنفرانس که ماه گذشته در بارسلون برپا شد، از میان شش پروژه پیشنهادی بهترین شناخته شد.

جناب آقای دکتر حشمت اله کرمانشاهی

همکاران شما در فدراسیون یهودیان ایرانی، هیئت‌های امناء و اجرائی و نیز سازمانهای وابسته به فدراسیون، در سوگ درگذشت نابهنگام روانشاد جمشید کاشفی با خانواده و بستگان آن مرحوم و بویژه سرکار خانم بهیه کرمانشاهی و جنابعالی شریک هستند.

همدردی صمیمانه ما را بپذیرید.

فدراسیون یهودیان ایرانی

خبرهای گوناگون

دستگاه زمان شناس

محقق مؤسسه تخنونی درحیفا مشغول تکمیل یک سیستم قابل کارگذاری در داخل بدن مریض هستند که مقدار دقیق دارو را برطبق احتیاج شخص و در زمان معین بداخل بدن رها می کند. این سیستم مرتب حال مریض را ارزیابی کرده، برحسب نیاز دارو بداخل بدن میفرستد. این اختراع پس از تکمیل باعث میگردد که داروهای لازم درست هنگام نیاز به بدن بیمار رسانده شود.

کاهش کسری موازنه پرداختها

اسرائیل در سال ۱۹۹۷ خالص بدهی خود را به کشورهای خارجی به مقدار ۱/۸ میلیارد دلار تقلیل داد. علت این کاهش افزایش پیوسته اندوخته ارزی است که بالغ بر ۲۱ میلیارد دلار میگردد.

سرمایه گذاری خارجی در کشور اسرائیل در سال ۱۹۹۷ تا ۳/۷ میلیارد دلار افزایش یافته. این رقم در سال ۱۹۷۷ بالغ بر ۲/۷ میلیارد و در سال ۱۹۹۶ بالغ بر ۲/۲ میلیارد دلار بوده است.

رنگ غذایی

پرفسور یوسی هرش برگ استاد دانشگاه عبری اورشلیم موفق شده که ژن مخصوصی را که مسؤل کنترل رنگ در محصولات کشاورزی می باشد از ژن های دیگر جدا کند. او کشف جدید خود را در اختیار صنایع غذایی کشور اسرائیل قرار داده است. با استفاده از این تکنولوژی میتوان رنگ میوه و سبزیجات را پررنگ تر نموده یا عوض کرد و باعث تولید انواع طبیعی رنگ غذایی شد که ارزش خوراکی زیادی هم دارند.

موشک

صنایع هواپیما سازی اسرائیل و شرکت تحقیقاتی کولمن واقع در فلوریدا موافقت کرده اند که از تکنولوژی

پرتاب موشک شرکت اسرائیلی شاییت در بازار آمریکا استفاده کنند.

تاکنون شرکت شاییت سه قمر مصنوعی اوفیک اسرائیل را در فضا به گردش درآورده است.

سرزمین مختوعین

دریک بررسی علمی که توسط دانشگاه هاروارد بعمل آمده، کشور اسرائیل بین سالهای ۱۹۹۶ تا ۱۹۷۵ هفتمین کشور مخترع از لحاظ ثبت اختراعات بین المللی نسبت به جمعیت کشور تعیین گردیده است.

در عرض این سالها اسرائیل ۸۰ اختراع بین المللی را نسبت به هریک ملیون نفر جمعیت خود به ثبت رساند. در این طبقه بندی اسرائیل در جلوی کشورهای آلمان، هلند، فرانسه، انگلیس، کره جنوبی و ایتالیا قرار دارد و در پی آن کشورهای ژاپن، آمریکا، سوئیس، تایوان، سوئد و فنلاند قرار دارند.

خانواده های یهودی در بریتانیا

بنظر می رسد که انگلستان هم با مسئله ادامه نگهداری یهودیان در آن کشور روبروست. مطالعه آمار منتشره در بریتانیا نشان میدهد که برای اولین بار در این قرن جمعیت یهودیان انگلیس به ۳۰۰٫۰۰۰ نفر تقلیل یافته و اگر رویه فعلی ادامه پیدا کند در ۲۵ سال آینده این رقم به کمتر از ۲۰۰٫۰۰۰ کاهش پیدا خواهد کرد. این بررسی زیر نظر یک هیئت نمایندگی از سازمان کل جامعه یهود در انگلیس انجام شده و نشان میدهد که در حال حاضر ۲۸۵٫۰۰۰ یهودی در بریتانیا زندگی می کنند که پائین تر از ۳۰۸٫۰۰۰ رقم آمار دهسال پیش است. بزرگ ترین دلیل این امر زاد و ولد کمتر در خانواده های یهودی و ۴۴ درصد ازدواج با غیر یهودی ذکر شده است. مهاجرت به اسرائیل در سال ۸۰۰ نفر جمعیت را تقلیل میدهد و تعداد مهاجرین سالیانه به کشور آمریکا هم در همین حدود تخمین زده میشود.

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و آمریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزبایی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

بچه طریق باید با تروریسم مبارزه کرد

انتقال داده شده اند. این چهار نفر در یک سازمان خیریه اسلامی که ظاهراً هدف آن اشاعهٔ مذهب اسلام و ترغیب و دعوت مردم بدین اسلام است مشغول کار بوده‌اند ولی در عمل این سازمان یکی از شبکه‌های تروریستی است که با بن لادن همکاری نزدیک دارد و اعضای این سازمان حمله به سفارت آمریکا در تیرانا را طرح ریز کرده‌اند.

از اینگونه سازمانهای بظاهر مذهبی که برای فعالیت های قانونی تأسیس شده ولی عملاً با تروریست ها همکاری دارند درخاورمیانه، آفریقا، اروپا و آمریکا زیاد بچشم میخورد. در همین آمریکا این سازمانها سالانه میلیون ها دلار جمع‌آوری مینمایند که از معافیت مالیاتی برخوردارند و این وجوه به حساب گروههای جنگجوی اسلامی در خارج از آمریکا سرازیر می‌شود.

اخیراً دادستان فدرال دستور توقیف یک میلیون و چهار صد هزار دلار را در بانک های شیکاگو که مربوط به سازمان حماس است صادر کرده است. طبق شواهد وجوهی که باین حساب سپرده شده به یک سازمان غیرانتفاعی فرهنگی که از مزایای معافیت مالیاتی برخوردار است تعلق داشته است. در درخواست این سازمان برای معافیت مالیاتی آمده است که هدف این سازمان پیشبرد آگاهی عمومی در دانش اسلامی با مطالعه اصول دین اسلام و کمک به آموزش دقیق اسلام در آمریکا میباشد، ولی در ردیابی وکلای دادستانی معلوم گردیده است که این سازمان برای کمک مالی به حماس تأسیس شده تا اعمال تروریستی بر علیه مردم اسرائیل را تعقیب کنند.

بدیهی است اقدام به توقیف دارائی این سازمان باصطلاح فرهنگی یک کار استثنائی بوده است. اگرچه طبق قوانین مدون آمریکا کمک به سازمانهای تروریستی ممنوع و قابل تعقیب است و کنگرهٔ آمریکا قوانین مختلفی را برای توقیف اموال سازمانهای تروریستی به تصویب رسانده، معهداً

بمباران اخیر قرارگاه تروریست ها در افغانستان و سودان در واقع با تأخیر انجام شد. مسلماً این بمباران ها نتیجه‌ای عاید نخواهد کرد مگر آنکه دولت آمریکا برنامه های مفصل و پیگیری را در راه مبارزه با تروریسم تدوین نماید. یکی از این برنامه ها جلوگیری از کمک های مالی به سازمانهای تروریستی، جلوگیری از آزادی عمل آنها و نفی مشروعیت مذهبی این سازمانهاست.

بودجه سازمانهای تروریستی چگونه تأمین میشود؟

سازمانهای تروریستی برای تأمین بودجه خود حتی براه های بسیار پیشرفته‌ای دست یافته اند. آنها شیوه های مختلفی را بکار میبرند از قبیل ثبت شرکتها، ایجاد سازمان های خیریه غیر انتفاعی و فرهنگی و گشایش حساب بانکی بنام شخص ثالث. باین ترتیب سرازیر شدن کمک های مالی به آنها از نظر ها مخفی خواهد ماند. راز موفقیت اوسامابن لادن مهارت او در سد کردن بررسی دارائی ۳۰۰ میلیون دلاری وی می باشد که به نامهای مختلف در بانک های بین المللی به حسابهای مختلف سپرده شده و یا سرمایه گذاری شده است. مبالغ قابل توجهی از دارائی بن لادن در بانکهای آمریکا و انگلستان موجود است که به نامهای مختلف حساب باز کرده و به راحتی از طریق سازمان های غیرانتفاعی مذهبی که در واقع سرپوشی برای سازمانهای تروریستی است به این سازمان ها منتقل میگردد.

توطئه تیرانا

اقدام آقای کلینتون که بموجب دستور وی حسابهای بن لادن در آمریکا معلق گردیده، قدمی است مثبت ولی این اقدام وقتی مؤثر است که کلیه آژانس های غربی در افشاء نمودن وضع مالی او همکاری کنند. یک نمونه از این همکاری بازداشت چهار نفر تروریست در آلبانی بوده است که به مصر

بندرت دیده شده که مقامات آمریکائی دست به چنین اقدامی زده باشند.

در قوانین مبارزه با تروریسم مصوبه سال ۱۹۹۶ نام مستعار سازمانهای تروریستی نمیتواند ملاک عمل باشد بلکه نام اصلی سازمانهایی مانند حماس یا جهاد اسلامی مطرح گردیده. مسلماً این سازمانها هیچوقت دارائی و حساب خود را تحت این نام ثبت نمیکنند و این کاری است که بن لادن نیز می کند.

اولین اقدام کنگره باید تصحیح قوانین ضد تروریستی باشد تا سازمانهایی که با نام های مختلف به سازمانهای تروریستی وابسته هستند را نیز بشود تحت تعقیب قرار داد. همچنین لازم است قانون مشابهی که در مورد مافیا تصویب شده در مورد سازمانهای تروریستی نیز اعمال گردد تا به آسانی بتوان دارائی مؤسسات باصلاح غیر انتفاعی را که با سازمانهای تروریستی همکاری دارند بررسی نمود.

پناهگاه مطمئن

میتوان گفت حمله به قرارگاه های تروریستی در افغانستان و سودان ضایعه ناچیزی برای این سازمانهاست. در خاورمیانه لاقلاً ۵ پناهگاه امن و مطمئن برای سازمانهای تروریستی وجود دارد: لبنان که پناهگاه حزب اله است سوریه که پناهگاه ده سازمان تروریستی فلسطینی است و شامل حزب کارگران کرد ضد ترکیه نیز میباشد؛ لیبی که دولت آن تا این تاریخ از تسلیم عاملان بمب گذاری در هوایمای پان امریکن پرواز ۱۰۳ خودداری کرده و ابوندال را تحت حمایت خود قرار داده است؛ کشورهائی که سازمانهای حزب اله، حماس و جهاد اسلامی را پناه میدهند و به آنها اجازه تشکیل قرارگاه تروریستی میدهند، و بالاخره ساحل غرب اردن و غزه که تحت نظر دولت خودگردان فلسطین اداره می شود پناهگاه تعداد زیادی از این سازمانهای تروریستی است از آنجمله ۱۲ نفری که آمریکائیان را بهلاکت رسانده اند.

آقای بن لادن از خود مهارت قابل ملاحظه ای نشان داده است. او با بیش از ۱۲ سازمان تروریستی مستقل خاورمیانه که هیچکدام با هم ارتباطی ندارند، متحد است. او برای تسهیل در بمباران هدفهای نظامی در عربستان سعودی

در سال ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ که طی آن ۲۴ نفر آمریکائی بهلاکت رسید (اگرچه سنی است) همکاری یک کشور اهل تشیع منطقه را جلب کرد.

مسلم است هرگاه افغانستان برای ردیابی بن لادن هدف قرار گیرد او براحتی می تواند برای خود پناهگاهی در لبنان و یا سوریه یا کشور دیگری که هزاران تروریست حزب اله را حمایت میکند پیدا کند. سوریه در واقع مهمانسرای سازمانهای تندرو تروریستی فلسطینیان است که به آنها اجازه میدهد در اردوگاههای آموزشی در نزدیکی دمشق به فعالیت بپردازند.

در ساحل غربی اردن جائی که احمد یاسین، رهبر سازمان حماس مسلمانان را برای مبارزه تلافی جویانه با آمریکا ترغیب می کند، سازمانهای تروریستی زیر قبای یاسر عرفات به فعالیت های مخرب خود ادامه میدهند. فرار عادل عبدالله یکی از سران حماس از زندان عرفات تصادفی نیست. طبق اظهار مقامات دولت اسرائیل در چهار سال گذشته بیش از ۱۶۰ زندانی عرفات فرار کرده اند!

اگر چه طبق قوانین موجود، دادگستری آمریکا مجاز است بر علیه قاتلین اتباع آمریکا کیفرخواست صادر کند و یا از دولت دیگری بخواهد عاملان قتل را به آمریکا تسلیم کنند، متأسفانه تابحال چنین اقدامی صورت نگرفته است. اگر دولت کلیتتون واقعاً مصمم است بطور جدی پناهگاه های سازمانهای تروریستی را از میان بردارد باید بدو امکاناتی را که برای آنها در این کشورها فراهم آمده از بین ببرد. بمباران قرارگاهها در افغانستان و یا سودان از نظر سیاسی کارآسانی است ولی دردی را علاج نمی کند.

حقانیت مذهبی پشتیبانان تروریست ها

هرگاه آقای کلیتتون تصمیم قطعی داشته باشد باید از نظر اکثر مسلمانان جهان که با تروریسم مخالفت دارند و با سازمانهای تروریستی خصومت میورزند پشتیبانی کند و اینکار را باید از آمریکا شروع کند. رئیس جمهور و سایر سران دولت باید آزادی های بدون کنترل و فعالیت های تندروهای اسلامی را که در واقع مبلّغ خشونت هستند ممنوع کند. اغلب مشاهده شده است که رهبران این سازمان ها به کاخ سفید

پذیرائی ماه رمضان

دوسال قبل دستگاه امور اجرائی آقای کلینتون اجازہ داد کہ شورای مسلمانان آمریکا ترتیب یک پذیرائی را در کاخ سفید به مناسبت حلول آخرین روز ماه رمضان بدهند. این شورا سازمان تروریستی حماس، قشریون ترکیه، سازمان اخوان المسلمین و شاید جنبشهای اسلامی را مورد حمایت قرار داده است. پذیرائی امسال در کاخ سفید توسط شورای روابط عمومی مسلمانان کہ در لوس آنجلس میباشد ترتیب داده شده بود. آنها اعمال حزب اله و سایر سازمانهای تروریستی را بطور مکرر مورد تأیید قرار دادند در حالی کہ می گویند تروریسم را محکوم میکنند. آقای کلینتون در نطق اخیر خود اظهار داشت: «جنگ با تروریسم با بمب گذاری در ساختمان سفارت آمریکا در آفریقا شروع نشده و با این حمله ها به پایان نمیرسد. ما برای تروریسم پناهگاهی باقی نمیگذاریم.» زمان قضاوت خواهد کرد کہ تا چه حد رئیس جمهور و دستگاه اجرائیش باین گفته جامه عمل میپوشانند.

دعوت شده و از آنها پذیرائی گرم بعمل آمده و تماس آنها را با مقامات بالای کشور سهولت میبخشند. شورای سازمان ارتباطات اسلامی آمریکا اعلام داشته است کہ استفاده از واژه «اسلام قشری و تندرو» خود یک نوع نژادپرستی است و ذکر «تروریسم اسلامی» منجر به جنایات زائیده از تنفر میشود. جالب اینکه شورای عالی این سازمان از موسی مرزدک یکی از رهبران حماس جانبداری می کند، از حکومت اسلامی سودان دفاع میکند و معتقد است محاکمه شیخ عبدالرحمن (کہ بعلت دخالتش در توطئه بمب گذاری ساختمان تجارت جهانی محکوم گردیده) یک قضاوت یک جانبه و ضد اسلامی است. اعضای این شورا بدعوت خانم کلینتون به کاخ سفید دعوت شده اند. یکی از این دعوت ها در ماه ژانویه گذشته زیر عنوان باز کردن روزه روز آخر ماه رمضان صورت گرفته. چند ماه بعد این شورا تظاهراتی در کالج بروکلین نیویورک برآه انداخت کہ در آن یک روحانی مصری بعنوان مهمان این سازمان آواز «نه بگوئیم به یهودیان، این اعقاب میمون ها» را سر داد.

Ramineh, Fani & Nowakhtar, LLP

Certified Public Accountants

3333 Wilshire Boulevard – Suite 804, Los Angeles, CA 90010

(213) 381 – 0800

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

بیژن رامینه، حمید فانی و شهریر نواختر

سه تن از ورزیده ترین حسابداران CPA

در مورد هرگونه مسائل و پرسشهای مالی و مالیاتی خود

با ما به گفتگو بنشینید.

دوستی‌ها

«دوستی چون ظرف چینی است. وقتی ترک برداشت دیگر استحکام گذشته را ندارد.

یعنی دیگر قابل اطمینان نیست و نمیشود از آن استفاده کرد.

بنابراین اگر بی ارزش باشد باید از آن چشم پوشید و کنارش گذاشت و اگر خیلی گرانبها و عزیز بود نگاهش داشت اما دور از دسترس و گزند احتیاج.

طوری که بتوان گهگاه سراغش رفته و نگاهش کرد، و یا اینکه با احتیاط تمام دستی به آن کشید فقط برای لمس کردن «وجودش» همین... دیگر کاری از آن ساخته نیست.

با شنیدن اسمم خنده‌ای طولانی کرد و بلافاصله صدائی از آنطرف سیم گفت:

«بخدا لوس آنجلس خیلی خوبیها داره.» اولین باری بود که از دهان کسی تعارف باین قشنگی درباره‌ی این صحرای محشر می‌شنیدم و قلبم لبریز از محبت شد چرا که در حقیقت مرا مورد محبت قرار داده بود. باین هم‌کلاسی قدیمی گفتم: «بینم تو هنوز هم وقتی می‌خندی گونه هات چال میفتد؟»

با دلخوری گفتم: «نه بابا حالا دیگه چین های بزرگ و کوچک اجازه خودنمایی به چال رو نمیده.» دلم فرو ریخت.

- بسه دیگه خودتو لوس نکن. اینظوری داری سن و سال منوهم با بیرحمی به رخم میکشی

- نخیر خانم جان. تو حسابت جداست. من و تو زمانی همکلاس بودیم اما من پونزده سالم بود که شوهر کردم دخترم روهم تو همین سن و سال شوهر دادم و حالا چندتا نوه دارم.

- پس با این حساب من هنوز اندرخم یک کوچه‌ام؟
لحن صحبتش جدی شد:

- کدوم کوچه زن حسابی - تو اصلاً این کره‌ی خاکی و مردمش رو می‌بینی که به کوچه و پس کوچه بری و مثل همه زندگی کنی یا اینکه واسه خودت تو آسمانها پرواز میکنی و...؟

با زیرکی به میان حرفش دویدم:

- راست میگی من همه اش از این شهر به آن دیار در پروازم و بیشتر روی هوا هستم تا روی زمین.

با هوشیاری دستم را خواند:

تلفن از راه دور اما از گوشه و کنار همین کشور عریض و طویل بود و از آنطرف سیم صدای دوست عزیز دوران گذشته‌ام که از شدت هیجان تقریباً دورگه شده بود، با فریاد گفت:

«هرگز فکر نمی‌کردم یکروز صدایت را باین نزدیکی بشنوم - دلم هوایت را کرده بود...» ناخودآگاه بیاد آخرین دیدار و آخرین گفتگویی که منجر به قهر و جدائی ما شد افتادم.

من و این یار شفیق درس‌آغاز بلوغ بر سرحرفی که هرگز بر زبان من جاری نشده بود و او با پافشاری تمام آنرا به من نسبت میداد با یکدیگر درگیری پیدا کردیم و من یک دوستی چند ساله را بوسیدم و کنار گذاشتم. سخت رنجیده خاطر بودم. باورم نمیشد که بعد از سالها دوستی و یگانگی، با رفتار و گفتار من بیگانه باشد و در صداقتم تردید کند.

و حالا با گذشت زمان، وقتی که خوب فکر میکنم می‌بینم با همه جوانی چقدر خوب. به عمق مسئله پی برده بودم.

دوستی مثل ظرف چینی است. وقتی که ترک خورد درموقع لزوم قسمت ترک برداشته را نگاه میکنی، باحسرت دستی به آن میکشی و میگذاری همانجائی که بود.

بعد از احوالپرسی و صحبت های عادی گوشی را گذاشتم. آهی کشیدم و با خود گفتم: «چه حیف شد. هیچ نعمتی بهتر از یک دوست قدیمی نیست. دوست خوب و یکدل که وجود ترا بشناسد.»

- حالا دیگه راستی راستی داری خودتو به کوچه و پس کوچه میزنی. منظور پرواز بر فراز آسمان نبود. انقلابی فکر کردن تو و آنچنانی خواستار تغییر و تحول شدن روی زمین و دربین ما مردم میسر نیست. شاید در دنیای خیالی...

گذاشتم جمله اش را به پایان برد، خیلی جدی اما مهربان و صریح گفتم:

- اینطور که می بینم تو خیلی هم فرق نکردی. راحت طلب و خوش گذرون مثل همیشه.

مبارزه و سازندگی با روحیه تو سازگار نیست، چون از بس آسایش رو دوست داری همه چیز رو براحتی قبول میکنی.

- تو به من بگو اگر قبول نکنم چه کنم؟ مگه چاره ای هم دارم؟ چنان وادارم میکنن که درد رو دو چندان حس کنم، پس چه بهتر که مثل بچه آدم سرم رو بیندازم پایین و راهی رو که بقیه میرن منم برم. مگه من تافته جدا بافته هستم؟ در ضمن وقتی روهم که مثلاً میخوام صرف - بقول تو!! - مبارزه کنم و نتیجه نگیرم. میزارم واسه مهمونی و شاور می خورم و می رقصم و جوک میگویم و جوک می شنوم. راستی دوست داری برات جوک بگم.

- پس اینهایی که تا حالا گفتم چی بود؟ و هردو باهم، و بهم خندیدیم.

تلفن که زنگ زد قبل از اینکه گوشی را بردارم میدانستم کیست. این دفعه هفتم یا هشتم بود که تلفن می کرد. - چی شد. بالاخره میآئی بریم خونه دوست من. - نه. فکر نکنم. تو که میدونی من اهل مهمونی نیستم. - چرا ادا در میاری زن؟ اگر بهانه ماشینه میآم دنبالت باهم میریم. باورکن بچه های باصفائی هستن. باهاشون که دوست بشی متوجه میشی.

و من فکر میکنم - دوست، آنهم دوست قدیمی، مثل شراب کهنه است. جرعه جرعه آنرا میتوشی و وجودت لبریز از گرما و نشاط لذت بخشی می شود. سرمست میشوی بدون آنکه از خود بیخود و یا بی خبر شوی. اما برخوردها و آشنائی های جدید و بدتر از آن دوستی های سریع و باشتاب درست حالت ودکا و یا ویسکی و یا تکیلا را دارد یکهوگر میگیری، مست میشوی و چیزی نمی فهمی. وقتی که بخود بیآئی چیزی بخاطرت نیست. جز سر درد شدید. دوست پیدا کردن، آنهم اینجا، و دراین موقعیت، کار ساده ای نیست. تازه باید از اول الفباء او را بشناسی و به اخلاق و رفتار و کردارش پی ببری و

بهمین نسبت هم خود را باو بشناسانی و شناختن و خو گرفتن زمان میخواهد.

مخاطب تلفن من مرا می شناسد. بهتر است بگویم تا اندازه ای می شناسد. افکارم را میخواند و میگوید:

- فکر نمیکنی باید از یک جائی شروع کنی؟

- حق باتو است. ناچارم مثل همیشه از خود شروع کنم.

ابتدا سکوت کرد و بعد با تردید گفت: «باز چه نقشه ای داری؟» صادقانه گفتم: «اتفاقاً از نقش و نقشه بیزارم. میخوام خودم باشم»

از زیر دندانهای فشرده بهم گفت: «باش. اما از جایزه اسکار خبری نیست!»

- پس مردم اینجا برای چی و یامید چی رل بازی میکنند؟ تلفن را قطع کرده بود. حرفم مثل همیشه بجائی نرسید

صدای زنگ تلفن در دل شب، قلبم را مثل سیبی به نخ آویزان کرد. هراسان گوشی را برداشتم. صدای همهمه و خنده دور و بدنبالش صدای مهربان گابریلا که سعی میکرد همه را به سکوت دعوت کند.

با صدای خواب آلود گفتم: «میدونی اینجاساعت چنده؟»

با همان بی خیالی مخصوص به مردم ایتالیا گفتم: «برای شنیدن این صدا وقت تعیین نشده و گوشی را به رادیو نزدیک کرد تا صدای معروف «پاوراتی» بهتر شنیده شود. و پس از لحظه ای گفت: «راستی اونجا آپرا گوش میدی؟»

با خود فکر کردم، فقط همینم مانده. که اسم اپرا بیآورم. اینجا تا موزیک ها و رقص های عربی و آنچنانی هست، دیگر جائی برای اپرا نمی ماند- و راستش دلیل هم ندارد. محیط عجیبی است و مردم چنان.

گوشی را که گذاشتم. تازه از خواب بیدار شدم!

فرهنگ و مردم و محیط نقش مهم و اساسی را در ساختن شخصیت انسان بازی می کنند. حتی طرز لباس پوشیدن و صحبت کردن و زیستن و همه تحت تأثیر محیط است. جز این اگر باشد انگشت نما شدن است. اما... همانقدر که در بستر فرهنگی غنی و در جوار مردم و دوستان عمیق انسان باید از دیگران پیروی کند تا تحت تأثیر قرار گرفته و بیآموزد و پرورش پیدا کند، بهمان نسبت در جوار عده ای دیگر باید راه خود را رفت و از انگشت نما بودن نهراسید.

هم نشینی، رفت و آمد، دوستی و آشنائی باید پربار باشد و آموزنده - نه بهانه ای برای چشم هم چشی.

ورشکسته‌ها

«... در روبرو شدن مشه ربنو و بیهوه خشمگین در صحرای سینا در لحظه‌ای که او می‌خواهد قوم بنی اسرائیل را از میان بردارد، خطر نابودی یک قوم کهنسال در میان است و در روبرو شدن ژاکوبسون یهودی آمریکائی هم با پرزیدنت ترومن در کاخ سفید، نطقه و هستی یک کشور یهودی هنوز تشکیل نیافته در خطر نابودی و خفه شدن است. این دو واقعه از مهیب ترین و سرنوشت سازترین لحظات تاریخ پرشر و شور فرزندان یعقوب است...»

دولتی مستقل برای قوم یهود باین زودی ها خبری نخواهد بود و یهودی سرگردان و بی خانمان، بازهم سرگردان و بی خانمان خواهد ماند.

جورج مارشال وزیر امور خارجه آمریکا که وجهه فراوانی داشت با این امر مخالف بود و نماینده آمریکا در سازمان ملل مستر وارن آستین (WARREN AUSTIN) هم آستین ها را بالا زده و از ترومن اجازه خواسته بود که باین پیشنهاد رأی منفی بدهد و به صیونیست ها زیاد رو ندهد و ترومن هم مردد بود و ازدول عربی هم آبی گرم نمیشد ولی با همه اینها نماینده دولت آمریکا ناگهان طبق دستور اکید رئیس جمهور، در سازمان ملل رأی موافق داد و فلسطین تقسیم شد و اعراب بخشم آمدند و مسیر تاریخ تغییر کرد.

این دو نفر پیراهن فروش و کراوات فروش ورشکسته آمریکائی که این معجزه را بوجود آوردند یکی رئیس جمهور آمریکا مستر ترومن بود و دیگری شریک قدیمی او ادوارد ژاکوبسن یک یهودی گمنام و سربریزر مقیم شهر کانزاس سیتی در ایالت میسوری.

یکی از این دو شهرت جهانی دارد و از لایق ترین رؤسای جمهور آمریکا شناخته شده و دیگری فردی متواضع و کناره گیر و گریزان از شهرت، این دونفر که از دوره شباب همدیگر را می شناختند و در یک شهر زندگی می کردند بعداز شرکت در جنگ جهانی اول با هم یک مغازه محقر پیراهن و کراوات

تاریخ یهودیت سرشار از معجزات و ماجراهای سرنوشت ساز و هیجان انگیز است و هر صفحه ای از تورات شاهد این مدعاست. ولی این معجزات به تورات ختم نمی شوند و این زد و خورد و عشق بازی و قهر و آشتی و قربان صدقه رفتن و تهدید و تطمیع و وعده و وعیدهای سه هزار ساله بین یهوه و فرزندان یعقوب تا به امروز هم ادامه دارد و هر بار شکل تازه ای بخود میگیرد و پنجاه سال اخیر هم از این قاعده مستثنی نبوده است پنجاه سال مملو از بیم و امید و اشک و خون و اضطراب و پیمان و انتظار و انفجار. نیم قرن پیش در اثر یک رأی سرنوشت ساز در سازمان ملل، دولت اسرائیل پا بعرضه وجود گذاشت و دنیا را تکان داد ولی کمتر کسی میداند دو کاسب ورشکسته آمریکائی، یک پیراهن فروش و کراوات فروش مقیم شهر کانزاس سیتی رُل مهمی را در این ماجرای هیجان انگیز و تکان دهنده بازی کردند و معجزه ای به لیست معجزات تاریخ یهود افزودند. لیست دول موافق و مخالف در رأی ماه مه ۱۹۴۸ سازمان ملل در دسترس همه هست و تردیدی نیست رأی موافق دولت آمریکا کفه ترازو را بسوی تقسیم فلسطین سوق داد و چربانند و پرونده دردناک دریدری دوهزار ساله فرزندان یعقوب شاید برای همیشه بایگانی شد ولی این امر به آسانی صورت نگرفت چون تمام علائم چه در آمریکا و اروپا و چه در سازمان ملل نشان میداد که رأی تقسیم فلسطین بین اعراب و یهودیان با شکست مواجه خواهد شد و از تشکیل

فروشی باز می‌کنند و می‌کوشند رونقی به کار خود بدهند ولی کسی کراوات آنها را به گردن نمی‌بندد و (با اینکه این دونفر یقه خود را میدرانند و سینه چاک می‌کنند) پیراهن های فروش نرفته شان از پشت ویتترین و توی قفسه ها به آنان دهن کجی می‌کنند.

سرانجام کراوات های فروش نرفته وصال گردن این دوکاسب بد بیار می‌شود و ورشکستگی خود را اعلام میکنند. ترومن وارد دنیای سیاست می‌شود و بتدریج ترقی کرده و سرانجام از کاخ سفید سر در می‌آورد و آقای ژاکوبسون هم برای امرار معاش به این در و آن در میزند ولی رشته دوستی و مودت بین این دوکاسب ورشکسته محکم و پا برجا میماند و شهرت و مقام ترومن، خلل و خدشه‌ای باین دوستی قدیمی وارد نمی‌کند. آنها گاه و بیگاه با یکدیگر تماس میگیرند و به ملاقات هم میروند و گردهم آنی‌های فامیلی دارند.

در بهار سال ۱۹۴۸ که قرار بوده است مسئله فلسطین در سازمان ملل مطرح شود، حثیم وایزمن با وجود کبر سن و بیماری برای ملاقات با ترومن و جلب موافقت او به آمریکا می‌آید و به انتظار می‌نشیند ولی ترومن رو نشان نمیدهد و از ملاقات با او امتناع میکند. چون از بخت بد، مقارن همان ایام او از گستاخی گروهی از صیونیست های آمریکا که بکاخ سفید رفته و مشت بروی میز کوبیده بودند سخت عصبانی بوده و به مشاورین و اطرافیان خود دستور داده بوده است که دیگر در حضور او اصلاً موضوع فلسطین را به میان نیاورند و افرادی از این قبیل را به کاخ سفید راه ندهند.

حثیم وایزمن و اطرافیان او وقتی دستشان از همه جا کوتاه میشود و درها را بسته می‌یابند یقه ژاکوبسون پیراهن فروش و شریک و دوست قدیمی ترومن را می‌چسبند و به او التماس میکنند با کاخ سفید تماس گرفته ترتیب ملاقات را بین حثیم وایزمن و مستأجر کاخ سفید را بدهد، هر قدر هم این دیدار کوتاه باشد. ژاکوبسون که از ماجرای دلگیری و عصبانیت ترومن و بی ادبی و گستاخی گروهی از صیونیست های همکیش خود در کاخ سفید آگاه بوده به شدت امتناع می‌ورزد چون نمی‌خواهد دوستی ۳۷ ساله خود را با او در خطر بیندازد ولی سرانجام به این امر رضایت میدهد و به کاخ سفید تلفن می‌کند و اجازه ملاقات میخواهد.

ترومن هم مثل همیشه او را با آغوش باز می‌پذیرد بشرط اینکه در این ملاقات اسمی از مسئله فلسطین به میان نیآورد. معهذا ژاکوبسون دل به دریا میزند و ضمن این ملاقات گرم و دوستانه با او التماس میکند که حثیم وایزمن پیر و بیمار و از راه دور آمده را حتی برای چند دقیقه هم شده است به حضور خود بپذیرد و به درخواست او گوش فرا دارد چون انصاف نیست این دانشمند عالیقدر و سالخورده را دست خالی برگرداند. شش میلیون از همکیشان او در جنگ دوم قربانی وحشیگری های هیتلر شده‌اند و بازماندگان هولوکاست هنوز هم بی‌خانمانند. رأی موافق آمریکا در تقسیم فلسطین دریچه امیدی را بروی این بازماندگان باز خواهد کرد و آنان را از دیدری نجات خواهد داد.

سرانجام التماس های یک کاسب ورشکسته به یک کاسب ورشکسته دیگر، دل ترومن را نرم میکند و برخلاف نظریه و توصیه اطرافیان و مشاورین خود (منجمله بعضی از آنتی سمیت های وزارت امور خارجه) به وارن آستین نماینده آمریکا در سازمان ملل دستور میدهد به پیشنهاد تقسیم فلسطین رأی موافق بدهد و مردک هم حاج و واج و حیران امر ارباب خودش را اطاعت میکند و معجزه ماه مه ۱۹۴۸ صورت می‌گیرد.

حال شاید قدری غلو باشد و تشبیه ما در اینجا قدری ناقص و به اصطلاح زورکی جلوه کند ولی با طلب پژوهش از یهوه و شمه رینو میتوان صحنه برخورد ژاکوبسون و ترومن را در کاخ سفید با روبرو شدن بن عمران و باریتعالی در صحرای سینا (در آن لحظه ای که او میخواست قوم یهود را نابود کند) تشبیه کرد و عبرت گرفت. نمیدانم دل میدهد یا نه. از یک بابت در آن روز بهاری سال ۱۹۴۸ کاخ سفید، صحرای سیناست. ژاکوبسون یهود هم حضرت موسی و ترومن هم پیشوا (خدای دنیای آزادا)

در صحرای سینا باریتعالی از سرکشی ها و گستاخی های بنی اسرائیل ذله شده و به خشم آمده و تصمیم دارد این قوم نافرمان گردن شق و بهانه جو را نابود کند و امت بهتری را

یک قوم کهنسال در میان است و در روبرو شدن ژاکویسن و ترومن در کاخ سفید هستی یک کشور یهود هنوز تشکیل نیافته و غضروفی در خطر نابودی و خفه شدن است و این دو برخورد و این دو واقعه از مهیب ترین و سرنوشت سازترین لحظات تاریخ پُر شر و شور فرزندان یعقوب است. در آن لحظه‌ای که خشم یهوه برانگیخته شده بود مُشه ربتو موفق شد او را از سر قهر پائین بیاورد. سی قرن بعدش هم ژاکویسون توانست ترومن رئیس جمهور دمق شده و ناسازگار و عصبانی را رام کرده بر سر مهر بیاورد. درود فراوان بر همه آنان.

برگزیند ولی فرزند عمران با التماس او را از این کار منصرف میکند.

بیش از سه هزار سال بعدش هم ژاکویسن در کاخ سفید با ترومن کلنچار می‌رود و وقتی می بیند او سرناسازگاری دارد و میخواهد نطفه هنوز منعقد نشده یک دولت یهودی را نابود کند با التماس و التجا او را از این اقدام باز میدارد.

او از افراد گمنامی است که گناه مسیر تاریخ را عوض میکنند ولی خود درگمنامی باقی میمانند و کسی قدرشان را نمیداند.

در روبرو شدن مُشه و یهوه در صحرای سینا حرف نابودی



Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دربورلی هیلز

دکتر آشر اسحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

با آرزوی سالی خوش برای همکیشان عزیز

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd., Suite 201, Encino, CA 91436

Tel: (818) 906 - 3666 · (310) 470 - 6938 Fax: (818) 783 - 4312

کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Berookhim
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



برگزار کننده جشنهای شما

در هتلهای لوس آنجلس و مکان های مورد نظر شما

با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سرویس.

برای پیدا کردن سالن به شما یاری می دهیم.

۹۹۹۳-۴۵۸-۳۱۰

9993 - 458 (310)

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتس (ولی)

واقع در خیابان ویلبر

و به عرق پیشانی نان خواهی خورد
تا به خاک بازگردی.
سفر پیدایش ۱۸:۳

پاسخی به نوشته

پنهانیت چیست

احساس شرمندگی نسبت به ایشان داشتم که حد و حساب نداشت - از صدمتری ایشان فرار میکردم و شب تا صبح های بسیاری از تجسم این منظره و اینکه اعصاب پاراسمپاتیک حقیر حین انجام ختنه بر اعصاب سمپاتیک غلبه کرده و کنترل از دستم رفته و چنان دسته گلی به آب داده ام که کار به شستشوی ریش آن بیچاره با گلاب رسیده، هم در عجبم و هم شرمگین. و نویسنده محفوظ‌النام شما هم باید نگذارد و بر ندارد و صاف و پوست کنده این اشتباه یک کودک هشت روزه را به رخ او که حالا شصت هفتاد ساله شده بکشد؟ آقا بنده هنوز هم هر که میگوید «گلاب به دستتان» اینقدر عرق میریزم که نگو. اصلاً راستش از گلاب بدم می‌آید.

حالا این «افشاگری ها» (بقول انقلابیون هموطن) یکطرف، آقا آیه نازله هم بالای مقاله شان چاپ میزنند. خوب، بنده هم زده ام! ایشان میفرمایند که بفرموده کتاب آسمانی ما، باید در پنجاه سالگی بازنشسته شد و بنده هم شاهد آورده ام که وقتی خشم پروردگار بر بنده خود آدم ابوالبشر شعله ور شد، گفت باید تمام عمرت جان بکنی تا جان بدهی.

زبان من لال باد اگر قصدم پیدا کردن تعارضی باشد در فرموده های آفریدگار - اتفاقاً برعکس. بنده آنقدر خداشناسم (همانطور که آقا یا خانم شین. میم. هم اقرار کرده اند) که میدانم مجموع دو آیه در کنار هم این معنی را میدهد که اگر آدم، «آدم» باشد و وارسته و شاکر نعمت، باید در ۵۰ سالگی آرام بگیرد و کیف زندگی اش را بکند ولی از آنجا که «آدم» نیست، تا نفس میکشد باید با عرق جبین نان بخورد. اما شما، آقای دشمن تراش، انگار حساب اینور قضیه دستتان نیست. قربانت گردم،

در شماره ۱۱۴ شوفار مطلبی یک صفحه ای و جمع و جور خواندم زیر عنوان «بخشید آقا! یک سؤال داشتم از شما» که نگارنده بنده کمترین را بشدت مورد گوشمالی ادبی قرار داده بودند. نرسید چرا بخودت گرفتی. این آقائی که اسم خودش را «شین. میم. دشمن تراش» گذاشته از قرار بنده را خوب می شناسد - چرا که همه نشانی هائی که داده درست کیپ بنده است و از این رو، ضمن اعلام خود بنده بعنوان اولین دشمن آقای «دشمن تراش»، طبق قانون مطبوعات از شما استدعا دارم (نه آقا، استدعا برای چه؟) شما را مکلف میدانم که پاسخ بنده را به این نویسنده در اولین شماره بعدی - یعنی شماره ۱۱۵ شوفار به زیور چاپ بیارائید - لطفاً این جواب را هم درست به چسباید بغل دست مطلب ایشان.

چی فرمودید؟ چرا بنده اسم خودم را ذکر نمی کنم؟ دهه! قربانت گردم، بنده آبرو و حیثیت دارم، دوتا دختر دم بخت و یک براهیا پسر (که الهی قربان هیکلش بروم که چه آقائی است). حالا بیایم اسمم را هم توی روزنامه مجله بنویسم و خودم را لو بدهم که چی؟ مگر من مثل این نویسنده های شوفار، عقلم پاره سنگ بر میدارد که بردارم بالای مطلبی انتقادی اسمم را بگذارم و فردا، توی این جامعه خودم و زن و بچه ام را سرزبان خلق اله بیندازم؟ نه عزیزم، بنده را بهمان اسم دال. ذال. بشناسند کافیت.

و اما برگردیم سرمطلب نویسنده - اولاً مختصراً عرض کنم و تندی از کنار مطلب رد بشوم که تا زنده ام و نفس میکشم، هرگز داستانی را که از میلا کنانم برایم تعریف کرده اند از یاد نمی برم. بیچاره جناب مُلاً - بنده از وقتی عقل رس شدم چنان

این درست که بنده اندوخته ای هم دارم و آرد خود را هم بیخته ام، ولی تا می‌آیم غربالم را بیاویزم، یکهو فکر بچه ها ناراحتم می‌کند. آقا جان، چه جوری بگویم که حالتان بشود؟ بنده حالا بالای ۶۰ سال دارم ولی دو تا دخترم که یکی ۲۶ ساله است و دیگری ۲۴ ساله است بلاشهر مانده اند، هیچ - باید برای نورچشمم، پسر نازنینم هم از یک خانواده درست حسابی زن بگیرم. عیالم یک بند غر میزند که بورلی هیلز، بورلی هیلز. باید یک خانه در یک جای آبرومند توی بورلی هیلز بخریم تا بتوانیم سر بچه ها را سامان بدهیم. پُر هم بی ربط نمیگوید. حالا ما خودمان را کشته ایم. با جان‌کندن شبانه روزی و صرف بخشی از اندوخته ای که داریم دوسه سالی است خودمان را از «ولی» انداخته ایم اینور - اما کسی از سانتامونیکائی دختر میگیرد؟

ملاحظه میفرمائید - یک وقتی ما یا کاشی بودیم یا همدانی یا اصفهانی یا شیرازی. حالا شده ایم بورلی هیلزی و سانتامونیکائی و (زبانم لال) ولی نشین. آقا باید از سانتامونیکا خودمان را به بورلی هیلز بوسانیم یا نه؟ قربانش بروم، وقتی پروردگار در چند هزار سال پیش آیه نازل می‌کرد که بورلی هیلز و سانتامونیکا و ولی نبود! یک دنیا بود و یک مصر و یک اورشلیم و وسطش هم یک صحرای سینا. وسط این صحرای لایموت، ما روزی به روزگار خدا و فرستاده خدا آوردیم که بیا و بین - حالا در کالیفرنای قرن بیستم، شما میخواهید ما را نصیحت بفرمائید؟

گرفتاری اینجاست که بچه ها هم خیلی مثل شما فکر میکنند (خیلی هم غلط میکنند!) یعنی میگویند، «ما توی ولی بزرگ شدیم، مدرسه رفتیم، تمام دوست و رفقایمان آنطرف بودند، یقه ما را چسبیدید آوردید سانتامونیکا. حالا تازه داریم اینجا جا میافتیم، میخواهید ببریدمان بورلی هیلز؟» ملاحظه میفرمائید. اینها نمی فهمند که دختر باید دور و اطراف ۱۶-۱۷ سالگی برود خانه شوهر - حالا شما منورالفکرها هرچه دلتان میخواهد بگویند. بنده یک ۲۴ ساله‌اش را دارم و یک ۲۶ ساله اش را - بازنشسته شوم تا اینها روی دستم بمانند و دق مرگ شوم؟

جان میکنم، عرق میریزم، پدر صاحب خودم را درمیآورم، به زمین و زمان چنگ میاندازم. باید خودم را به بورلی هیلز

برسانم. خانه ای بخرم و ته مانده پولم را هم خرج چندتا مهمانی بکنم و بچه ها را به بازار آن ناحیه عرضه کنم و بعدش هم پولهایی که پس انداز کرده‌ام ته بکشد و دوباره بیافتم به آسمان و زمین را بهم دوختن تا قسط های وحشتناک و مالیات های هنگفت و هزینه های فزاینده یک تکه خاک خدا را بدهم. شما هرچه دلتان میخواهد انتقاد کنید، کوگوش شنوا؟ اینهمه که نوشتید کی به حرفتان گوش داد. شعر:

گوش اگر گوش من وناله اگر ناله‌توست

آنچه البته بجائی نرسد فریاد است

شما انتقاد می‌کنید، بچه هایم به طرز فکر من و همسرم

می‌خندند و بنده همچنان میدوم... عرق ریزان...

از: مهین عمید

آغوش تهی

وصلت پس از این میسرم نیست

جز یاد رخت به بسترم نیست

آغوش گشوده‌ام دریغا

جز خیل خیال در برم نیست

دور از من و فارغی ز حالم

میدانم و باز باورم نیست

گفتم که زغم به می‌گیریم

جز خون جگر بساغرم نیست

از هر دو جهان گذشتم، از تو

اندیشه‌ی اینسکه بگذرم نیست

هرجا که روم بهر که بینم

غیر از تو کسی برابرم نیست

شاید که دل از تو باز گیرم

کاری به از این میسرم نیست

نامه خصوصی به سردبیر



این یک نامه خصوصی است. لطفاً از انتشار آن خودداری بفرمایید...
حالا اگر هم چاپ کردید، لطفاً از خوانندگان گرامی تان خواهش کنید آنرا نخوانند!

میرزا آقا جان فتالی

توست که بعنوان یک مادر جلوی دخترت راگیری، و جواب شنیدم: «توی این مملکت هرکسی صاحب اختیار گوش خودشه و تو حق دخالت نداری!» نظر مبارکتان هست برایتان گفتم که خدمت سارا خانم عرض کردم که: «اینها پرو میشن پس فردا شمر هم جلودارشون نیست.» و پاسخ شنیدم که: «یک عمر شمر جلودار تو نبوده، حالا نوبت ماست؟» سرتان را درد نیآورم، درحال حاضر گوشهای پروانه، دختر ساراخانم، شده مثل جگر ذلیخا، یعنی تعداد سوراخهای هرگوش از تعداد انگشت های دست بنده هم بالا زده!

حالا خانم مدعی شده اند که: «تا دنده ات نرم، صدمبار بهت گفتم بچه را بگذار مدرسه «پرایوت» (منظورشان خصوصی است) به حرفم گوش ندادی و گذاشتی مدرسه پابلیک (منظورشان همگانی است)، حالا هشت قورت و نیمت هم باقیه؟»

حالا بیا درستش کن. آقا ما داد زدیم که: «عزیز دل من، سوراخ گوش چه ربطی داره به مدرسه «پابلیک» (ببخشید منظورم همگانی است). این شما بودید، سرکار خانوم، که بغل دست پروانه واساده بودی و جیبه گرفته بودی که: هرکسی

آقا دستم به دامن تان. میدانم که شما مردید و دامن نمی پوشید. دستم به... چه میدانم، یقه کت تان. من دنبال یک فریاد رس میگردم، و این بار مسئله خیلی جدی است. نمیدانید چه شده و نمیتوانید فکر کنید چه خاکی به سرم رفته. سالها پیش یادتان هست حضورتان عرض کردم که پروانه - که آنوقت ها ۱۲-۱۰ سالش بود - هر دو پا را کرد توی یک کفش که گوشش را سوراخ کند؟ سوراخ اول نه، سوراخ دوم را عرض میکنم. یادتان هست برایتان تعریف کردم که سر این موضوع چه خونی توی جگر من رفت که این حرکات یعنی چه و ساراخانم همسر طرف دخترش را گرفت که: «خوب مگر یک سوراخ با دو سوراخ چه فرقی داره؟» و بالاخره هم ایندوتا دست به یکی کردند و گوشهای پروانه را برای بار دوم سوراخ کردند؟ یادتان هست خدمتتان عرض کردم که چقدر من به این خانم و دخترش التماس کردم که: «پدرتان خوب، مادرتان خوب، ما توی این جامعه آبرو و حیثیت داریم. این لاله گوش وامانده را مثل آبکش سوراخ سوراخ کردن کار قبیله های وحشی آفریقائی است نه ما که هزاران هزار سال تاریخ پرافتخار پشت سرداریم و این وظیفه

صاحب اختیار گوش خودش! یادت رفته؟ چرا تقصیر کوتاهی های خودت را میندازی گردن مدرسه؟ و سارا خانم جواب دادند که: «این تو بودی که حاضر نبودی از صنار سه شاهی نزول پولت بگذری و شهریه مدرسه پرایوت رویدی. اگر به مدرسه درست حسابی رفته بود...»

جناب سردبیری که شما باشید و بنده کمترینی که من میرزا آقا جان باشم خدمتان عرض کنم که سارا خانم فکر میکند تنها استفاده گوش برای سوراخ سوراخ کردن است و نه گوش به حرف حسابی دادن. ولی خوب، حرف را باید زد و گرنه آدم خفه میشود. و من هم حرفم را زدم، برایشان توضیح دادم که: «بفرمائید چند درصد از این بچه های جامعه ماکه به سازمان فضائی آمریکا راه یافته اند (و یکی شان هم نویسنده بخش انگلیسی شوفار میباشد) مدرسه خصوصی رفته اند؟ اهل بودن بچه صد درصد و بیشتر از هر چیز به رفتار پدر و مادر و تربیت خانوادگی ارتباط دارد تا مدرسه. بنده منکر تأثیر محیط بیرون و مدرسه و سایر عوامل مؤثر در تکامل شخصیت بچه ها نمیشم، اما وقتی مادر به دفاع از کار خلاف دخترش رو در روی پدر ایستاد و سمت گیری کرد، انداختن تقصیر به گردن مدرسه، کاری است عبث.» ملاحظه میفرمائید بنده چقدر قشنگ و مستدل حرف زدم؟ آنوقت فکر میکنید چه جواب شنیدم؟ بگذریم.

تا اینجا قضیه مقدمه بود. نه نه. کاغذ را لطفاً دور نیاندازید و نفرمائید که من روده درازی میکنم. متن عرایض خیلی کوتاه است و نتیجه گیری هم با شما باشد و بس و چون میدانم که بنا به خواسته ام این مطلب را چاپ نمیکنید و اگر هم شما که عادت به سر بسر گذاشتن با بنده دارید، تصمیم به چاپ گرفتید، خوانندگان (بنا به تقاضای من) آنرا نخواهند خواند - بنابراین لزومی ندارد که از خوانندگان اظهار نظری بخواهم. متن داستان اینست:

امشب نشسته بودیم به برنامه آگهی های فارسی تلویزیون (که گهگداری یکی میآید وسطش یک سلام و بعضی وقت ها هم یک خدا حافظ میکنند) نگاه میکردم که بناگاه صدای شیون همسرم از توی راهرو بلند شد. پریدم هوا و دوان دوان بطرف سارا خانم رفتم ببینم چه شده که دیدم خانم وسط راهرو مشرف به اطاق خوابها پخش زمین شده و دارد به سرش

میگوید و به اطاق پرویز، پسر ۱۹ ساله مان اشاره میکند. سراسیمه دویدم توی اطاق پرویز، دیدم پسر وسط اطاق پیراهنش را درآورده و مشغول پوشیدن پیژامه است برای خوابیدن. هراسان پرسیدم: «چی شده؟» پسر هم بهت زده گفت: «نمیدونم، یکهو مامان بیخودی شروع کرد به جیغ زدن.» دویدم توی آشپزخانه، یک استکان آب آوردم تا به سارا خانم بخورانم - دیدم پرویز هم روی زمین نشسته و سرمادرش را روی زانویش گذاشته. آب را به همسرم خوراندم.

لحظه ای بعد، سارا چشم هایش را باز کرد و تا دید سر بردامان پرویز دارد، مثل کسی که گوئی با حیوانی خطرناک روبرو شده باشد، جیغ زد: «اژدها، اژدها...» و دوباره غش کرد. سارا را دوباره بهوش آوردیم و من از پرویز پرسیدم: «داستان چیه، مامان چش شده؟» پرویز بازوی راستش را بطرف من دراز کرد، از سر شانه تا بازویش یک اژدهای کریه و ترسناک خالکوبی کرده بود...

و حالا من مانده ام و یک دنیا سؤال و مشکل. ممکن است راهنمائیم بفرمائید که از فردا صبح که اثر قرص های «والیوم» (که امشب به همسرم خوراندم) رفت، جواب: «مدرسه پابلیک گذاشتی، چشم تو چهارتای» سارا را چه بدهم؟ دیشب تا صبح گلی خودم، خودم را دلداری داده ام که جائی خوانده ام که این خال ها را میشود با اشعه لیزر پاک کرد. انگار یکی میگفت در هر حال جایش میماند. حالا گیرم پاک هم بشود و جایش هم نماند. اصلاً از کجا معلوم که پرویز رضایت بدهد که عکس این هیولا را از روی بازویش پاک کند؟ تازه نکند پروانه هم هوس خال بکند. آخر خال هم داریم تا خال. یکی خالی است که شاعر در باره اش گفته:

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه

هر دو جان سوزند، اما این کجا و آن کجا خال ایرانی، در آشد قضیه، قد یک دانه فلفل است.

تکلیف بنده کمترین با این اژدهای مخوف چیست؟ سردبیر: چون عقل بنده هم به جاشی نمیرسد، از خوانندگان گرامی استدعا دارم در این مورد رفیق - رفیق که نه - آشنای همیشگی من، میرزا آقا جان نفتالی را راهنمایی بفرمایند، ممنون می شوم.

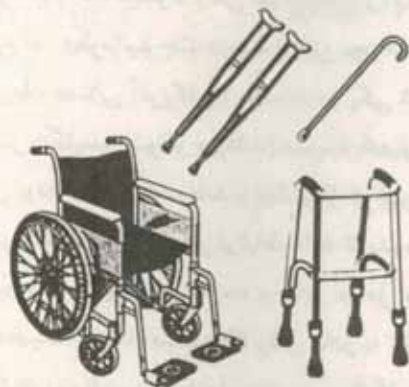


**CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER**

داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

داروخانه ای که نیازهای دارویی و بهداشتی شما را بر آورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



با ما درباره تمام مشکلات دارویی خود تماس بگیرید

- تخفیف مخصوص سالمندان
- تحویل مستقیم دارو به منزل و از طریق پست
- کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان
- تختهای الکتریکی بیمارستانی
- جوراب واریس ، کمرست های طبی و کمر بند های طبی



داروخانه های سنچری مورد اطمینان پزشکان طراز اول ایرانی و آمریکائی ساکن لوس آنجلس



**داروخانه های سنچری از
THRIFTY & SAV-ON
و دیگر داروخانه ها ارزاتر است**



⊗ داروخانه های سنچری نامی که میشناسید و به آن اطمینان دارید ⊗

قبول مدیکل و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO
اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

لیگو جنب ایلان مارکت وست لوس آنجلس شاپینگ سنتر صورتی رنگ بوری هیلز روبروی ساختمان شهرداری ولی جنب هیلرز مارکت
18254 SHERMAN WAY 415 CRESCENT DR. 11870 SANTA MONICA BLVD 8722 PICO BLVD
RESEDA BEVERLY HILLS SANTA MONICA LOS ANGELES
(818)708-7080 310 - 246 - 5999 310 - 473 - 1568 310 - 657 - 6999

خود را بهتر بشناسیم

در نشریات مختلف ایرانیان یهودی مقیم آمریکا گاه مقالاتی خوانده‌ام که نویسنده مدعی بوده که یهودیها در قدیم الایام همگی افرادی بدبخت و بی فرهنگ و توسری خور بوده و امرار معاش آنها از راه پيله وری و دوره گردی بوده و همیشه مورد بی احترامی و بی مهری دیگران قرار داشته اند. بنظر نگارنده این امر صحیح نیست و از زمانهای قدیم افراد و خانواده‌هایی بوده‌اند که دارای موقعیت خوب و ارج و احترامی در مقابل هم میهنان غیر یهودی خود بوده اند.

آقای مهندس ایرج طبیب نیا کتابخانه بزرگی در سانفرانسیسکو دارند که میعادگاه اهل فضل آن خطه است. در آنجا به کتابی برخوردیم بنام «مرآت القاسان» که در اواخر قرن سیزدهم هجری با چاپ سنگی طبع شده. این کتاب چنانچه از یادداشت ملصق و همچنین متن و بخصوص مقدمه و خاتمه آن برمیآید در جواب سؤالاتی تهیه شده است که از مرکز مملکت به تشویق «ما کجی لیمجی هاتریا پارسی» از حاکم کاشان خواسته بوده اند و حاکم وقت که جلال‌الدین میرزا احتشام الملک بوده، حصول این امر را از عبدالرحیم کلاتر ضرابی متخلص به سهیل درخواست میکند. این کتاب اطلاعات دقیق از تاریخ و جغرافیا و خاندان‌هایی که در کاشان میزیسته اند داده است و آن قسمت که مربوط به یهودیان کاشان می باشد از این قرار است:

«... و طبقه دیگر از اطبای کاشان حکمای یهودند که الحق در حکمت طبیعی و علم و عمل ید از قبیل جراحی و کحالی بی مثل و مانندند:

اول حکیم هارون و او را پنج پسر است - یکی حکیم نور محمود که او طبیبی است حاذق و سه پسر دارد که جوهر حکمت و ذکاوتند: حکیم ایوب و حکیم افلاطون و نور محمود المسمى به اسم ابیه و یکی حبیب اله و یکی مختار که این دوتن نیز مشغول طبابت‌اند و یکی یعقوب و یکی الیاس این دوتن طفلند.

دوم حکیم ریحان پسر مرحوم غلام ملا ابراهیم شیرازی الاصل تهرانی الوطن که از اجلة علمای یهود بود و

حکیم ریحان نیز به مضمون ولد الفقیه نصف الفقیه فقاقت فطری و ذکاوت جبلی که داشت در بدایت عمر به تحصیل علوم ادیان و ابدان پرداخته و الان که عمر شریفش به چهل سال رسیده در شریعت یهود عالمی کامل و دارای مقام قضاوت فتوی است و در طریقت حکمت طبیعی و طب و جراحی و کحالی نیز حکیمی بی مثل و مانند است و درخط و املاء و انشاء و فصاحت و بلاغت و عربیت هم در مذهب موسی و هم در ملت ختم انبیا در حد کمال است و او را دو پسر به عرصه وجود آمده حکیم ارسطو و شهاب الدین».

همانطوریکه ملاحظه می فرمائید نویسنده این کتاب به حکیم هارون و بخصوص حکیم ریحان و فرزندان آنها ارج نهاده و ملا ابراهیم شیرازی را از اجله علما دانسته است. عده‌ای از اعقاب حکیم هارون و ملا ابراهیم شیرازی و حکیم ریحان بعدها مسلمان و مسیحی و یا بهائی می شوند. نامبردگان در این کتاب و اعقاب آنها حالا صدها خانواده شده‌اند و تا آنجا که من میدانم بطور اختصار توضیح می دهم:

حکیم هارون در ۱۰۸ سالگی در ۱۸۸۵ میلادی وقتی فرزند آخرش ده سال داشت چشم از جهان فرویست و او از چند زن دارای پنج پسر و چهار دختر بوده است.

حکیم نور محمود (حاکم نهورای) فرزند اول حکیم هارون بعدها به تهران مهاجرت می کند و برای همیشه ساکن تهران می شود و اوست که طبیب مورد اعتماد دربار قاجار بوده.

از حکیم ایوب و حکیم افلاطون و حکیم نور محمود ثانی، خاندان نهورای - از خواهر آنها محترم خانم خاندان ارجمند - از حکیم الیاس خاندان بقراطی از حکیم مختار خاندانها مختار زاده و بروخیم های کاشانی هستند - و حکیم حبیب اله جد مادری خاندان شفا است و از حکیم یعقوب خانواده های دکتر خوش لسان و جلیل.

اما دخترهای حکیم هارون: خاور خانم خاندان خاوری - بی بی جان خانم، خانواده های مقتدر، شهابی و

برومند - خورشید خانم، خاندان برجیس و جهان خانم، خاندان میثاقیه را تشکیل داده اند.

ملا ابراهیم شیرازی الاصل (ملا ابراهام) اولین ملای یهودیان تهران بوده است و بغیر از حکیم ریحان یک پسر دیگر هم داشته به نام موشه که راو بوده (ربی موشه). او جانشین پدر و دوّمین ملای یهودیان تهران می شود - اینها همراه با خواهر ملا ابراهام که پدر من از نواده این خواهر است همگی قریب دوست سال قبل در زمان فتحعلیشاه قاجار برای اقامت دائم به تهران می آیند.

خاندان های مسکین، طبیبی، شهابی، مقتدر، برومند، احسانی پور، خانیان، دادفرین و همچنین زنده یاد یوسف کهن که در زمان نمایندگی مجلس شورا منشاء خدمات ارزنده و بی سابقه ای برای یهودیان ایران شد، از اعقاب ملا ابراهام شیرازی الاصل می باشند.

حکیم ریحان از تهران به شیراز می رود و داماد حکیم هارون می شود (همسر بی بی جان) پسر اوّل او حکیم ارسطو همان دکتر امجد الحکمای شفا است که تا حدود ۶۰ سال قبل در خیابان شاپور تهران طبابت می کرده و یک چند منصب نظامی داشته و تا سال ۱۹۳۰ که بازنشسته می شود طبیب ارتش بوده و ایشان جد خانواده شفا بوده اند. دوّمی حکیم شهاب الدین که نام فامیل من مقتبس از اوست، در جوانی مسلمان می شود و یکی از دخترهای ناصرالدین شاه را به زنی می گیرد، به روایتی جوان خوش قد و بالا و خوش قیافه و در سخن گفتن انسجام کلام داشته است و او را مسموم می کنند و آرامگاهش جنب مقبره ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم می باشد. پسر سوّم حکیم ریحان به نام مظفر تا حدود ۷۰ سال قبل دکتر چشم در بیمارستان هتل دیو در پاریس بوده است.

دو پسر دیگر حکیم ریحان هدایت الهه طبیبی و بقراط طبیبی بوده اند. حکیم ریحان دو دختر داشته به نام ساراخاتون و دیگری بلقیس که زنی بسیار هنرمند و باسواد و مسلط به فارسی و عربی و عبری بوده و آثار هنری نفیسی از ایشان بجای مانده است. از بلقیس خانم که چهل سال قبل در سن صدسالگی فوت شدند سؤال شد که شما خواهر برادرها در آن زمانی که بی سواد و بخصوص تعصب آن چنانی حکم فرما بوده است چگونه اینطور با سواد شدید؟ در جواب گفتند که پدرم برای همه ما بچه هایش معلم سرخانه گرفت. برای مشق و خط، فارسی، عبری و عربی هر کدام جداگانه می آمدند

به خانه ما و هیچ کدام ما را به مکتب نفرستاد. این خانم معتقد بودند برای اینکه کسی فارسی خوب بداند باید عربی بلد باشد و بخصوص صرف و نحو آنرا.

پدر بزرگ مادری من دکتر آقاخان حکیم مقتدر (حاخام ربی موشه) که تا حدود ۶۰ سال قبل پائین تر از تکیه رضاقلی خان خیابان سیروس مطب داشت (وکیل یهودیها در مجلس مؤسسان در زمان تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی) روزی از پدر بزرگش ملا ابراهام شیرازی روایت می کرد که در آن زمان بغیر از او ملای دیگری هم به نام ملا آقابابا در محله بوده که شغل او ذبح مرغ و گوسفند بوده است - یک روز صبح شنبه ملا ابراهام در کنیسا اعلام می کند که ذبح دیروز ملا آقابابا حرام بوده است. این خبر همان وقت به چند کنیسای دیگر که همه در اطراف بوده اند می رسد. لذا مردم غذائی که برای شبات پخته بودند و معمولاً آنرا گرم نگه میداشتند می برند میدان سرچال و روی خاکروبه ها خالی می کنند و ظرف های آن هم که آلوده به گوشت حرامی بوده هقلا می کنند.

ملا آقابابا از آن مستحضر می شود و دیگر زندگی را در آن محیط با از بین رفتن آبرو ناممکن و دردناک می بیند و بخصوص که عایداتش از ذبح بوده و محلی دیگر برای گذران زندگی نداشته است. لذا بلافاصله در همان بعد از ظهر شبات خودش همراه با زن و فرزندانش به مجتهد یا آخوندی مراجعه و به دین اسلام به قول خودشان مشرف می شوند و نام محمدرضا را بر خود مینهد و مانند بسیاری دیگر که وقتی تغییر دین و یا مذهب می دهند تازه دشمن پیروان دین و مذهب قبلی می شوند - این آقای حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا می رود و کتابی بنام «ردالیهود» می نویسد که این خود بعدها سبب در دسرهای زیادی برای یهودیان می شود - از قراری محمد رضا کتاب خود را به زبان فارسی ولی با خط عبری نوشته و بعداً توسط پسر برادرش که خط عبری می دانسته به فارسی برگردانده می شود و در نوشته خود سعی کرده که از تورات دلایلی بر علیه خود تورات درست کند و بنویسد. بازماندگان این جناب ملا آقابابا که پدر بزرگ من اغلب آنها را می شناخت و خود حکیم باشی آنها بوده است، اکثراً به شغل جواهر فروشی مشغول بوده اند و نوادگان آنها هم در لوس آنجلس به همان کار مشغولند - البته عده ای از آنها اصالت خود را قبول دارند و بعضی هم منکر آنند.

سرگذشت موسیو حثیم و اعدام جگر خراش او

اقدام برای نجات یهودیان مصیبت دیده و اصلاحات اساسی در تهران

هنگامیکه در شیراز ماجراجوی قلدری بنام سیدمحمد طاهر علیه یهودیان قیام کرد و به وسایل گوناگون موجبات آزار و غارت دکانین و حمله به آنان را فراهم ساخت حثیم نامه مؤثر و تکان دهنده ای به رئیس مجلس شورای ملی نگاشت که اثر فراوان بخشید و درپاسخ آن مدرس که در آن زمان نیابت ریاست مجلس را بعهده داشت پاسخ مشروحی داد که فوق العاده در رفع مزاحمت از یهودیان شیراز مؤثر واقع شد و نیز هنگامیکه سمینقوی حیوان صفت به قلع و قمع و تاراج یهودیان آذربایجان پرداخت حثیم در روزنامه خود مقالات آتشینی نگاشت و توانست مقدار زیادی پول و کمک های جنسی جمع آوری کند و برای یهودیان غارت زده به آذربایجان ارسال دارد.

حثیم همواره عقیده داشت که محله یهودیان باعث ننگ این ملت است و تن دادن هم کیشان او بزندگی اجباری در یکی از آلوده ترین نواحی شهر و محرومیت آنان از حداقل وسایل ضروری حیات از قبیل آب و روشنایی و نظافت بی تفاوتی و بزدلی خود آنان است و به همین جهت بمحض ورود به تهران اولاً برای پاکیزگی کوی یهودیان سخت به بلدیة آن زمان تاخت و با نگارش مقالات شدید اولیای امور مربوطه را وادار ساخت که برای نظافت محله فکراساسی کنند و همچنین برای مبارزه با صنف قصاب که همیشه در میان جوامع یهودی از امتیازات و نفوذ خاصی برخوردار بوده است و بمناسبت در دست داشتن انحصار یکی از مواد حیاتی این جوامع انواع و اقسام تعدی را به آنان روا میداشتند دامن همت بکمر بست. از آنجائیکه دوست عزیزم آقای مهندس جهانگیر بنایان در باره خاطرات خودش در دوران حثیم و مشاهدات شخصی اش

یادداشتهای ذیقیمی در اختیار من نهاده است در هر جا که مقتضی باشد شمه ای از این یادداشتها را از نظر خوانندگان گرامی خواهم گذرانم.

مهندس بنایان چنین مینویسد: «در آن زمان قسمت اعظم بودجه خدمات اجتماعی از قبیل مدرسه و حمام و آرامگاه و غیره از فروش گوشت تأمین میشد و قصابها برای هر ریال که به جامعه یهود میدادند چند برابر به جیب میزدند و به علاوه در فروش گوشت بمناسبت انحصار از هیچ گونه زورگویی و تبعیض فروگزار نمی کردند و آه و فغان همه یهودیان تهران از دست آنان بلند بود و هیچ کس در مقابل اتحاد و همبستگی آنان جرأت کمترین اعتراضی نداشت و درعین حال کمتر پاکیزگی و نظافت را رعایت میکردند. حثیم علیه آنان بمبارزه پرداخت و حتی عده ای را بزدان افکند و عده ای از جوانان تحصیل کرده طرفدار خودش را وادار به گوشت فروشی کرد و برای نخستین بار در تاریخ محله، گوشت فروشی های نظیف و آبرومندی باکاشی های سفید و فروشندگانی که همه رویوش سفید بتن و کراوات به یقه داشتند تأسیس گردید و علاوه براین حثیم مکرر در باره لزوم متلاشی کردن محله سخن رانی میکرد و آنقدر سخنانش مؤثر بود که عده بیشماری از یهودیان برای نخستین بار جرأت کردند که از آن کوی آلوده خارج شوند و در نقاط مختلف شهر برای خود خانه خوب بسازند.»

محبوبیت بی نظیر حثیم

مهندس بنایان در یادداشتهای خود راجع به حثیم خاطرنشان میکند: «حثیم را برای نخستین بار با چند تن از هواخواهانش در منزل خودمان ملاقات کردم. پدرم که در آنزمان میانسال بود از طرفداران دوآتشه او بشمار میرفت.

برداشته اند، من لازم نمیدانم در اینجا تکرار مکررات کنم و بعلاوه چون هدف اصلی من در این فصل از خاطرات بیشتر تیرنه مسیو حثیم از اتهامات بی اساس و ناروایی است که به او وارد ساخته اند به جزئیات این مبارزه شدید که در تاریخ انتخابات نمایندگان کلیمیان سابقه نداشت، اشاره نخواهم کرد فقط یادآور میشوم که حثیم علی رغم فعالیت ها و توطئه ها و مخالفت های هواخواهان دکتر لقمان با اکثریت متجاوز از ۸۰ درصد آراء به نمایندگی مجلس پنجم از طرف جامعه کلیمیان ایران انتخاب گردید و در ژوئیه ۱۹۲۳ وارد مجلس شورای ملی ایران شد.

موفقیت بی نظیر در صحنه مجلس

براستی می توان گفت در تاریخ نمایندگی کلیمیان ایران نماینده ای که انصافاً مایه افتخار جامعه یهودیان ایران بشمار میرود شموئل حثیم است زیرا نه تنها بلاغت کامل داشت بلکه بمناسبت تسلط به هردو زبان فارسی و عبری بسیار سنجیده و مستند سخن میگفت و نفوذ فراوانی در اندک مدت در مجلس شورای ملی بدست آورد. هوش سرشار و تسلط بر امور سیاسی و نفوذ مسلم حثیم در نمایندگان چنان آشکار بود که محبوبترین و کارداران ترین نماینده آن زمان یعنی مدرس را مجذوب کرد و آن رجل کارآزموده برای جلب موافقت حثیم بمنظور تشکیل فراکسیون اقلیت از هیچ گونه تلاشی دریغ نکرد. اگرچه در این راه موفق نشد ولی سرانجام توانست او را جزء یاران خویش درآورد. ارتباط مدرس با حثیم چنان اثری در سرنوشت سیاسی حثیم دارد و چنان در تهیه زمینه مساعد برای مخالفان حثیم و مخصوصاً تحریک سردار سپه علیه او کمک کرده است که ناگزیرم شمه ای از شخصیت و نفوذ بی چون و چرای مدرس را در آغاز کودتای ۱۲۹۹ در اینجا از نظر خوانندگان عزیز این یادداشتها بگذرانم تا خطر ارتباط حثیم با مدرس در افول ستاره درخشان بخت آن جوان بیگناه برهمگان روشن گردد.

حسین مکی در کتاب مستند و بسیار عبرت انگیز خود در باره کودتای ۱۲۹۹ در مورد سید حسن مدرس چنین مینگارد: «مدرس که در دوره چهارم مجلس علاوه بر مقام نایب رئیسی اول مجلس لیدری اکثریت مجلس را هم احراز کرده

آن شب راجع به چگونگی انتخابات و مبارزه با دکتر لقمان بحث میکردند. من هنوز به آن مرحله از رشد نرسیده بودم که در بحث آنان شرکت کنم ولی بعد از آن شب در خانه ما نیز مانند کلیه خانه های تهران جنگ و جدال در باره حثیم یا دکتر لقمان برپا بود. هیچ خانه ای نبود که شب و روز موضوع بحث و جدال در باره انتخابات دور نزنند. برآستی در باره صلاحیت آن دوتن برای نمایندگی کلیمیان ایران طوفانی برپا شده بود که یک نویسنده موشکاف میتواند در باره آن کتابها برشته تحریر درآورد. زن با شوهر، پسر با پدر، مادر با داماد، دوست با دوست راجع به انتخاب یکی از این دوتن سخت مباحثه میکردند و حتی گاهی کار به گل آویز شدن، قهر کردن و حتی جدایی میکشید. درخانه خود ما بین پدر و مادرم بشدت در مورد انتخاب یکی از این دوتن همواره جنجال و مناقشه برپا بود. مادرم طرفدار لقمان و پدرم هواخواه بی چون و چرای حثیم بود. مادر مانند همه زنان محافظه کار استدلال میکرد که لقمان پزشک معروفی است و سالها با مسلمانان و یهودیان معاشرت داشته است و نظر به سوابق و ثروتش بهتر میتواند به جامعه خدمت کند و حال آنکه حثیم را نه کسی میشناسد و نه آهی در بساط دارد و یکدسته جوان خام و جاهل مرتب شیرش میکنند. اصولاً طرفداران لقمان همه ثروتمند و محافظه کار و هواخواهان حثیم عموماً جوان و روشنفکر و تجدد طلب بودند. حثیم علناً جوانان را برای مقابله و دفاع از خود تشویق میکرد و میگفت شما از دفاع از حقوق خود ترسید پاسخ پلیس را من خواهم داد. هر وقت یک جوان یهودی را دستگیر میکردند بیدرنگ برای استخلاص او قیام میکرد و همیشه هم موفق میشد. موفقیت او در کمک به همکیشان خویش آنچنان بود که در باره او افسانه های بیشماری جعل کرده بودند. یکی میگفت پشتش به انگلیس هاست دیگری او را متهم به جاسوسی برای آمریکائیان میکرد و سومی او را همدست مقامات بالا میخواند.»

انتخاب حثیم به نمایندگی یهودیان در مجلس پنجم

نظر به اینکه محققان در مورد مبارزه انتخاباتی بین دکتر لقمان و حثیم و توطئه های ناجوانمردانه ای که برای شکست او از جانب مخالفین بعمل آمد تا اندازه ای پرده

بود چه در کابینه قوام السلطنه و چه در کابینه های بعدی وظایف بسیار مهمی را بعهده گرفت که در تاریخ سیاسی قرن اخیر ایران سطور پرافتخاری را بخود اختصاص داده است. وی از جمله کسانی بود که از حکومت قلدری و دیکتاتوری انزجار داشت و نیک از عواقب شوم تقویت قدرت روزافزون سردار سپه برای محو آثار دموکراسی و آزادی در ایران آگاه بود و به همین جهت برای جلوگیری از خطر حکومت استبدادی رضاشاه دامن همت بکمر بست و چنان جرأت و دلیری نشان داد که به قیمت جان او تمام شد و پس از سالیان متمادی بسر بردن در تبعید و زندان سرانجام شربت شهادت نوشید و با کفنی خونین در خاک تیره این سرزمین مدفون و برای ابد در کام ازدهای ارتجاع بلعیده شد بدین قرار که چون مدرس بهیچ روی تسلیم نمی شد سرانجام رضاشاه کینه جو بمحض اینکه پایه های زمامداری خود را استوار ساخت و تصمیم به انتقام گرفتن از دشمنان خود گرفت پس از پایان دوره ششم دستور داد مدرس را دستگیر و بخاف و کاشمر تبعید کنند و از آنجا که مدرس همچنان لحظه ای از انتقاد از خود کامگی رضا شاه باز نمی ایستاد رضاه شاه امر کرد او را مسموم و نابود کنند و چون سم مهلک در جان او کارگر نیفتاد، بوسیله عباس شش انگشتی او را غروب آفتاب بحال روزه به قتل رسانیدند.

پروانه ای که بالهایش در آتش شمع سوخت

درفرانسه مثلی است که میگوید:

Oui se ressemble, s'assemble

یعنی «همانند با همانند زود میجوشد» و در زبان فارسی شعر زیبایی است بدین مضمون:

«کیوتر باکیوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز»
 حثیم بمحض ورود به مجلس پنجم از لحاظ همانندی افکار و ایده آلهای سوسیالیستی با آرمانهای مدرس بیدرنگ تحت نفوذ شخصیت مدرس و انوار مغناطیسی کم نظیر وی قرار گرفت و در سلک یکی از طرفداران صمیمی وی درآمد چنانچه ابراهیم خواجه نوری در بازیگران عصر طلایی ضمن تشریح شخصیت و ایده آلهای و عقاید سیاسی مدرس چنین مینگارد:

«مدرس نیز بنوبه خود سخت فریفته افکار و عقاید و

پیش بینی ها و مخصوصاً پختگی سیاسی حثیم شده بود و هردو عقیده داشتند همچنانکه انگلیس ها آتاتورک را در ترکیه و امان اله میرزا را در افغانستان علم کردند اینک عزم جزم دارند یک دیکتاتور تمام عیار هم برای ایران بتراشند که دستورات آنان را بدون چون و چرا انجام دهد و بنابراین وظیفه هر فرد میهن پرست آنست که مانع استقرار این دیکتاتوری شدید در ایران گردد. حثیم با آنکه بمحض ورود به مجلس از سردار سپه طرفداری میکرد و اقدامات نیک او منجمله استقرار امنیت در کشور را میستود، با زیاده روی های وی و سوق ایران بطرف دیکتاتوری مخالف بود و به همین جهت با آنکه عضو فراکسیون اقلیت نبود در برخی موارد از افکار مدرس پیروی میکرد و همین ایده آل پرستی بود که زمینه را برای توطئه مخالفان یهودی حثیم فراهم ساخت و سرانجام موجب نابودی وی شد.»

احترام کم نظیر مدرس نسبت به حثیم

برادرم حکایت میکرد که حثیم بیش از اندازه مورد احترام و توجه مدرس قرار داشت. با آنکه حثیم در فراکسیون اقلیت مدرس عضویت نداشت و در مجلس مؤسسان نیز با انقراض سلسله قاجار و سلطنت رضا شاه موافقت کرده و رضا شاه در آغاز شخصاً از این لحاظ از او اظهار رضایت فراوان کرده بود با این همه حثیم چنان مسحور افکار مدرس شده بود که دوستی با او را برای خودش افتخاری میدانست بویژه برای آنکه مدرس برای عقاید او ارج خاصی قائل بود و در اکثر مسائل سیاسی با او مشورت میکرد. برادرم که یک بار باتفاق حثیم به ملاقات مدرس رفته بود میگفت از آنجا که راجع به نفوذ مدرس در مجلس و در میان عامه حکایتهای بیشمار شنیده بودم و میدانستم نفوذ سیاسی او بمراتب از قدرت سردار سپه بیشتر است و کسی است که دولتها را بسهولت ساقط میکند و یکه تاز میدان سیاست ایران بشمار میرود چنین مینداشتم که در قصر خودش زندگی میکند و غلامان برای اجرای فرامین او دست بسینه ایستاده اند اما هنگامیکه بخانه او رسیدم از شدت تعجب درجا خشک شدم. در یک اطاق محقر مدرس با آن اندام بلندش بر روی یک تخته حصیر نشسته و به بقچه کهنه ای که رختخوابش را در آن پیچیده

بودتکیه کرده بود. نزدیک او منقلی که روی آن یک قوری لعابی قرار داشت جلب توجه میکرد. در پیرامون منقل نیز که مقداری خاکستر از آن بزمین ریخته بود چند فنجان نعلبکی مشاهده میشد و اندکی دورتر یک کاسه تنباکو و یک غلیان نیز قرار داشت و در طاقچه های اطاق و همچنین بر روی زمین کتابهای زیادی به قطعات کوچک و بزرگ حکایت از علاقه فراوان این مرد فقیه به مطالعه میکرد. عده زیادی از افراد طبقات مختلف که برخی وزیر یا وکیل و تنی چند کاسب یا کارگر بودند پیرامون مدرس را فرا گرفته، از هر دری سخن میگفتند. بمحض اینکه حثیم وارد شد مدرس او را در کنار خود نشانید و به او جای تعارف کرد و مدتی با او به گفتگو پرداخت. هرگز در عمرم مردی به این سادگی و درعین حال به این قدرت و جذابیت ندیده بودم. در تمام مدت دوره نمایندگی حثیم دوستی او با مدرس همچنان ادامه داشت بدون اینکه حثیم مستقیماً به فراکسیون اقلیت بیوندد و متأسفانه همین دوستی برای نماینده دلیر یهودیان ایران گران تمام شد.

زمینه سازی حکومت نظامی علیه حثیم

هنگامیکه سردار سپه برای سرکوبی شیخ خزعل به خوزستان رفته بود و افسران دست نشانده او مراقب کمترین حرکات مخالفان وی بودند حکومت نظامی تهران روز بروز جریان اوضاع را با تلگراف به اطلاع او میرسانیدند. چنانچه در تلگرافی که سرتیپ مرتضی یزدان پناه برای گزارش فعالیت مخالفین سردار سپه بهنگام مسافرت به خوزستان مخابره شده است نام «حثیم» جزء مخالفین برده شده است و اینک عین آن تلگراف در زیر از نظر خوانندگان میگذرد:

«مقام منبع ریاست وزراء عظام و فرمانده کل قوا دامت عظمة.

چنانکه در تلگراف سابق معروض افتاد مجلس فعلی بواسطه تبانی یک عده از وکلاکه اسامی آنها معروض میگردد: رهنما، سرکشیک زاده، حایم، شیروانی مدیر روزنامه میهن و چند نفر از رفقای آنها همانطور که بعرض مبارک رسانیده با وکلای اقلیت منشاء مفسده و جنجال گردیده است. بر وجود این مجلس کوچکترین استفاده مترتب نیست چنانچه ملاحظه میفرمایند بودجه های دولتی را تابحال توقیف نگاه

داشته تصویب نمی نمایند. ادارات را بحال گرو درآورده اند در اینصورت انتظار دیگری بجز خرابی کار از این مجلس نیست.

حکومت نظامی تهران»

سردار سپه در پاسخ تلگراف یزدان پناه چنین تلگراف کرد: «حکومت نظامی تهران و توابع - نمره ۳۰ را ملاحظه کردم. این حقایق برخورد منم پوشیده نیست و همه را آنطوریکه باید و شاید میشناسم. شما مراقب جزئیات باشید تا چیزی مستور نماند. نمره ۷۱۰۳

رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا»

از: جهانگیر صداقت فر

«غزل»

کاش میشد با شراب عشق مدهوشت کنم
در قلدح ریزم تورا، ای نوش جان، نوشت کنم
کاش میشد هوشیارانه توی بی خویش را
با خود بی خویشتن یک شب هم آغوشت کنم
آنچنان در شعله لذت بسوزانم تورا
تا حدیث آتش دوزخ فراموشت کنم
آتشی در جانت اندازم ز شوق اشتیاق
زیر باران تنم، آنگاه، خاموشت کنم
بانوازش های چنگ و بوسه های نوش و نیش
پر نیانی از کبود و سرخ تن پوشت کنم
ببر نآ آرام تن را از قفس سازم رها
قصدجان آهوان رام آغوشت کنم
تا فراموشت نگردهد شهد نوشین وصال
گوشواری از غزل آویزه ی گوشت کنم
ناز بی اندازه و شور جوانی درگریز
ای دریغا کاش میشد تا فراموشت کنم

با مشاهیر یهودی آشنا شوید

یهودی منوهین نابغه موسیقی

آنجا که زبان از سخن باز می ماند، موسیقی آغاز می گردد



بمنظور تحکیم دوستی میان آمریکا و شوروی، سفری به مسکو نمود و چند کنسرت به اتفاق ارکستر سمفونیک شوروی اجراء نمود.

در سال ۱۹۵۹ به انگلستان عزیمت نموده و در شهر لندن اقامت گزید.

یهودی منوهین دوبار در زندگی ازدواج نموده است. بار اول در سال ۱۹۳۸ با دختر یک ثروتمند استرالیائی ازدواج نمود که این پیوند به مفارقت انجامید. وی از این ازدواج دو فرزند دارد. ازدواج دوم او با خانم لیندا گولد بود که از این ازدواج نیز دارای دو فرزند بنام های جرومی و جرارد گردید. جرومی، پسر یهودی نیز پیانیست مشهوری است که باتفاق پدر کنسرت هائی را اجراء می نمایند. ناگفته نماند که خواهران یهودی منوهین نیز از پیانیست های بنامی میباشند که شهرت بین المللی کسب نموده اند.

آقای منوهین به دریافت لقب SIR از ملکه انگلستان نائل گردید و در حال حاضر در سن ۸۲ سالگی نیز از پنجه های جادوئی اش نغمات دلنشینی را به گوش جهانیان میرساند.

یهودی منوهین، یکی از بزرگترین نوابغ ویلونست معاصر از سن ۴ سالگی آموختن ویلون را آغاز کرد. و از آن زمان تابحال، بدون وقفه و با کوششی خستگی ناپذیر نغمه های روح نوازی را به گوش شنوندگان و دوست دارانش میرساند. یهودی منوهین در ۲۲ آوریل سال ۱۹۱۶ در استان نیویورک بدنیا آمد.

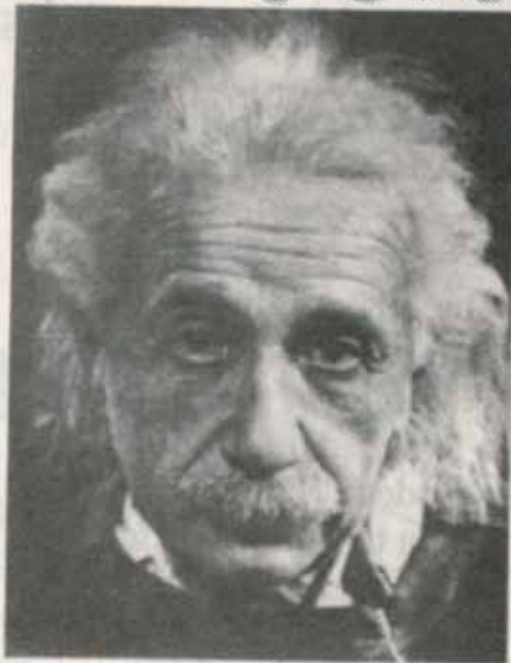
یهودی در ۶ سالگی اولین بار در مقابل جمعیت ظاهر شده و ویلون نواخت. در ۹ سالگی یکی از مشکل ترین قطعات موسیقی برای ویولون را که از ساخته های ادوارد لدلو بود به همراهی ارکستر سمفونی سانفرانسیسکو نواخت. در ۱۱ سالگی در پاریس افتخار شاگردی ژرژ اینسکو را پیدا نمود و هم چنین در همین سال در مراجعت به نیویورک در «کارنگی هال» ویولون کنسرتوی معروف بتھون را که یکی از مشکل ترین و زیباترین کنسرتو های این آهنگساز میباشد به اجراء درآورد و در نتیجه یک شبه شهرتی جهانی پیدا کرد.

در سالهای جنگ دوم جهانی بیش از ۵۰۰ کنسرت برای سربازان رزمنده در جبهه های جنگ اجراء کرد و اولین شخصیتی بود که بلافاصله بعد از آزاد شدن پاریس، در اپرای این شهر کنسرت هائی را اجراء نمود. با فرونشستن آتش جنگ

برگرفته و خلاصه شده از کتاب برندگان جوایز نوبل

اثر دکتر اردشیر بابک‌نیا

یهودیان در خدمت بشر



آلبرت اینشتین آلمانی (۱۸۷۹-۱۹۵۵) برنده ی جایزه ی فیزیک نوبل ۱۹۲۱ بخاطر ابداع قانون فتو الکتریک و برای مجموعه ی اکتشافاتی که در زمینه ی فیزیک نظری انجام داده است.

تعقیب دانش بخاطر نفس دانش، علاقه‌ای آمیخته با تعصب به عدالت و میلی شدید به استقلال فردی، اینها چهره‌های تابناک معارف یهودند و از این نظر خدا را سپاس میگذارم که یهودی هستیم»

آلبرت اینشتین

ایجاد اثری فکری توجه دیگران را جلب نکرد. خود اینشتین هنگامی که از او درباره ی اجدادش سؤال کردند چنین پاسخ داد: «اوضاع و احوالی که آنان در آن میزیستند محدودتر از آن بود که بتوانند خویشان را مشخص و ممتاز سازند. محیط زندگی محیطی نبود که کسی بتواند نسبت به اطرافیان خود برجسته و ممتاز باشد».

پدر آلبرت، هرمان اینشتین کارخانه ی کوچکی برای تولید محصولات الکتروشمیاتی داشت و با کمک برادرش از

آلبرت اینشتین در چهاردهم ماه مارس ۱۸۷۹ در شهر اولم که شهر متوسطی از ناحیه ی وورتمبرگ در آلمان است متولد شد. اما شهر مزبور در زندگی او تأثیر و اهمیتی نداشته است زیرا یکسال بعد از تولد خانواده ی وی عازم مونیخ شدند. تا آنجا که اینشتین بخاطر داشت اجداد او در شهرهای کوچک یا در قصبات ناحیه شواین در جنوب غربی آلمان میزیسته اند و همگی ایشان کسبه ی حقیر یا دکانداران و پیشه وران ساده و عادی بودند و هیچگاه فردی از افراد ایشان با

آن بهره برداری میکرد. هرمان اینشتین مردی خوشبین بود که از زندگی لذت میبرد و بهره میگرفت و اگرچه در کارهای معاملات بصیرت کامل نداشت و بکرات با ناملایمات و عدم موفقیت مواجه شده بود اما این ناکامیها روش عمومی او را در مواجهه با زندگی تغییر نمیداد. راه و رسم زندگی و اخلاق و رفتار عمومی او عیناً مانند سایر اهالی متوسط الحال ناحیه ی مزبور بود. وقتی که کار روزانه خود را انجام میداد دوست داشت که بهمراه خانواده ی خود در نواحی زیبای اطراف مونیخ به گشت و تفریح پردازد.

مادر اینشتین که قبل از ازدواج پائولین کخ نام داشت بیش از پدر زندگی را جدی میگرفت. وی زنی بود اهل هنر و صاحب احساساتی که خاص هنرمندان است و در کلام او آثاری از ظرافت و مزاح دیده میشد و با اینکه شرایط مادی زندگی ایشان چندان خوش و رضایت بخش نبود باز هم شادمان بود که معاش وی و فرزندانش تأمین میشود. بزرگترین عامل خوشی او در زندگی و تسلا ی وی از غم روزگار موسیقی بود و بیش از هر چیز دیگری به موسیقی کلاسیک آلمان علاقه داشت و مخصوصاً به سوناتهای پیانوی بتهوون عشق میورزید.

آلبرت کوچک به هیچ مفهوم کودک اعجوبه ای نبود و حتی مدت مدیدی طول کشید تا سخن گفتن آموخت بطوریکه پدر و مادرش سخت وحشت زده شده بودند که مبادا فرزندشان ناقص و غیر عادی باشد. اما بالاخره شروع به حرف زدن کرد ولی غالباً ساکت و خاموش بود و هرگز بازیهای عادی را که مابین کودکان و دایه ها انجام می گیرد و موجب سرگرمی کودک و محبت فی مابین میشود دوست نداشت و حتی اولین پرستاری را که به تعلیم و تربیت او گماشتند نام ویرا «باباخرس» گذاشته بود. در کودکی به تمرین های مشکل بدنی و ورزش ها و بازیهای سخت مانند مسابقه ی دویدن و پرش علاقه نداشت و شاید علت این بود که خود را برای آن قبیل فعالیت ها ضعیف میدید.

آلبرت حتی در ۹ سالگی، زمانی که اواخر مدرسه ی ابتدائی را میگذرانید، سهولت بیان نداشت. هرگز اتفاق نمی افتاد که کلمه ای را بر زبان آورد که آنرا نسنجیده و در اطراف آن فکر نکرده باشد. از آنجا که اصرار داشت هرگز کلمه ای نگوید که با واقعیت تطبیق نکند، شاگردان مدرسه نام او را «عامل

شرافتمنده» گذاشته بودند و همه او را شخصی خیالباف و دوست داشتنی میدانستند. چون در آن اوقات هنوز اثری از استعداد خاص در وی دیده نمیشد مادرش گاهی چنین اظهار میداشت: «شاید او روزی استاد بزرگی شود»

اینشتین جوان در ده سالگی مدرسه ی ابتدائی را ترک گفته در شهر مونیخ بمدرسه ی متوسط لوئیت پولد وارد شد. در این مدرسه بود که وی برای نخستین بار با ریاضیات آشنا شد اما محیطی که اینشتین را به ریاضیات علاقمند کرد محیط خانوادگی بوده است نه مدرسه ی شبانه روزی و کسی که برای اولین بار او را با مفاهیم جبر آشنا ساخت عمویش بود نه معلم ریاضیات مدرسه. وی به اینشتین جوان چنین می آموخت که: «علم جبر بسیار شیرین و مفرح است. مثلاً وقتی حیوانی مورد تعقیب ماست و نمیتوانیم او را بگیریم موقتاً اسم او را یکس میگذاریم و آنگاه آنقدر شکار را تعقیب میکنیم تا اینکه او را درخورجین بیاندازیم». با این روش تعلیم، آلبرت برای حل مسائل ساده ی جبری با میل و لذت بسیار کوشش میکرد و این کار بیشتر با القای افکار جدید انجام میگرفت که عمویش آنرا به روشهای خشک و طرق منظم ترجیح میداده است.

با این حال وقتی که در حدود دوازده سالگی برای اولین بار کتاب هندسه ای استدلالی بدست آورد بشدت تحت تأثیر مطالعه ی آن قرار گرفت. این کتاب در واقع کتاب درسی کلاسی بود که میخواست وارد آن شود و مانند بسیاری دیگر از کودکان که کنجکاوی خاصی برای فهم مطالب جدیدی دارند که برای اولین بار در مدرسه با آنها آشنا میشوند سعی کرد قبل از آنکه موضوع کتاب بصورت ناپسند و خسته کننده و پرطمطراقی که بسیاری از معلمان مدارس به آن میدهند عرضه شود مطالب آنرا کاملاً حلای کند.

بمحض اینکه مطالعه ی کتاب را شروع کرد دیگر آنرا برزمین نگذاشت. روشنی و وضوح مطالب و استدلالات مستحکمی که برای هرگونه حکم و ادعائی ذکر شده بود و بالاخره ارتباط دقیق مابین اشکال و براهین نوعی اثر عمیق در او باقی گذاشت و نظم و ترتیب مطالب اعتماد شایسته ای در او بوجود آورد که نظیر آنرا در مورد دیگر حس نکرده بود. ناگهان بنظرش چنین رسید که در این جهان بی نظم عاملی نیز وجود دارد که از جنبه ی فرهنگی و روانشناسی صاحب نظم و دقت و زیبایی است.

از وقتی آلبرت ۶ ساله بود والدین او اصرار داشتند که به وی درس ویولن داده شود. در ابتدای امر اینکار بمذاق او خوش نیامد و آنرا نیز عملی اجباری دانست که به زورگویی ها و اعمال شاقه ی مدرسه افزوده میشد. از بخت بد معلمان او در اوایل همه از کسانی بودند که برای ایشان نواختن ویولن فقط جنبه ی سنت فنی داشت و در آن هنگام آلبرت کوچولو نمیتوانست چنین سنت فنی را مورد ستایش قرار دهد اما از ۱۳ سالگی بتدریج با سوناتهای موزارت آشنا شد و شیفته ی لطف خاص آنها گردید و خوب فهمید که هنر وی شایسته و در خور این ترکیبات لطیف نیست و برای اجرای این آثار و بیان زیبایی پنهان و اساسی آنها دستی قوی و نرم لازم است و تمرین بسیار کرد تا شاید بتواند زیبایی و لطف بی قیدانه ی آنها را با نوازندگی خویش آشکار سازد.

این عشق و علاقه و درعین حال کوشش خاص او برای آنکه انفعالات و تأثرات خاصی را با حداکثر وضوح ممکن تعبیر و اجرا نماید بیش از تمرینات دقیق فنی در پیشرفت او مؤثر واقع شد و موجب گردید که وی تردستی و مهارتی در نواختن ویولن به دست آورد و درعین حال چنان عشقی به موسیقی پیدا کرد که مادام العمر باقی بود.

از چهارده سالگی درعین حال که اینشتین همچنان به مطالعه ی آثار بزرگان ریاضی مشغول بود وضع وی در قبال مذهب تغییری اساسی یافت، در حالیکه در مدرسه ی ابتدائی فقط تعالیم مذهب کاتولیک را آموخته بود، در مدرسه ی شبانه روزی با تعالیم مذهب یهود که مخصوصاً برای پیروان این دین تدریس میشد آشنائی پیدا کرد. اینشتین جوان از تفسیرهای استاد تعلیمات مذهبی در باره ی «امثال سلیمان» و سایر قسمت های کتاب مقدس تورات که از مسائل اخلاقی گفتگو میکردند بوجد و شغف در میآمد و تأثیری عمیق و پایدار در او باقی می ماند و اعتقاد و ایمان کامل یافت که سنن مذهب یهود دارای ارزش اخلاقی بسیار هستند و با اینکه در اغلب مراسم مذهبی شرکت نمی جست ولی همواره اظهار میداشت که: «چنین می پندارم که مذهب یهود بطور تقریباً استثنائی بروی اصول اخلاقی زندگی و بخاطر زندگی استوار است. من پیش از اینکه بذات قوانین موضوعه در تورات که عیناً در تلمود هم بازگو شده اند بیاندم مذهب یهود را روحی میدانم که بخاطر زندگی در کالبد قوم یهود حلول کرده

است. تورات و تلمود در نظر من مهمترین مدرک رفتاری است که در سایه ی آن عقیده ی یهودیان در مورد زندگی در قرون پیشین برکسی حکومت نشده بوده است»

وقتی اینشتین ۱۵ ساله بود حادثه ای اتفاق افتاد که جریان زندگی او را برای جدیدی منحرف ساخت. هرمان اینشتین پدر او درکار تجارت خویش با مشکلاتی مواجه شد و در پس آن صلاح را در آن دید که کارخانه ی خود را در مونیخ بفروشد و درجای دیگری برای خود کسب و کاری ترتیب دهد. از آنجا که وی مردی خوشبین و علاقمند به کسب لذات بود تصمیم گرفت که به کشوری مهاجرت کند که زندگی در آن با سعادت بیشتری همراه باشد و به این منظور ایتالیا را انتخاب کرد و در شهر میلان مؤسسه ی مشابهی ایجاد کرد. اما آرزومند بود که آلبرت در شهر مونیخ بماند و به تحصیلات خود درمدرسه ی شبانه روزی خاتمه دهد.

دراین دوران برای هر خانواده متوسط آلمانی این موضوع اصل ثابت و تغییر ناپذیری بود که هر فرد از افراد خانواده های محترم باید دارای دیپلم تعلیمات متوسط باشد زیرا فقط با دارا بودن این دیپلم ممکن بود که بدانشگاه راه یافت و چون برای بدست آوردن شغل آبرومند علمی و فرهنگی داشتن یک سلسله تحصیلاتی که منجر به اخذ عنوانی دانشگاهی شود ضروری بوده است اینشتین نیز مانند همه ی مردم دیگر خود را مجبور دید که تحصیلات دوره ی متوسطه را به انجام رساند.

اینشتین در علوم ریاضی و مسائل علمی با تفاوت بسیار مافوق همه ی شاگردان همکلاس خود بود ولی در زبانهای لاتین و یونانی قدیم اصلاً حال باین منوال نبود. همواره از این موضوع رنج میبرد که باید اوقات خود را صرف آموختن مطالبی کند که به هیچ وجه مورد علاقه ی وی نیستند و بنظر او ماحصل آموزش آنها فقط گذراندن امتحانات بوده است و بس. هنگامیکه خانواده اش او را ترک کردند و وی را بخانواده ای سپردند این احساس در وی قویتر شد. عموماً خود را مابین دوستان مدرسه ی خویش خارجی و غریبه حس میکرد و نسبت به اصرار ایشان که میخواستند او را وادار بانواع فعالیت های ورزشی کنند بی اعتنائی نشان میداد و این اصرار بی مورد را خشونت آمیز میدانست.

چون آرزو و هدف او همواره این بود که در زندگی

مردی صاحب فکر مستقل و آزاد باشد کم کم حتی تصور این موضوع هم که باید مدتهای مدید دیگر همچنان مطیع مقررات و روش تعلیم و تربیت مدرسه باشد برای او تحمل ناپذیر شده بود. هر روز بیش از روز پیش برای او ناگوارتر بود که به تصدیق بلا تصور پردازد و با جبار قواعدی را که حفظ کرده است طوطی وار و مثل ماشین تکرار کند و در غالب موارد ترجیح میداد که مورد تنبیه واقع شود تا اینکه به اجبار مسائلی را که بدون فهم واقعی و فقط برای حفظ قواعد و نظامات آموخته است تکرار کند.

بعد از آنکه یک نیم سال باین درد انزوا سوخت و ساخت در صدد برآمد که این مدرسه را ترک گفته در پی پدر و مادر خود به ایتالیا برود. برای او که در مونیخ یعنی در شهری زندگی میکرد که خشکی و برودت روح پروری بیداد کرده بود، ایتالیا یعنی کشوری که از لحاظ تلون و تنوع زندگی غنی بود و مردم آن عاشق هنر و موسیقی و صاحب زندگی ساده تر و طبیعی تری بودند و از اعمال مکانیکی پیروی نمیکردند، همچون بهشت و سرزمین موعود بوده است. باین منظور پیش خود نقشه ای طرح کرد که بدان وسیله میتواند لااقل برای مدتی مدرسه را ترک گوید بی آنکه شانس ادامه ی تحصیل را از دست بدهد.

از آنجا که اطلاعات او در ریاضیات بمراتب بیش از آن بود که در مدرسه ی متوسطه انتظار داشتند امیدوار بود که بدون شک او را در یکی از مدارس صنعتی خارجی، حتی بدون داشتن دیپلم متوسطه، خواهند پذیرفت. به احتمال قوی پیش خود تصور میکرد که به محض اینکه از خاک آلمان خارج شود همه ی کارها خود بخود روبراه خواهد شد. باین منظور موفق شد از طبیعی تصدیقی بگیرد که بعلت ناراحتی های عصبی لازم است که وی مدت ۶ ماه خارج از محیط مدرسه به استراحت پردازد و اگر به ایتالیا رود و به خانواده ی خویش ملحق گردد حالش بهبود خواهد یافت. معلم ریاضیات مدرسه نیز تصدیقی به وی داد که در آن اعلام کرده بود که اطلاعات خارق العاده ی وی در این زمینه به او شایستگی کامل میدهد که در هر مؤسسه ی عالی فنی و علمی پذیرفته شود. از این لحاظ وسائل عزیمت او از مدرسه شبانه روزی خیلی بیش از آنکه انتظار داشت با سهولت فراهم شد.

اما در همان روزهایی که قصد خروج از آلمان را داشت

یکی از معلمین مدرسه ویرا احضار کرد و اظهار داشت که بهتر است وی بکلی مدرسه ی مزبور را ترک کند. اینشتین که از این تغییر ناگهانی جریان حوادث سخت متحیر شده بود سؤال کرد آیا مرتکب خطائی شده است که باعث اخراج وی از مدرسه شود؟ معلم جواب داد: «حضور شما در کلاسهای مدرسه به احترام و انضباط دانش آموزان لطمه میزند». تردیدی نیست که وحشت دایمی اینشتین از این روش تعلیم اجباری و تربیت حیوانی به نحوی از انحاء در رفتار وی نسبت به شاگردان دیگر و نسبت به استادان مدرسه بر همه کس ظاهر شده بود و این امر سبب ناراحتی اولیای مدرسه ی شبانه روزی مونیخ شده بود.

بهر حال اینشتین عازم ایتالیا شد و دوره ی اول اقامتش در این کشور شعفی آمیخته با جذبه و خلسه در وی ایجاد کرد. از مشاهده ی آثار هنری در موزه ها و کلیساها مسحور میشد و آهنگ موسیقی را که در هر گوشه ای از این مملکت طنین انداز بود و صدای آهنگ دار و موج ساکنان این کشور را با میل و لذت می شنید. لیکن متأسفانه چنین وضعی نمیتوانست چندان ادامه یابد و طولی نکشید که حس کرد باید هر چه زودتر اشتغالی عملی برای خود دست و پا کند و بخصوص چون بار دیگر پدرش با عدم توفیق در کار معاملات مواجه شد این احتیاج بیش از پیش محسوس گردید.

فشار و اجباری که وی به زحمت خویشتن را از قید آن رهائی بخشیده بود بار دیگر او را تهدید به بازگشت میکرد: آیا بواقع اخراج او از مدرسه سانحه ی جبران ناپذیری بوده است؟ چگونه بعد از این خواهد توانست در راه روشن و مستقیمی پا گذارد که هادی او بسوی شغل و کاری شود؟ ذوق طبیعی او به مطالعات خالص در دانش فیزیک و ریاضی و مقتضیاتی که جستجوی شغلی علمی را ایجاد نموده بود و بالاخره این نکته که پدرش نیز به حرفه ی فنی اشتغال داشته است جملگی عواملی بودند که اینشتین را در راه مطالعات علمی مربوط به شناخت فنون و صنایع میراندند و گذشته از این چون وی فاقد دیپلم کامل متوسطه بود ولی در عوض اطلاعات وسیعی در ریاضیات داشت تصور میکرد که یکی از مؤسسات فنی ممکن است آسان تر او را بپذیرد تا یکی از دانشگاه ها، بدین مناسبت به سوئیس عزیمت نمود.

دنباله دارد

امور حقوقی خود را با اعتماد کامل به ما بسپارید



NICO N. TABIBI
ATTORNEY AT LAW

نیکو طیبی

وکیل رسمی دادگاههای
کالیفرنیا و فدرال

■ بازرگانی

(انواع قراردادها، تاسیس شرکتها، رسیدگی به پرونده های دادگاه)

■ دریافت خسارات از شرکتهای بیمه

■ تصادفات

■ وصول مطالبات

Law offices of

NICO N. TABIBI

9454 Wilshire Blvd.

Penthouse

Beverly Hills, CA 90212

تقاطع ویلشیر و بورلی درایو

Tel.: **(310) 276-1555**

Fax: (310) 273-1606

■ املاک و جوازهای ساختمانی

■ جراحات و صدمات بدنی

■ مالک و مستاجر (احکام تخلیه)

■ معاملات املاک

متقاضی عزیز برای تابعیت امریکا

شويد:
Immigration & Naturalization Service
P.O. BOX 532469
LOS ANGELES, CA., 90053-2469

و حتماً اسم خودتان را همانگونه که روی درخواست نامه تابعیت شما و گرین کارتتان نوشته شده است، همراه با شماره گرین کارت بنویسید.

● اگر شما تغییر آدرس داده‌اید و اداره مهاجرت را از آدرس جدید خود باخیر نکرده‌اید، لطفاً هرچه زودتر اینکار را بکنید. فرم تغییر آدرس (FORM WR-819) را می‌توانید از مرکز فرم‌ها، اداره امیگریشن با شماره تلفن (۳۶۷۶-۸۷۰-۸۰۰-۱) اداره منطقه‌ای INS و یا جوئیش فامیلی سرویس بخواهید.

● اگر بعد از سه‌ماهه دسامبر ۱۹۹۷ درخواست تابعیت کرده‌اید و هنوز انگشت نگاری نشده‌اید، لطفاً صبر کنید. شما بزودی نامه‌ای از طریق پست برای راهنمایی در این مورد دریافت می‌کنید که کی و کجا برای این کار بروید.

● اگر نامه‌ای از اداره مهاجرت دریافت کردید، لطفاً با دقت، تمام موارد آن را بخوانید. در غیراینصورت ممکن است کار پرونده شما طولانی‌تر شود.

ما از شکیبائی شما قدردانی می‌کنیم و درعین حال نیز سعی فراوان برای خدمت و پیشبرد درخواست شما می‌کنیم.

مانگرانی شما را بخاطر طولانی شدن درخواستتان برای تابعیت امریکا درک می‌کنیم. کارمندان اداره مهاجرت در لوس آنجلس، بشما اطمینان می‌دهند که برای کاستن از این تأخیرات، هرکاری را که لازم باشد انجام می‌دهند و دراین باره هیچ کوتاهی نخواهند کرد. این تأخیرات بعلاّت حقایقی چند از جمله تعداد بی‌شمار متقاضی (بیش از دویست هزار نفر در سال گذشته)، تغییراتی در قانون و همچنین طرح و تهیه برنامه‌ای جدید، بی‌عیب و صحیح برای پیشبرد این منظور بوده است.

این اداره اخیراً برنامه جدید و فوق‌العاده‌ای را برای پیشبرد و تکمیل پرونده‌های موجود در لوس آنجلس باجرا گذاشته است در عین حالی که به پرونده‌های متقاضیان جدید نیز رسیدگی می‌کند. و ما برای هرچه زودتر رسیدن باین هدف به همکاری شما نیز نیازمندیم. اگر شما مدتی قبل برای تابعیت امریکا درخواست داده‌اید و با شما از اداره INS تماس گرفته شده است، لطفاً به نکات زیر توجه کنید:

● اگر شما در طی ۱۸ ماه گذشته درخواست تابعیت کرده‌اید، لطفاً شکیبیا باشید و دوباره درخواست نامه نفرستید.

● اگر شما بیش از ۱۸ ماه است که درخواست تابعیت کرده‌اید و هیچ نامه‌ای دریافت نکرده‌اید، می‌توانید از وضع پرونده خودتان با مکاتبه با آدرس زیر با اطلاع

متن سخنرانی آقای مسعود هارونیان

بد زبانی

בְּשׂוֹן הַרְעָה

آدمی مخفی است در زیر زبان و این زبان پرده‌است بر درگاه جان

مولوی

حضار در کنیسا در مقابل تورا استدعا می‌کند که خداوند
וְיִסְלַק שְׂוֹן הַרְעָה מִבֵּינֵינוּ. از «سینات حینام»
در جامعه ما رفع اثر نما.

این امر مؤید این واقعیت است که «سینات حینام» در جامعه از
دیر باز وجود داشته که در کتاب «سیدوره» از آن یاد شده و استغاثه
میشود که این خصلت مذموم از ضمیر افراد زدوده گردد.

در مورد انزجار: در کتاب بلند پایگاه و مقدس تورانسبت به منع
انزجار دستور مؤکد و صریح است که:

بشر نه تنها نبایستی بطور علن و آشکار نسبت بدیگران انزجار نشان
دهد، بلکه حتی در قلب و ضمیر خود نیز نمی‌بایست بغض و انزجار
داشته باشد. تأمل در مطلع آیه مبارکه از فصل ۱۹ آیه ۱۷ کتاب
لاویان مثبت این مدعاست که میفرماید:

לֹא-הִשָּׂא אָז-אָדָם-אֶת-רֵעֵהוּ בְּלִבּוֹ

«نسبت به همنوع خود، در قلب خودت نفرت و انزجار
مورز»

ملاحظه میفرمائید که ما امر داریم. دستور مؤکد داریم که نه
تنها با کلام، نه تنها با قلم و نشر مقالات نسبت به همنوع نبایستی نفرت
و انزجار داشت، بلکه این خصلت ناپسند حتی در قلب و ضمیر افراد
ولو بصورت پنهان و استتار هم نبایستی وجود داشته باشد و نبایستی
حتماً از قلب و فکر انسان زدوده شود زیرا نوشته است **לֹא**

این بزرگترین، والاترین درس اخلاقی و اجتماعی است که
تورای ما به جهانیان عرضه کرده و باین ترتیب خواستار سلامت
جامعه و به تبع آن خواستار سلامت نفس افراد آن شده است زیرا:

زدودن حس انزجار از ضمیر و قلب بزرگترین اثر روانی در
شخصیت خود فرد و سایر افراد دارد.

توجه بفرمائید وقتی کسی این حالت انزجار و تنفر را در
خود حفظ کند، این حالت همیشه و مدام چون سایه او را دنبال می‌کند
و به همراه او خواهد بود، در نتیجه چون موربانه شیرازه وجود او را در بر
میگیرد و یا چون «خوره» در اعماق قلب او اثر میگذارد و او را رنج

בְּשׂוֹן הַרְעָה در ترجمه تحت الفظی و ساده بمعنای
بدزبانی، کلام نازیبا - سخن زشت - کلام ناشایست تلقی می‌گردد.
ولی بنا به نوشتار علمای یهود، تعابیر و تفاسیری که عملاً از این دو
کلمه بعمل آمده مفاهیم وسیع تری در باره آن قید شده است. در بسیاری
موارد آنرا هم پایه و هم عرض الفاظ زیر دانسته‌اند:

توهین، بهتان، افترا، بدگویی کردن از شخص، پشت سرکسی
حرف زدن و بدگفتن، رسوا کردن، خون کسی را ریختن، کسی را
خجالت دادن، شایعه پراکنی نمودن، سخن چینی، نشر اکاذیب،
مخدوش نمودن حیثیت و وجهت اجتماعی افراد، پیرایه بستن.

باید توجه داشت: دست یازیدن به בְּשׂוֹן הַרְעָה و یا اصولاً
یکی از موارد یاد شده، صرف نظر از اینکه از دید «قانون» جرم تلقی
می‌گردد از دید «اجتماع» بسیار مذموم و از دیدگاه «مذهب یهود»
گناهی نابخشودنی است که همه و همه برخلاف نصوص صریح کتب
مقدسه ماست که اینک با ایجاز بدان اشاره می‌گردد.

به بینیم منشاء ارتکاب به בְּשׂוֹן הַרְעָה چیست؟ علل و
عواملی که موجب می‌شوند شخص مرتکب این گناه نابخشودنی گردد
کدام‌اند؟

بنا به نظریه علمای علم اجتماع SOCIOLOGUES ارتکاب به رویه
های نامعقول یاد شده مبتنی بر علل و جهات مختلف است از جمله:

۱- نفرت و انزجار یا به سخن دیگر «سینات حینام» بغض و
دشمنی و غرض واهی و بی اساس.
۲- انتقام و لجاج.

۳- عدم تحقیق، بررسی کامل یا بهتر بگویم عدم اطلاع یعنی،
جهل نسبت به موضوع یا به سخن دیگر «پیشداوری».

نسبت به موارد یاد شده، کوشش می‌کنم عبارات و کلمات
قصار کتب مقدسه را مورد استناد قرار دهم و بهره بگیرم.

در مورد «سینات حینام» ملاحظه میفرمائید که هر روز شبات
پیشمار دست استغاثه بسوی باریتعالی دراز می‌کند و به نمایندگی از

میدهد. درحالیکه فراموشی و گریز از این امر، موجب آرامش خاطر خود شخص خواهد بود. مضافاً باینکه فراموشی ویرا از زیان رسانیدن بدیگران نیز باز میدارد. بقول شاعر که میفرماید:
«چون غرض آمد هنر پوشیده شد»

صدحجاب از دل بسوی دیده شده
در اینجا از کتاب میشنا بخش پیرکه آوت فصل دوم میشنا
یازدهم از گفتار رسی بهوشوع بهره میگیریم که فرمود:

**רְבִי יְהוֹשֻעַ אוֹמֵר: עֵין הָרַע, וְיֵצֵר הָרַע,
וְשָׂנְאֵת הַקְּרִיּוֹת מוֹצִיאִין אֶת הָאָדָם מִן הָעוֹלָם.**
«چشم زخم، غریزه اهریمنی و انزجار نسبت به ابناء بشر شخص را از
دنیای انسانیت خارج میسازد»

۲- دومین عامل ارتکاب به **לְשׁוֹן הַרְעָלָה** لجاج و انتقام جوئی است. که به این ترتیب در مقام مخدوش نمودن حیثیت دیگران با زبان، با قلم، با سخنرانی، با نوشتار در مجلات و روزنامه ها برمی آیند. باز یکی از دستورات آمره تورات مقدس مندرج در فصل ۱۹ آیه ۱۸ کتاب لاویان بعرض میرسد.

اجازه فرمائید قبل از ذکر آیه مبارکه این نکته را اضافه نمایم، عرض شد از طریق سخنرانی و مقاله نویسی حیثیت افراد را با قلم دستخوش خدشه مینمایند.

درست است که ما اینک در کشور آزاد و جو دموکراسی زیست می کنیم، آزادی قلم، آزادی بیان، آزادی اجتماعات از اصول مسلمه حقوق افراد است ولی نبایستی فراموش کرد که بهره گیری از این آزادی ها حدود، مقررات، ضوابط و قواعدی دارد که بایستی رعایت نمود.

و اینک متن آیه مبارکه: **לֹא-תִקְחֶם וְלֹא-תִסְתַּר אֶת-בְּנֵי עַמּוּךָ וְאֶת-בְּנֵי לְרֵעֶךָ קִמּוֹד אֲנִי יְהוָה:**

«با همنوع خود لجاج موزر و از آنان انتقام مگیر، ابناء بشر را چون خودت دوست بدار من هستم خداوند، خدای تو».

ملاحظه فرمائید این همان عبارتی است که در سازمان ملل از آن استفاده شده و سعدی حدود ۷۰۰ سال پیش از تورات ما الهام گرفته و آنرا بصورت شعر سروده:

«بنی آدم اعضاء یک پیکرند که درآفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر اعضاها را نماند قراره»
۳- در مورد دیگر ارتکاب به **לְשׁוֹן הַרְעָלָה** شایعه پراکنی و هتک حیثیت دیگران، غیبت و خون کسی را ریختن بدون تعمق، بررسی کامل.

من باب نمونه، به یقین طی برخوردهای روزمره با افرادی مواجه شده اید که کلام و یا عبارت خود را با کلمه «میگن» یعنی میگویند آغاز می کنند وبدون تأمل با بهره گیری از این کلمه در مقام اشاعه اخبار واهی، بی اساس آنهم بصورت «حق بجانب» برمی آیند.

یا به کلام دیگر بصورتی گفته خود را ابراز میدارند که نشان دهند «ام الاخبارند» مرکز ثقل همه اخبارند و با همین کلمه «میگن» خط بطلان به حیثیت، اعتبار، شخصیت فرد یا افرادی از اجتماع می کشند. حال این فرد یک دختر معصوم بی گناه باشد، یک فرد محترم اجتماع باشد فرقی نمی کند

اینجاست که باز توراتی ما در فصل ۱۳ آیه ۱۵ کتاب توبه بطور مؤکد میفرماید:

וְדַרְשֵׁתֶם תִּקְרָתוֹ וְשִׂאלֶתֶם הַיִּסּוּב

וְהִנֵּה אִמְלֵנוּכֹה הַדְּבָר נִשְׁפָּטָה הַתּוֹעֵבָה הַזֹּאת בְּקִרְבְּךָ

«تفحص کن، تحقیق کن، بازرسی نما، سؤال کن که آیا صحت امر و قضیه مورد بحث در قلب تو ثابت گردیده آنگاه قضاوت نما»

ملاحظه فرمائید اینها قانون است، امر است چرا کتاب تورا را کتاب قانون مینامند؟ زیرا محتوای دستورات آن بمنزله قوانین نازله برای هر فرد یهودی است.

باز توجه خواننده محترم را با عنایت به متن آیه مبارکه ذکر شده جلب می کنم که در مورد قضاوت در باره دیگران بصرف مسامحت و شایعات با اتکاء به کلمه «میگن» و یا تعصب نبایستی قضاوت کرد بلکه در این باره باید تأمل نمود، تحقیق کرد و باز بررسی نمود. زیرا عجولانه قضاوت کردن، حیثیت دیگران را ملعبه قرار دادن چنانکه ملاحظه فرمودید برخلاف نص صریح تورا و گناهی بزرگ تلقی میگردد.

و باز در حفظ شئون و احترام بزرگان، شخصیت های برجسته علمی، ملی، روحانی، دانشمندان، رهبران اجتماع، خدمتگزاران جامعه نظر شما را به یک دستور اکید دیگر جلب می کنم که در فصل ۲۲ آیه ۲۷ کتاب **סֵפֶר שְׁמוֹת** سفر خروج مقید است که میفرماید:

אֲלֹדִים לֹא תִקְבְּלוּ וְנִשְׂאָה בְעַמּוּךָ לֹא תֵאָדָר:

«به خداوند ناسزا مگوئید و رهبران و بزرگان جامعه را لعن و ملامت نکنید»

آن کسانی که در مقام ارشاد جامعه بر می آیند، آن افرادی که با ایثار، عمر، توان و کوشش خود را در راه بهبود جامعه، در راه خدمت به افراد اجتماع، در راه تنویر افکار جامعه، در راه اعتلای نام و فرهنگ یهودیت مصروف میدارند شایسته بسی احترام اند. افرادی که دانسته و یا ندانسته آگاهانه و یا ناخودآگاه بر اثر بغض، حسادت، عدم تعمق و تحقیق با زبان یا با قلم خود در مقام تخفیف شخصیت و اسائه ادب نسبت به مقام آنها برمی آیند کلام و دستور تورا را نادیده گرفته زیر پا گذاشته اند و این امر نه تنها خود بزرگترین گناه است بلکه از دید قانون جرم تلقی می گردد. چنانکه شاعر میفرماید

«بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برده»

علاوه بر کتب مقدسه یهود چنانکه بعرض شما رسانیدم علماء،

دانشمندان، مفسرین و نویسندگان بیشماری در باره **לשון הרע** شایعه پراکنی، قدرت و تأثیر کلام کتب و رسالات متعددی نوشته اند این امر مؤید اهمیت تأثیر کلام است از جمله:

۱) RABBI ISRAEL MEIR HACOHEM (HAFETZ HAIM) در کتاب خود زیر عنوان

GUARD YOUR TONGUE «زبان را مهار کن». نامبرده از علمای اهل لیتوانی است که یکصد سال قبل میزیسته. کتاب او بانگلیسی نیز ترجمه شده، شایسته است هرکسی یک جلد از این کتاب را در کتابخانه شخصی خودش حفظ کند و مطالعه نماید.

۲- شخصیت دیگر RABBI HILLEL DANZINGER در کتاب خود زیر عنوان «حرمت کلام» کتابی تألیف نموده.

SEFER HALIKHOT LASHON HARAA UREKHILOT, SANCTITY OF SPEECH

۳- همین طور RABBI ZELIC PELISHKIN در کتاب خود بنام «قدرت کلام»

THE POWER OF WORDS که بگونه‌ای ساده و روان و آموزنده نگاشته شده.

کتاب مقدس تورا مشحون و مملو از نمونه هائی است از مرتکبین به عمل «سخن چینی»، شایعه پراکنی، افتراء که خداوند مرتکبین به این رویه ناپسند را کیفر داده و عقوبت نموده، فقط به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنم، در کتاب استر «ملاحظه میفرماید که «هامان» با توطئه و افتراء چگونه حیات اجتماعی قوم یهود را در معرض مخاطره قرار داد و بالاخره چگونه به کیفر رسید.

باتوجه به نشتار علمای یهود نظر شما را به نکات زیر جلب می‌کنم.

ارتکاب به **לשון הרע** را در مواردی هم پایه جنایت دانسته‌اند، هرآینه کسی دیگری را خجالت داد، کسی با شایعه پراکنی و افتراء در مقام هتک حیثیت فردی برآمد و باین ترتیب خون او را ریخت بهمانگونه که یک جانی و جنایت کار با قتل نفس فردی را جسماً به قتل رسانیده، ریختن خون دیگران، خجالت دادن دیگران، هتک حیثیت دیگران عیناً بمنزله ارتکاب به جنایت است، قتل نفس است و مجازات آن بهمان میزان در نظر گرفته شده.

عده‌ای دیگر منشاء ارتکاب به **לשון הרע** را ضعف نفس، جهل و نادانی می‌شمارند، نصایح اخلاقی را برای ارشاد فرد مرتکب کافی نمی‌شمارند. برای تنبیه و تنبه افرادی که با کلام، الفاظ و قلم خود موجب تخفیف شخصیت و آزرده‌گی خاطر دیگران را فراهم می‌کنند «حدّه» یعنی شلاق زدن را تجویز کرده‌اند یعنی

MAKAT MARDOOT

بعضی دیگر ارتکاب به **לשון הרע** را نقض قوانین و دستورات اخلاقی و روحانی تلقی نموده‌اند و این عمل ناشایست را بمنزله «بت پرستی» و «زناه» که مردودترین اعمال در مذهب ماست

دانسته که ارتکاب به آنها به هیچ عنوان «وجهاً من الوجوه» قابل بخشش و اغماض نیست و گناه کبیره است.

وقتی چنین عادت مذموم و ناپسند در ارکان فکر افراد رسوخ پیدا کرد، مواردی پیش خواهد آمد که با اتهام ساختگی و دروغ در مقام کشتن و نابودی یک شخصیت بزرگ و یا یک قوم برخوانند آمد. چنانکه گذشت «هامان» یکی از مودی ترین شایعه پردازان تاریخ بشریت شناخته شد، که با سخن چینی مقدمات محو و نابودی قوم یهود را در عصر شاهنشاه ایران خشایاشا تدارک دیده بود.

در کتاب امثال سلیمان فصل ۱۸ آیه ۲۱ در باره قدرت کلام و

آثار آن چنین آمده است: **מִדַּת הַדִּים בְּדִבְרֵי לָשׁוֹן וְאֵדְבָרָהּ יִכְבֵּל פְּרִיָהּ:**

«مرگ و زندگانی بقدرت زبان بستگی دارد، دوستداران این اصل از ثمرات آن بهره‌مند خواهند شد»

از آنجائیکه نیروی زبان و قدرت آن بزرگترین عامل حفظ، استحکام و یا انهدام روابط بین انسانهاست و بالاخره منشاء نیکی‌ها و پلیدیهاست توجه شما را به عبارتی که در خلوت دل و سکوت در آخر هر تفیلا تلاوت میفرمائید جلب می‌کنم:

אֱלֹהֵי נְצוּר לְשׁוֹנֵי טָרֵעַ. וְשִׁסְתוֹתַי מִדְּבַר טָרֵעַ.
«خداوند! زبان مرا از پلیدیها و لبان مرا از استعمال الفاظ توأم با مکر و تزویربری دار»

اسماً قدر و منزلت و شخصیت هر فرد در زیر زبان و بیانش مخفی است و هنگامیکه لب بسخن می‌گشاید شخصیت، قدر و مقامش هویدا میشود. باز در اینجا از یک شعرا شاعر شیرین سخن سعدی بهره می‌گیرم که فرمود:

«زبان در دهان ای خردمند چیست

کلید در گنج صاحب هنر
چو درسته باشد چه داند کسی

که گسوه‌فروش است یاپیله‌ور»
چقدر شایسته است که بر مبنای حقایق دآوری کنیم، نه بر مبنای بغض، انتقام، عدم تحقیق و پندارهای بی بنیاد شخصی.
چقدر خوب است که بر مبنای خود محوری و خود مرکز بینی قضاوت نکنیم.

سؤال میفرمائید خود مرکز بینی چیست؟ باید عرض کنم آنها با نهایت تأسف افرادی هستند که می‌اندیشند خود «طلای نابند» و دیگر افراد «سنگ بدل» هیچگاه این فکر در مخیله شان خطور نکرده که چه بسا در اشتباهند.

خود مرکز بینی موجب میشود که افراد تنها خود را به بینند و عقل کل حساب کنند، در نتیجه افراد دیگر را به حساب نمی‌آورند. زیرا به MEGALOMANIA یعنی جنون خود گنده بینی دچارند.
در اینجا گفتاری را از یک عالم روحانی بنام RABBI DOV

با زبان، با قلم، با نشر مقالات مرتکب این گناه بلکه جرم بزرگ میشوند. آنان باید دریابند و بخود آیند که مذهب مقدس یهود بر چه پایه های محکم اخلاقی انسانی و بشر دوستی استوار است. باید توجه داشته باشند که هیچ شمشیری تیزتر و برنده تر از شمشیر زبان نیست. زخم های دیگر بتدریج خوب میشوند. و حتی اثری از آن باقی نمی ماند و لی زخم زبان همیشه باقی خواهد ماند و جایش التیام نمی پذیرد.

بهمین دلیل است که علماء ما **אֲנֵי־אֵת־דְּבָרֵי־אֵלֹהִים** را یعنی زخم زبان را منع اکید کرده اند.

و باز باید اضافه کنم این گونه افراد بی خبر باید دریابند که بزرگان، علماء، روحانیون و متقدمین یهود چه احکام، دستورات و بدعت هائی را برای ارشاد بشر بدنیا بارمغان داده اند. و با مطالعه و آموختن این مقررات و دستورات بخود آیند، به یهودیت خود افتخار کنند و بالاتر از همه در مقام اصلاح خود برآیند.

KATZ بازگو می کنم. شخصی که مرتکب **אֲנֵי־אֵת־דְּבָרֵי־אֵלֹהִים** شده بود و با کلام خود و اشاعه کلمات کذب و دروغ به حیثیت فردی لطمه وارد کرده بود. پس از تأمل، در ضمیرش انقلابی رخ میدهد و باین فکر می افتد که از این گناهی که مرتکب شده است رهائی یابد به نزد ربای KATZ میرود و موضوع را نزد ربای صادقانه اقرار می کند و باین امید که از ندای وجدان خلاصی یابد.

ربای در پاسخ مطلب را چنین توجیه مینماید: «اگر تو بوالش پراز پر را بشکافی و پرها را در معرض باد قرار دهی قهراً پرها به اطراف و اکناف پراکنده میشوند. آیا میتوانی دوباره پرها را جمع کنی و سرچایش بگذاری؟» جواب می شود خیر ربای باو میگوید بر علیه کسی شایعه پراکنی کردن، حیثیت کسی را ملوکوک کردن هم عیناً بمنزله پراکنندگی پرهاست که نمیتوان آنها را جمع کرد.

درخاتمه هستند بسیاری که با مذهب خود بیگانه اند، یهودی هستند ولی نه از اصول یهودیت بهره ای برده اند و نه از فلسفه و مبانی آن اطلاعی دارند و نه از دستورات آمره اخلاقی و ارشادی آن که قسمتی بعرض حضار محترم رسید. متأسفانه از این چنین اشخاص دست یازیدن به **אֲנֵי־אֵת־דְּבָרֵי־אֵלֹהִים** بیشتر مشاهده میشود که از روی خامی

Aria

Sales And Leasing Consultant

MERCEDES BENZ BEVERLY HILLS



Tel: (310) 659-2980

VM, Pager: (213) 707-4751

کار نیک فراموش نمی‌شود

قدر دانی از مردی که دوست یهودی‌اش را از کشتار نازیها رها کرد

هستم. من بخاطر فداکاریها و از خودگذشتگیهای او، احترامی عمیق در قلبم برایش دارم.

از چهل سال پیش تاکنون، دولت اسرائیل به بیش از پانزده هزار نفر غیر یهودی پلاک قدردانی و لقب مقام انسان نیک را اعطا کرده، که برخی از آنان درگذشته اند.

در آن روز چهارشنبه، ماریا وتاد، سرشار از زندگی سخن می‌گفتند. کوبلیکی هنگام سخنرانی از چگونگی آشنائی خود باماریا، در زمانیکه هردو در کارخانه کابل سازی آلمانها در ورشو مشغول کار بودند یاد کرد و گفت که او جوانی دانشجوی مهندسی مکانیک بود که در قسمت تدارکات کار میکرد و ماریا کارمند دفتری بود. پس از چندی دوستی آنها بیشتر شد. گاه با هم پیاده روی میکردند و او به ماریا انگلیسی می‌آموخت. یک روز پس از پایان کار، ماریا به مادرش تلفن کرد ولی صدای مرد ناشناسی پاسخ داد و گفت کسی خانه نیست. ماریا پدرش را که دفتردار کارخانه بود برداشت تا با هم به خانه بروند. نزدیکی های خانه شان پدرش به او گوشزد کرد که بهتر است همان جا دورادور باشد تا خودش به خانه سر بزند و بفهمد چه خبر شده. ماریا وقتی که از دور مشاهده کرد که مأمورین پدرش را کشان کشان بردند از ترس زبانش بند آمد.

دختر جوان بی پناه رویا روی خطر مرگ قرار داشت. کوبلیکی فوراً به کمکش آمد. ابتدا در خانه ای پنهانش کرد، بعد برای مراسم کریسمس او را به خانه شان دعوت کرد و تا پایان جنگ در میان خانواده‌اش او را نگهداری کرد و دیدار کریسمس تا آزادی لهستان ادامه یافت. بمرور خانواده تادئوس ماریا را چون افراد خانواده پذیرا شده و دوست داشتند.

در آن روز چهارشنبه تادئوس کوبلیکی که اکنون آرشتیکت بازنشسته است، در حالیکه صورتش از این یادآوریها شدیداً غمزده مینمود، قدری به جلو خم شد و گفت، «من فقط هنگامی دانستم او یهودی است که پدر و مادرش را بردند. این مصیبت سهمگینی بود و اگر قبلاً می دانستم،

طیف گسترده دوستی مابین این دونفر، به پهنای دو قاره است و طول زمانی آن پنج دهه را شامل میشود، که در دوران دشوار تسلط آلمان نازی بر لهستان، آغاز شد و اکنون در شهر بوری هیلز آمریکا، استحکام بیشتری می یابد.

در پائیز سال ۱۹۴۳، ماریا داویدویچ با دستگیر شدن ناگهانی پدر و مادرش، تنها و بی پناه در معرض خطر مرگ قرار گرفت. تادئوس کوبلیکی قهرمانانه خطر مرگ را پذیرفت و به نجات او برخاست، او و خانواده اش با آگاهی به یهودی بودن این دختر جوان، شجاعانه او را پذیرا گشتند، پنهانش کردند و پناهش دادند و تا پایان جنگ حفظ و حراستش کردند. پنجاه سال گذشت. این دو هر کدام ازدواج کرده و بچه دار شده اند، مقیم بوری هیلز هستند، و دوستان خوب یگدیگرند.

اخیراً، در یک روز چهارشنبه، خانم ماریا شیفر (همان ماریا داویدویچ لهستانی) حکایت زجر و غم گذشت، و از دست دادن والدینش را در اردوگاه های مرگ نازیها، بازگو کرد. در این موقعیت استثنائی، بدرخواست ماریا شیفر، سرکنسول اسرائیل در لوس آنجلس پلاک ویژه سپاس بنام «انسان نیکوکار» را به تادئوس کوبلیکی و خانواده اش بخاطر اعمال قهرمانانه و انسانی اش اعطا کرد.

کوبلیک که مردی با وقار و آراسته است بدین ترتیب در ردیف انسانهایی چون اسکار شیندلر قرار گرفت، کسانی که در جنگ جهانی دوم به نجات جان بی پناهان برخاستند.

طی این مراسم درکنسولگری اسرائیل، ماریا شیفر و تادئوس کوبلیکی، از گذشته ها، دوستی ریشه دارشان، و اوقاتی که خطر مرگ رو در رویشان بود یاد کردند. ماریا چنان هیجان زده بود که دست بر شانه تادئوس زد و از فرط تأثر اشکش سرازیر شد، ولی این اشک سپاس و قدردانی نیز بود، او گفت، «یک لحظه نمی توانم فراموش کنم که فقط بخاطر جوانمردی و انسانیت محض این مرد و خانواده اش زنده

مطمئناً می‌کوشیدم برای نجات همه شان کاری بکنم.»
 برادر کوبلیکی در گروه رزمندگان زیرزمینی لهستان فعالیت میکرد و توانست اوراق هویت تازه‌ای برای ماریا فراهم کند و کوبلیکی میگوید: «همه مان در وحشت بسر می‌بردیم، زیرا پنهان کردن یک یهودی مساوی با مرگ بود.»
 در سال ۱۹۴۵ پس از آزادی لهستان، ماریا را برای پیدا کردن پدر و مادرش همراهی کرد ولی جستجوی بی‌حاصلی بود. پس از آن به پاریس رفتند شاید عموی او را بیابند که آنهم ناامیدکننده بود زیرا عمویش را آلمانها کشته بودند. سالها گذشت، ماریا داویدویچ به آمریکا آمد، ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. کوبلیکی نیز پس از چند سال اقامت در پاریس به آمریکا آمد، در بورلی هیلز ساکن شد، ازدواج کرد و صاحب فرزندی شد.
 روزی دختر شیفر، جلوی یک مغازه قابسازی، با کوبلیکی و همسرش روبرو شد و جریان این دیدار را برای مادرش بازگو کرد، موج احساسات وجود ماریا را گرفت. از همان وقت دوستی را از سر گرفتند، بدیدار هم شتافتند و بار

دیگر شدند یاران قدیمی که بودند. پسر ماریا که مدیر یک استودیوی فیلمبرداری است اغلب کوبلیکی‌ها را برای افتتاحیه فیلم‌ها دعوت میکند.
 ولی ماریا شیفر با این دوستی و رفت و آمد قانع نشد. هنگامیکه مطالبی در باره سپاس از ناجیان یهودیان شنید به کنسولگری اسرائیل مراجعه کرد و زندگی خود را برایشان شرح داد.
 آن روز چهارشنبه، این دو دوست بار دیگر از گذشته‌ها، از گمشده‌هایشان و فقدانی که فراموش نمیشود گفتند. دوستی پنجاه ساله وادارشان می‌کند که توی حرف یکدیگر بدوند. وقتیکه کوبلیکی از روز آشنائی شان میگوید: «بهار ۱۹۴۳ بود...» ماریا حرفش را قطع می‌کند و میگوید: «نه، قبل از آن بود» و او میگوید: «ماریا، من یادم است، هنوز برف زمستانی روی زمین بود.» ماریا میگوید: «شاید فراموش کرده‌ای، آخر اینهمه مدت گذشته.» و آنگاه تاد با نگاهی صبورانه و سرشار از مهر میگوید: «آخر چطور؟ مگر می‌توانم چنان روزی را از خاطر ببرم؟ آه آن روزها.»

برگردان از: لوس آنجلس تایمز

نوجوانان آمریکائی چه میدانند

میدانند که ویل اسمیت بازیگر فیلم تلویزیونی Fresh Prince می‌باشد.
 فقط ۲۱ درصد میدانند که مجلس سنا دارای ۱۰۰ عضو میباشد حال آنکه ۸۱ درصد میدانند که گروه موزیک هانسون از سه برادر تشکیل شده است.
 ۲۵ درصد میدانند که کدپستی فیلادلفیا که قانون اساسی در آن بامضاء رسیده چه نمره‌ای است. در صورتیکه ۷۵ درصد میدانند که کد پستی بورلی هیلز ۹۰۲۱۰ است.
 تنها ۳۳ درصد میدانند که نام رئیس مجلس نمایندگان آمریکا نیوت گینگریج میباشد در صورتیکه ۹۰ درصد میدانند که ستاره فیلم تلویزیونی Home Improvement تیم آلن میباشد.
 فقط ۲ درصد این نوجوانان میدانند که پدر قانون اساسی آمریکا جیمز مادیسن میباشد در صورتیکه ۵۸ درصد میدانند که بیل گیت پدر میکرو سافت میباشد.

براساس آمارگیری که از گروهی از نوجوان آمریکائی بعمل آمده، نتایج شگفت‌انگیزی مشاهده شده که ذیلاً از نظر شما میگردد:
 ۴۱ درصد از سه نهاد قانونی مقننه، قضائیه و مجریه آگاهی دارند حال آنکه بیش از ۵۹ درصد از همین افراد سه دلقک معروف (Three Stooges) را می‌شناسند.
 ۷۴ درصد محل زندگی شخصیت موهوم کارتونی بارت سیمپسون را میدانند (اسپرینگفیلد) حال آنکه تنها ۱۲ درصد محل زندگی ابراهام لینکولن (اسپرینگفیلد) را می‌شناسند.
 ۷۴ درصد نوجوانان میدانند که آل‌گور معاون رئیس جمهوری آمریکا است در صورتی که ۹۰٪ میدانند که لئوناردو دی‌کاپریو، ستاره فیلم تیتانیک بوده است.
 فقط ۲ درصد این جوانان میدانند که نام رئیس دیوان عالی آمریکا ویلیام رنکوئیست می‌باشد در صورتیکه ۹۵ درصد

مدینه گفتی و کردی کبابم

با تلفن از فرد مزبور وقت ملاقات گرفتم و باتفاق همسرم روز تعیین شده به ملاقات جناب ایشان رفتیم. او یک مرد میان سالی بود و یک دستیار ایرانی هم کنار میز او نشسته بود که گفته‌های ما را برای او ترجمه میکرد پس از معرفی مریض و دادن مشخصات او و نوع مرض و اینکه چه مدت است دچار این مرض شده و چه نوع معالجاتی انجام شده جناب کبالیست بعد از چند لحظه که چشمان خود را بسته بود اظهار داشت که او میتواند صددرصد او را از راه دور معالجه نماید و دستیار او اضافه کرد که تا به حال چندین نفر امثال مریض شما را معالجه کرده این که چیزی نیست و هزار درصد اطمینان داشته باشید که او را معالجه خواهد کرد.

گفتم بسیار خوب حالا ما چکار باید بکنیم و دستور و نسخه لازم برای معالجه مریض چیست؟ ایشان نسخه خود را که توسط دستیار ترجمه میشد بدین شرح برای ما بیان نمود: خرید یک دوره کتاب زوهر که شامل شانزده جلد بزرگ است به مبلغ سیصد و هشتاد دلار و کتاب راهنمای مخصوص کتب زوهر به مبلغ بیست و پنج دلار و یک تقویم مخصوص کبالا به مبلغ پانزده دلار و یک تکه نخ قرمز برای بستن به مسج دست به مبلغ ده دلار و جمعا ۴۳۰ دلار باید نقداً برای خرید نسخه

خواندن مقاله «یک خاطره جالب و شنیدنی» از دکتر روین ملامد در نشریه شماره ۱۱۲ شوفار مرا بیاد خاطره‌ای بسیار دردناک انداخت که برای خوانندگان در ذیل نقل میکنم. چندی پیش یکی از آشنایان از سانفرانسیسکو تلفن کرد و گفت همانطور که میدانی فرزند سی و پنج ساله ما دچار مرض غیر قابل علاج سرطان شده و تا امروز دکترها و متخصصین نتوانسته‌اند راهی برای علاج و شفای او پیدا کنند و حالا دوستان و آشنایان توصیه میکنند که بهتر است او را به محضر فلان کبالیست ساکن لوس آنجلس است ببرید او میتواند مریض را حتی از راه دور معالجه کند. چون مریض قادر به حرکت نیست و نمیتوانیم او را به لوس آنجلس بیاوریم از شما (یعنی بنده) تقاضا داریم که بروید حضور ایشان و شرح گرفتاری مریض را بدهید و تقاضای شفای این جوان را از او نمانید.

حقیقت این است با وجود اینکه شخصا به این فرد اعتقادی نداشتم، فقط برای اینکه اگر این مریض فوت شود خویشان و مخصوصاً پدر و مادرش نگویند که علت فوت او بخاطر کوتاهی در مورد عدم مراجعه به این کبالیست بوده و اگر این مراجعه انجام میشد ممکن بود که او یعنی مریض شفا پیدا کند، قبول کردم.

بالا پردازید.

پس از ملاحظه نمونه‌ای از کتاب زوهر به مترجم گفتم به ایشان بفرمائید مریض مهندس محاسب ساختمان است و تحصیلات او در امریکا بوده و ابدأً با زبان و خط عبری آشنا نیست و نمیتواند این کتاب‌ها را بخواند (کتاب زوهر به خط بدون نقطه و خیلی ریز نوشته شده بود) و پاسخ گرفتم که هیچ اشکالی ندارد لازم نیست که او بتواند این شانزده جلد کتاب زوهر را بخواند فقط او باید طبق دستوری که در کتاب مخصوص داده شده و مطابق تقویم مخصوص کبالا آنرا ورق بزند! در حالیکه نزدیک بود من و همسر از گفته کبالیست (!) شاخ در آوریم دستیار اضافه کرد: وقتی مریض این کتابها را ورق زد امواجی از این کتب ساطع میشود و مریض معالجه میشود. جل الخالق و به حق چیزهای نشنیده!

من و همسر مدتی حاج و واج مانده و بر سر دوراهی گیر کرده بودیم و بدون اینکه با هم صحبت کنیم فقط با نگاه به یکدیگر ناباوری خود را بیان میکردیم ولی بالاخره به همان دلیل ذکر شده در بالا که مبداً برای پدر و مادر شخص بیمار این سوءتفاهم پیش آید که ما در موردشان کوتاهی کرده ایم، مبلغ درخواستی را پرداختیم و یک کارتن بزرگ شامل کتب زوهر کتاب مخصوص راهنما و تقویم مخصوص را گرفته و فوراً برای مریض فرستادیم و توصیه کردیم اگر مریض میل دارد شخصاً نیز میتواند با شخص مزبور تلفنی صحبت کند.

دستورات کاملاً اجرا شد و حال مریض روز بروز بدتر و بدتر میشد تا عاقبت با کمال تاسف فوت نمود - مرضی را که جناب کبالیست میگفت صددرصد و دستیارم میگفت هزار درصد معالجه خواهیم کرد!



کانون سالمندان یهودی ایرانی مقیم لوس آنجلس جهت نگهداری و سرپرستی شبانه‌روزی از سالمندان عزیز محلی مناسب در Beverly Hills Guest Home با همکاری افراد با تجربه فارسی زبان فراهم نموده و در حال حاضر عده کثیری از پدران و مادران عزیز همراه با تسهیلات زیر مورد پذیرایی قرار می‌گیرند.

* رسیدگی اطباء ایرانی و رفع احتیاجات پزشکی
* برنامه‌های سرگرمی همراه با فیلم و موسیقی
* کمک در امر استحمام

* غذاهای کاشر ایرانی
* ورزش روزانه و فیزیوتراپی
* نظافت اتاقها و شستشوی پوشاک

برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام لطفاً با تلفن ۱۰۲۶ - ۲۸۹ (۳۱۰) یا آدرس زیر تماس حاصل فرمائید.

1019 S. Wooster St. #228 Los Angeles, CA 90035

با آرزوی سالی خوش برای همکیشان عزیز



اعتبار کیتترینگ های لوسی آنجلسی
اورنج کافتی - سان دیاکو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه
بهادر گرم سازید. بهادر کیتترینگ پرسابقه لوس
آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر همیشه آماده
است از مهمانان عزیز شما پذیرایی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
می باشد

تلفن: ۷۱۳۵ - ۶۰۹ (۸۱۸)
18750 Oxnard St., #412, Tarzana, CA 91356



داروی ویاگرا و عوارض آن

از قدیم افراد سالمند و حتی مردان در هر سنی از مراحل زندگی در جستجوی عواملی بوده‌اند که سبب خشنودی و تمنع آنان از دوران حیات باشد. کوشش برای جلوگیری از ریزش مو، با تدابیر علمی برای کشت مو و درمان چروک پوست و لکه‌های پوستی ناشی از پیشرفت سن نمونه‌هایی از این امر هستند. ولی در مورد ویاگرا، تاکنون در دنیا کمتر داروئی اینچنین مورد توجه عامه قرار گرفته است.

ویاگرا از پروزاک که چند سال پیش ببازار آمد و برای درمان افسردگی و برخی عوارض و اختلالات روانی بکار می‌رود (که در آن زمان رکورد فروش را شکسته بود) بمراتب پیشی گرفته است.

بنا بگزارش منابع خبری این دارو روزانه چهار میلیون قرص در امریکا فروش دارد یعنی

ویاگرا داروی تازه‌ای که برای درمان ناتوانیهای جنسی وارد بازار شده، مورد استقبال میلیونها نفر مردانی که از این عارضه رنج می‌برده‌اند قرار گرفته است.

تا این اواخر دانشمندان برای درمان بیماریهای مهمی چون عوارض چاقی، دیابت، فشارخون، کاهش میزان کلسترول، بیماریهای قلبی، سردردمیگرن، عواقب ناشی از حالات روانی مانند نگرانی، دلواپسی و افسردگی، کمی حافظه و از دست دادن آن، عارضه آلزهایمر، عدم نگهداری پیشاب در سنین بالا، پوکی استخوانها، ورم مفاصل، جلوگیری از سرطانها، سکنه مغزی، و همچنین طولانی‌تر کردن عمر با تلاش فراوان و صرف میلیونها دلار بهدفعهای چشم گیری نائل شده و در پیدا کردن راههای علاج قاطع تری تحقیقات ادامه دارد.

چهل هزار نسخه در روز و هر نسخه بطور متوسط ده قرص نوشته میشود که در جمع چهل میلیون دلار در روز و به یک و نیم میلیارد دلار در سال میرسد. برخی از محافل اقتصادی وال استریت، فروش سالیانه آنرا در سطح بین المللی بین ۵ تا ۱۱ میلیارد دلار پیش بینی کرده اند.

این دارو برای درمان ناتوانی جنسی با تجویز پزشک و با در نظر گرفتن عوارض جانبی آن مصرف میشود. از نظر اپیدمیولوژی یا شیوع عارضه، ضعف در روابط جنسی یکی از معمولی ترین و بیشترین اختلالات جنسی در مردان است که در سنین مخصوصی و در برخی شرایط محیطی و در دوران زندگی مردها اتفاق می افتد. در بیست درصد از مردان پس از ۶۰ سالگی وجود دارد. بنوشته پاره ای از جراید معتبر در امریکا ده میلیون نفر و بقول برخی سی میلیون نفر افراد بین سنین ۶۰ تا ۷۰ ساله از ناتوانی جنسی شکایت دارند. در بعضی ایالتهای امریکا مانند فلوریدا که بیشتر محل سکونت سالمندان است این ارقام به نسبت بیشتری میباشد.

منابع خبری نوشتند این دارو در اوایل مثل یک نعمت خدادادی جهت لذت بردن و نیز حل اختلافات خانوادگی ناشی از عدم توانایی جنسی مردان تلقی گردید و حتی در روزهای اول که ویاگرا ببازار آمد، همسر باب دُول کاندیدای ریاست جمهوری و رقیب پرزیدنت کلینتون آشکارا اظهار کرد که: اثرات این دارو در قدرت جنسی شوهرش بیش از قدرت متناسب با سن او موثر واقع شده است و اضافه کرد با اینکه برای طول عمر و کیفیت زندگی داروهایی که برای روان درمانی بکار گرفته میشود در شخصیت و طرز زندگی انسان اثر میکنند، ولی

این دارو زندگی شخصی زوج ها را تغییر داده است.

علت ناتوانی جنسی

تعریف پزشکی ناتوانی جنسی ضعف در نائل شدن به نعوظ کامل است و علل گوناگونی دارد. مهمترین عوامل مخاطره آمیز عبارتند از آسیب در عروق و اعصاب مرکزی و جانبی مربوط به آلت تناسلی، تصلب عروق، بیماری قند (مردان بالغ با بالا بودن میزان قند خود در سنین جوانی دچار ضعف جنسی میشوند)، الکلی، نیکوتین، فشار خون و اثر بعضی از داروهای ضد فشار خون و مدرها در معالجه بیماریهای قلبی و کلیوی و نیز داروهای ویژه روان درمانی.

اطلاعات علمی و عملی درباره ویاگرا

در بیشتر مردان ضعف جنسی علت و عامل روانی دارد که ممکنست این عامل موقت مثل خستگی باشد و یا عامل نسبتاً طولانی مدت ناشی از اضطراب و دلواپسی و نگرانی و یا ناشی از تقصیر و گناهی که از دوران کودکی اثر گذاشته باشد و حتی علت ممکنست بصورت یکی از علائم انسدگی های داخلی و یا بیولوژیکی و نوع محیطی بوده باشد.

تقریباً در ده درصد افراد مبتلا به ضعف جنسی، علت، اختلالات فیزیکی در بدن مانند بیماری قند، عدم تعادل هورمونی، عوارض عصبی مثل صدمات در نخاع شوکی و جنون میباشد. در سنین بالا با پیشرفت تدریجی سن علت ممکنست با تغییر و کمبود

بیمار مبتلا به اختلالات جنسی از نوع جسمی و روانی طی مدت پنج سال در افراد داوطلب بین سنین ۱۹ تا ۸۷ ساله انتشار داده‌اند که نشان میدهد مصرف آن اثرات مثبت از طغیان شهوت و ازدیاد میل جنسی و رضایت در روابط جنسی و زناشویی و ارضاء خاطر و خشنودی بیماران را مشاهده کرده‌اند.

موارد عدم استعمال ویاگرا

در مرحله اول حساسیت به دارو و بعداً "مخصوصاً" بیمارانی که داروهای نیترات مثل نیتروگلیسرین (که برای جلوگیری و درمان دردهای قفسه سینه ناشی از تنگی و گرفتگی نسبی عروق قلبی است) مصرف میکنند اکیداً منع شده است زیرا باعث سقوط ناگهانی فشار خون میشود. و همچنین در بیماران مبتلا به سرطان خون و بعضی انواع کم خونی، بیماران چشمی که در شبکیه عارضه‌ای دارند و مبتلا به بیماری ایدز استعمال دارو قدغن شده است. بیماران مبتلا به اختلالات خونریزی و زخمهای دستگاه هاضمه و خون دماغ شدن باید احتیاط کامل کنند زیرا در این مورد هنوز مطالعات کافی هنوز بعمل نیامده است.

عوارض داروی ویاگرا:

بینانی: اختلال موقتی بصورت دید آبی یا سبز.

فشار خون: سقوط فشار خون در بیماران قلبی مخصوصاً آنهایی که داروهای نیترات مصرف میکنند با مرگ ناگهانی همراه است. حتی در سنین بالاتر از پنجاه سالگی که داروهای قلبی مصرف میکنند خطر دارو سه برابر بیشتر از

در جریان خون در عروق و نیز کاهش میزان هورمون مردانه تستوسترون باشد. بطور خلاصه ضعف جنسی با تشخیص علت مخصوصاً در مردان سالمند، درمان خیلی موثر و نتیجه بخش میتواند داشته باشد.

چگونگی اثر داروی ویاگرا

کاهش جریان خون بهر علتی و یا بعلت تصلب عروق موجب کمبود و نارسائی وریدی در آلت تناسلی، باعث عدم نعوظ میگردد. تحریک و میل جنسی با آزاد شدن ماده‌ای شیمیائی بنام اکسید نیتريت و در نتیجه شل شدن عضلات صاف و جریان خون به جسم اسفنجی آلت انجام میگيرد و بدین جهت داروی ویاگرا که مسبب آزاد شدن این ماده شیمیائی در خون است در موارد عدم تحریک و نبودن میل جنسی توصیه شده است. دارو بسرعت جذب میشود و اثر دارو بمدت ۳۰ دقیقه تا دو ساعت و بطور متوسط تا یک ساعت در جریان خون باقی میماند. این دارو اگر با غذای پر چربی مصرف شود از میزان جذب سریع آن بالنسبه کاسته خواهد شد و مدت طولانی تری در بدن باقی میماند.

اثر دارو در سنین بعد از ۶۵ سالگی بعلت بالا بودن میزان غلظت خون، زمان طولانی تری و بیشتر در مقایسه با افراد ۱۸ تا ۴۵ ساله در خون میماند و بدین جهت مصرف آن در سنین پیری با توجه به نارسائی در کلیه و کبد و مقدار دارو باید با دقت بیشتری باشد. همچنین ویاگرا ورود به شبکیه چشم سبب اختلالات بینانی و دید به رنگ آبی میشود. سازندگان این دارو پیرو پژوهشهای خود آمارهای متعددی از اثر آن بر روی سه هزار

بیش از یک قرص در روز نباید مصرف کرد. به گزارش اداره غذایی و دارویی امریکا (FDA) تاکنون ۱۶ مورد مرگ بین سنین ۴۸ تا ۸۰ ساله با خوردن داروی ویاگرا مشاهده شده که با شروع درد در قفسه سینه هنگام عمل جنسی و یا بعد از آن آغاز، و منجر بمرگ شده است.

پزشکان اعلام کرده‌اند اشخاصی که دنبال ویاگرا هستند بیشتر در سنین متوسط و یا سالمندانند که ضعف جنسی آنها ناشی از بیماری قلبی و دیابت است و نیز پزشکان شکایت میکنند که متأسفانه برخی از این افراد از آشکار کردن مصرف سایر داروها امتناع میکنند. کارخانه تولید کننده ویاگرا اعلام داشته که هیچگونه ارتباطی مستقیم بین این دارو و مرگ این افراد وجود ندارد. امکان دارد این بیماران سابقه بیماری قلبی داشته‌اند.

آنهائی است که دارو مصرف نمی‌کنند. سردرد: ۱۶ درصد از مصرف کنندگان به سردرد مبتلا میشوند.

برافروختگی پوست صورت: در ۱۵ درصد از مصرف کنندگان مشاهده شده است.

سوء هاضمه و سرگیجه و خون دماغ و در بعضی اسهال نیز مشاهده شده است.

داروی ویاگرا حتماً باید تحت نظر پزشک معالج با انجام آزمایشهای لازم و تشخیص علت و نوع عارضه و اطلاع کامل از سابقه پزشکی بیمار مصرف شود و میزان آن نسبت به احتیاج بیمار تجویز گردد. در حال حاضر این دارو به سه شکل ۲۵ ، ۵۰ ، و ۱۰۰ میلی گرمی به بازار عرضه شده و برای اغلب بیماران قرص ۵۰ میلی گرمی در صورت لازم بودن توصیه شده است. دارو یک ساعت قبل از انجام فعالیت جنسی باید خورده شود و

ANNOUNCEMENT

We would like to inform the members of our community regarding the naturalization fee increase.

Effective January 15, 1999 the fee for naturalization will be increased from \$95.00 to \$225.00 . (plus \$25.00 for fingerprints, \$5.00 for photos and \$30.00 for Jewish Family Service) .

Therefore, if you are eligible for naturalization, we would encourage you to apply prior to January 15th.

For further information you can call Jewish Family Service at (213) 651- 5573 Monday - Thursday from 8:30 a.m. to 4:30 p.m.

Iranian American Jewish Federation

عکس های قدیمی و تاریخی

خود را با شرح آن برای ما بفرستید تا در شوفار به چاپ برسانیم

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا
جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

چرا این ایرانی در لوس آنجلس در کار خود **مرد سال** شناخته شده است؟



● بخاطر:

- ارائه بهترین انواع مرسدس بنز؟
- در نظر گرفتن مناسب ترین قیمت ها؟
- ابراز خوش رویی و خوش خلقی؟
- بیان خوش و رفتار دلپسند؟
- داشتن بیشتر رقم فروش؟

به همه این دلایل و دلایل دیگری «شان فرهمند» این ایرانی فعال و کاردان در زمینه عرضه و فروش

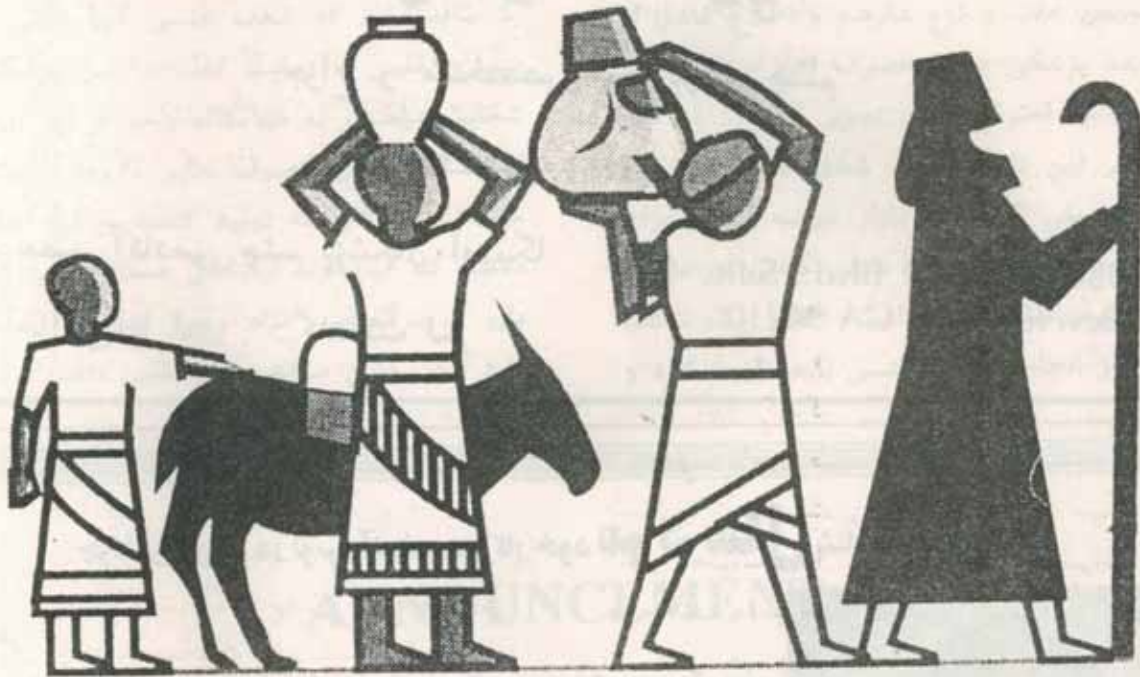
مدل های جدید اتومبیل های ساخت کارخانه مرسدس بنز

مرد سال شناخته شده و همراه مراسمی جایزه گرفته است

(800) 994-DTLA * (213) 748-8951

داستانهای از پادشاهان

آقای شبتانی از سالیان پیش با شوفار همکاری داشته‌اند و اخیراً برای ما سلسله مطالبی فرستاده‌اند زیر عنوان «داستانهای از پادشاهان» که بسیار جالب است و بتدریج از این شماره به بعد اقدام به چاپ آن خواهیم نمود. لازم به تذکر است که بعضی از این داستانها بدون ذکر مأخذ از سوی نویسنده آورده شده که میتواند در حد یک لطیفه یا نصیحت و داستان باشد.



رئیس جمهور ایران

را معلوم کنند.

شخص یهودی ناچار نامه‌ای به رئیس جمهور می‌نویسد و عرض حال میدهد که بنده که یهودی هستم در فلان روز در ماه رمضان در خیابان سیگار کشیدم و مرا جلب و محکوم به جریمه نقدی ده هزار تومان کرده‌اند. لطفاً بعلت اینکه بنده یهودی هستم دستور صادر کنید مرا از پرداخت این جریمه معاف دارند. رئیس جمهور تقویمش را ورق میزند و می‌بیند آن روز که سیگار کشیده اتفاقاً روز

یک نفر یهودی در ماه رمضان در خیابانهای تهرای در ملاء عام سیگار می‌کشید. پاسداران با اینکه مدعی میشوند او کلیمی است و از این قانون مذهبی معاف است او را جلب و تحویل کمیته میدهند. در کمیته برای او ده هزار تومان جریمه تعیین میکنند. هر چه میگوید این جریمه چون من یهودیم شامل من نمیشود قبول نمیکنند و با قید ضمانت او را آزاد میکنند تا مقامات عالی‌تر تکلیف او

شنبه بوده با عصبانیت حکم میدهد جریمه او دو برابر شود.

فرعون پادشاه مصر

کسانیکه به گیلگول (تناسخ) معتقد نیستند لطفاً این داستان واقعی را بخوانند. چندی پیش در مجله ای خواندم در یکی از کشورهای اروپا زنی مدعی شده که خاطراتی بیاد دارد حاکی از حدود بیش از سه هزار سال پیش که در این دنیا بوده و مجدداً الان روح او را در تن دیگری برگردانده اند. از زندگی قبلی خود تعریف میکرده که در زمان فرعون دوره حضرت موسی و هارون مستخدم دربار فرعون بوده و میدیده روزها دو پیرمرد عصا بدست وارد کاخ میشدند و با فرعون مشغول مباحثه درباره گرفتن اجازه خروج بنی اسرائیل از مصر بوده اند. البته این مدعا کافی نیست چون میتوان گفت که این داستانها را در تورات مقدس خوانده و ساختگی بازگو میکند ولی آنچه برای محققین ثابت میشود او که یک نفر اروپائی بوده میتواندست بطور سلیس بزبان مصری آن دوره صحبت کند که فقط وقتی باستان شناسان زبان کلمات او را تحقیق و تجسس میکنند صحیح در میآید.

معمر قذافی - لیبی

وقتی قذافی رئیس جمهور لیبی با اتومبیلش جانی میرفته. تصادفاً نگاهش به ساختمانی قدیمی میافتد که نظرش را جلب میکند. از راننده اش میپرسد این ساختمان چیست. راننده در جواب میگوید این کنیسه یهودیان است. راننده که یهودیان را دوست

داشته می بیند او از روی حسادت و عداوت تغییر قیافه داده، میگوید قربان وجود این ساختمان به نفع شما است چون طبق فرائض و قوانین مذهب یهود در این کنیسه روزهای شنبه و اعیاد ضمن نماز، مراسم دعا برای فرمانروای کشور برگزار میکنند.

قذافی میگوید کتاب نماز آنها را بیاورید من ببینم. سیدور دو زبانه عبری و انگلیسی پیدا کرده برای او میآورند وقتی که میخواند برایش باور نکردنی بوده با تعجب سری تکان میدهد و اظهار خوشنودی میکند.

امپراطور ژاپن

امپراطور ژاپن که او را میکادو مینامند و گروهی از ژاپنی ها او را خدا می پندارند روزی در جشن تولد خود نمایندگان اقوام و ادیان گوناگون را دعوت میکند. بزرگان قوم یهود (چون طبق آئین ما سجده کردن بهر انسان یا جماد بت پرستی به حساب میآید) کتباً مراتب را به استحضار امپراطور میرسانند. امپراطور که مرد زیرکی بود برای حل قضیه در جواب مینویسد شما یک ساعت قبل از ساعت مقرر جزو اولین گروه در مراسم حضور بیآید و چون در آن زمان هنوز سایر مهمانان نیامده اند تا سجده نکردن شما را مشاهده کنند، از نظر من بلامانع است.

رضا شاه و هیتلر

در جنگ جهانی دوم آلمان و ایتالیا و ژاپن و متحدان آنها را «متحدین» و طرف دیگر از جمله امریکا، انگلستان و روسیه و فرانسه آزاد را متفقین مینامیدند.

خواننده‌ای را مایل میکند بداند توسط کی و چگونه فاش شد. عده‌ای را عقیده بر آن است که این راز توسط فوزیه همسر پادشاه فقید ایران فاش شده بود.

متفقین با کشف این خبر به ایران حمله کردند. رضاشاه که دارای غرور بی حد بود مقاومت و شکست را در مقابل تسلیم ترجیح داد و ارتش ایران یکی دو روز مقاومت کرد و رضاشاه روز اول جنگ به فروغی نخست وزیر وقت دستور داد که از شهرهای دیگر سربازان را بکمک بفرستند. فروغی که شخصی عاقل و سیاستمدار بود دستوری برای حرکت سربازها صادر کرد ولی اضافه کرد که فقط و فقط پیاده بیایند تا قبل از رسیدن آنها جنگ تمام شود و کشته نشوند.

لذا متفقین وارد ایران شده و آنها را به تصرف در آوردند.

آلمان نازی به رهبری آدولف هیتلر کشورهای همسایه را یک به یک تسخیر و شروع به پیشرفت مینمود. گفته میشود در این هنگام رضاشاه از بیم آنکه برای ورود به روسیه، هیتلر ایران را که در سر راهش قرار گرفته بود تسخیر نماید پیشنهادی کاملاً سری برای هیتلر فرستاد بدین مضمون: اگر آلمان بخواهد وارد ایران شود ایران هیچ گونه مقاومتی نخواهد نمود بشرط آنکه از ایران فقط و فقط بعنوان گذرگاه استفاده کند. و نیز ایران مواد غذایی مانند گندم در مقابل دریافت اسلحه از جمله تفنگ برنو به آلمان بفرستد. این قرارداد سری را هیتلر با رضا شاه هر دو امضاء کردند و از این قرار بغیر از خانواده سلطنتی ایران هیچ کس خبر نداشت.

طولی نکشید که این سر نزد متفقین فاش شد. البته این موضوع مهم است و هر



GRAND OPENING

افتتاح نمایشگاه مبیل با قیمت عمده فروشی

مژده به تازه عروس و دامادهای عزیز

ROMA 2000 عرضه کننده مبلمان استیل.

ایتالیائی. مدرن. کنسول و ویترین مبلمان

سبک امریکائی. آنتیک و مدرن و انواع تختخوابهای مدرن

مبلمان دلخواه شما با نازلترین قیمت تا ۵۰ درصد ارزانتر از مکانهای دیگر

ما شما اطمینان میدهم چنین امکاناتی را در هیچ جای دیگر نخواهید یافت - قبول و انجام کلیه سفارشات و تعمیرات مبیل، روکش صندلی و مبیل و شیشه میزهای نهارخوری در اسرع وقت

ROMA 2000 ما هفت روز هفته در خدمت شما هستیم

916 N. WESTERN AVE. Tel: (213) 464 - 4848 (213) 464 - 4030

ما و شما



- از خوانندگانی که برای ما نوشته‌ها و اشعار خود را می‌فرستند خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند.
- ۱ - مطالبی را برای ما بفرستید که برای دیگر نشریات فرستاده نشده.
 - ۲ - لطفاً یک روی کاغذ و یک خط در میان و درشت بنویسید.
 - ۳ - مطالبی که بدون امضاء و نشانی فرستنده ارسال میشود بچاپ نخواهد رسید.
 - ۴ - شورای نویسندگان شوفار نسبت به چاپ شدن یا نشدن و ویراستاری مطالب ارسالی اختیار تام دارد.
 - ۵ - لطفاً یک نسخه از مطالب ارسالی را نزد خود نگهدارید. مطالبی که به شوفار میرسد پس داده نخواهد شد.

آقای ناصر اولیاء شیرازی: خطاب به شورای نویسندگان شوفار می‌نویسند: با تقدیم سپاس از تلاشها و زحمات فوق العاده فرد فردتان: با نگاهی که در آن شوق برآرد فریاد با سلامی که در آن نور ببارد لبخند آرزو دارم دست یکدیگر را بفشاریم با مهر و محبت و پاکی تا خداوند همه افراد جامعه را در پناه خود سعادت‌مند و پیروز گرداند. شوفار: از مهربانی‌های بی پایان آقای ناصر اولیاء سپاسگزاریم.

آقای نصیر لویان می‌نویسند: بخاطرم مانده است بمجردیکه قوای هیتلر دچار شکست مفتضحانه شد و آلمان نازی سقوط کرد، متفقین در سرتاسر آلمان به جستجو پرداختند تا علماء و پروفیسورهای یهودی آلمانی را بیابند و تضمین تهیه کلیه احتیاجات و خواسته‌های آنها و وسائل انتقال خود و خانواده آنها را به مملکتشان فراهم سازند.

در اینموقع که خیلی سروصدا در این زمینه بلند شده بود، سفیر ایران هم در آلمان نامه‌ای به وزارت امور خارجه و دربار شاه

نوشته و پیشنهاد میکند تا عده‌ای از آنها را نیز بایران بفرستد تا در مدارس عالی به تعلیم و تدریس پردازند. مدتی از این پیشنهاد گذشت و جوابی نرسید. در جواب نامه دوم با این امر موافقت شد ولی سفیر ایران در آلمان با تاسف پاسخ داد که متفقین مخصوصاً آمریکا اغلب آنها را جذب نموده است.

چندین سال بعد که سفارت آمریکا در تهران روزنامه‌ای انتشار میداد، در یکی از این روزنامه‌ها مقاله‌ای که توسط سفیر آمریکا وقت نوشته بود، گفته شده بود: آنموقعیکه ما علمای یهودی آلمانی را بامریکا آوردیم آنها مملکت ما را از لحاظ علوم و صنایع و اختراعات ده‌ها سال به پیش بردند و ما مرهون خدمات علمای یهودی آلمانی هستیم.

دکتر فرخ حکمتی - تورنتو: شعری زیر عنوان «آسماعوت سروده اند که چند بیت از آن از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

ماه ایار چه فرخنده مهی است اسرائیل
مستقل گشت و در این ماه بشد یک کشور
پنجم ماه ایار این مه فرخنده ز سال
«آسماعوت» است، تو این ماه گرامیش شعر
شادمان باش در این روز خوش ماه بهار
چونکه امروز سرافراز تریم و سرور

آقای حنوخ آئینه سازان: شعر بلندی زیر عنوان «نورحق» در تائید نظر آقای اسحق مراد پور در نشریه شوفار شماره ۱۱۲ شوفار فرستاده اند که متأسفانه چون در نشریه دیگری نیز بچاپ رسیده از چاپ دوباره آن معذوریم.
باز هم اشعار کوتاه و زیبای خود را برای ما بفرستید.

خانم اشرف پور بابا: مطلبی در مورد متلاشی شدن خانواده‌ها نوشته‌اند و یادآور شده‌اند:

در هر قهر و نابسامانی خانوادگی و جدائی زن و مرد تنها موجودات کوچک خانواده هستند که لطمه می‌خورند و روح پاکیزه شان دست خوش طوفان حوادث می‌شود. این دسته از جگرگوشگان ما که تاروپور وجود هر پدر و مادری هستند، پس از جدائی - آنها هر شب با چشمی اشکبار سر به بالین میگذارند و با دردها و نارضایتی‌های درونی خود بخوابی ناآرام تن در میدهند تا جدائی پدر و مادر و یا دعوا و ستیز آنها را برای چند ساعت فراموش کنند.

اینها موجودات معصومی هستند که پس از آنکه عشق پدر یا مادرشان فروکش نمود و از یکدیگر جدا شدند، کودکان عزیز خود را رها می‌کنند و شتابزده هر یک به راهی نو قدم می‌گذارند و تصور می‌کنند در راه جدیدی که قدم گذاشته‌اند می‌توانند خوشبخت باشند ولی اینگونه افراد نمی‌توانند از غریزه مادری یا عشق پدری و از همه مهمتر ندای وجدان خود فرار کنند و شب آسوده بخوابند.

آقای یوسف گل فیض: شعر بلندی زیر عنوان «حضرت ابراهیم» برای شوفار فرستاده‌اند که چند بیتی از آن نقل می‌گردد.

پیرمردی خسته از راه و علیل
شد شبی بیچاره مهمان خلیل
بر سر آن سفره مرد عزیز
خورد نان و یک غذائی بس لذیذ
با تواضع روی و تکریم و سجود
شکر نعمت کرد و قدرش را ستود
گفت پیغمبر که نعمت از خداست
شکر او باید نه اینکه مال ماست



بخش اول

است. «خداوندی رحمان و رحیم» که بوجود آورنده تابستان و زمستان است، همه فصل ها. و اوست که بمن میگوید، «توی، مثل آدمهای نادان حرف نزن، گرداندن این دنیا را بعهده من بگذار».

پس گوش کنید که توی این دنیای بزرگ ما چه بدبختی هائی ممکن است پیش بیاید و آنهم برای چه کسی؟ برای توی روزگار سیاه.

سرتان را درد نیآورم، تازه همه هست و نیستم را گذاشته بودم روی سهامی که این فامیل مان، منم مندل (که اسمش سیاه شود و از صحنه روزگار برافتند) راهنمائیم کرد و به باد رفته بود و وضعم خیلی خراب بود. اینطور بنظر میرسید که گونی همه چیز برایم تمام شده است. توی تمام شده بود و شیرفروشی به پایان رسیده بود. زنم سرم فریاد زد، «بی عقل، باندازه کافی غصه خورده ای. با غصه خوردن که دردی دوا نمیشود. آخرش قلبت باز می ایستد. فکر کن دزد

گفتی بچه های این دوره؟ ای آقا، تو اونها را باین دنیا میآوری، خودت را برایشان فدا میکنی، شب و روز نوکری شان را میکنی - آنوقت مزد دستت چیست؟ تصور اینستکه بالاخره یک چیزی یا یک کاری را مطابق میل تو انجام میدهند. حالا من نمیگویم با آدم پولدار عروسی کنند، ولی من که نمیتوانم بهر کسی رضایت بدهم. پیش خودم حساب کردم که اقلای باید از طرف دخترهایم شانس یارم باشد. چرا که نه؟ اولای که پروردگار عالم دخترهائی بمن داده مثل ماه؛ و اشتباه نکنم خود شما بودید که میفرمودید زیبایی نصف جهازیه است. علاوه براین بکمک خداوند، من دیگر آن «توی» که بودم نیستم. با وضعی که من حالا دارم، استحقاق بهترین خواستگارها را برای بچه هایم دارم. حقا قبول میفرمائید؟ آن بالا خدائی هست که مواظب همه چیز

به خانه مان زده بود و همه چیز را برده بود ... من بتو میگویم چکار کن. بلند شو از خانه بزن بیرون، از این شهر برو. برو پیش «لیزر ولف» قصاب در «آنتوکا». ولف میخواهد راجع موضوع بسیار مهمی با تو صحبت کند.

پرسیدم: «چطور مگر؟ چه عجب ایشان اینقدر علاقمند به دیدار بنده هستند؟ اگر فکر میکنی که میتوانی این گاو شیرده ما را از چنگ مان در آورد، بهتر است با پاره سنگ بگویدی که او را از این خیال از سرش بیرون برود.»
«حالا چرا اینقدر سنگ گاو را به سینه میزنی؟» این را زخم بمن گفت و ادامه داد: «بخاطر شیر زیاد از حدی که میدهد و کره و پنیری که از آن میگیریم!»

گفتم: «اصلاً این موضوع نیست، فکر اینکه گاو بیچاره را بفرستیم سلاخ خانه. حیوان زنده را که سر نمی برند. در تورات آمده ...»

سرم داد میزند: «دست بردار، همه دنیا می دانند چقدر سواد دینی داری! کاری را که من بتو میگویم میروی و انجام میدهی. میروی پیش لیزر ولف و او را می بینی. هر پنجشنبه که دخترمان «زیتل» می رود قصابی گوشت بخرد، به او گوشه و کنایه میزند و دست از سرش برنمی دارد. مرتب با او میگوید، به پدرت بگو بیاید مرا ببیند، موضوع مهمی است.»

خوب، هر چند وقت یکبار، آدم باید به حرف زنش گوش بدهد، بنابراین من کوتاه میآیم و میگذارم که زنم به این کار تشویق کند. به آنتوکا که نزدیک به سه مایل با اینجا فاصله دارد میروم. خانه نیست. از زن خدمتکاری که همینطور دور خانه میچرخد میپرسم کجاست. میگوید: «امروز کشتار دارند. رفته است گاوی برای کشتار بیآورد. دیگر حالا برمیگردد.»

بنابراین صبر میکنم. و همینطور که در انتظار نشسته ام به دور و اطراف خانه نگاه میکنم و اینطور بنظر میآید که کاروکاسبی لیزر ولف باید خیلی خوب باشد. یک قفسه پر از مس آلات که

دست کم صدوپنجاه روبل می ارزند؛ یک جفت سماور، سینی های برنجی، شمعدانهای نقره و استکانهای مطلا. و یک شمعدان حنوکای اعلا و سرویسهای چینی و نقره.

به خودم میگویم، «پروردگارا، آیا میشود آنقدر زنده بمانم که این جور چیزها را در خانه بچه هایم ببینم. چه آدم خوشبختی است این لیزر ولف - اینهمه ثروت و عهد و عیالی هم ندارد که این پولها را خرجشان کند! و دو بچه هایش ازدواج کرده اند و خودش هم زتش را از دست داده ...»

بالاخره در باز میشود و لیزر ولف داخل میشود نگاهی میکند و، «به به جناب راو توی. چه عجب. دسترسی بشما چه کار سختی است. اوضاع چطور است؟»

«چطور میخواهید باشد؟» من جواب میدهم. «میدوم و میدوم و بهیچ جا نمیرسم. آنطور که تورات میفرماید: نه زر، نه سلامت و نه زندگانی.»

میگوید: «ناشکری نکن راو توی. در قیاس با روز اولی که من ترا شناختم، حالا برای خودت آدم ثروتمندی هستی.»

جوابش میدهم: «شاید هر دوی ما رویهمرفته آنچه را که لازمه ثروتمند شدن است داریم، ولی من ناشکر نیستم. خدا را شکر بفرموده تلمود «ابرا که ویرا آکاکودرا!»

«تو همیشه یک نقلی از تلمود در چنته داری. خوش بحالت راو توی که اینهمه چیز بلدی. اما اینهمه عقل و معرفت و اینها بما چه؟ ما چیزهای دیگری هست که باید درباره اش صحبت کنیم. بنشین توی». اینها را میگوید و توی میل ولو میشود و فریاد میزند «برای ما چای بیارا!» و مثل اینکه «اجی مجی» کرده باشی، کلفت دماغ کنده سروکله اش پیدا میشود، سماور را بر میدارد و بطرف آشپزخانه رفته ناپدید میشود.

لیزر ولف رو بمن کرده میگوید، «حالا که تنها شدیم، میتوانیم راجع کاسبی حرف بزنیم. من چند بار سعی کردم توسط دختری با تو تماس

بگیرم. چندبار من از تو خواستم ببینمت و نیامده‌ای؟ راستش اینکه این اهل بیت تو چشم مرا گرفته».

جواب میدهم: «میدانم که چشمت را گرفته، ولی فایده ندارد. زحمت زیاد هم نکش جناب لیزر ولف. حرف زدن درباره آنهم بی نتیجه است».

با چشمانی وحشت زده میپرسد، «چرا نه؟»
«چرا بله؟» من جوابش را میدهم. «من میتوانم صبر کنم، هیچ عجله‌ای ندارم، خانه‌ام هم آتش نگرفته».

«ولی اگر بشود همین حالا به توافقی برسیم، چرا خودمان را معطل کنیم؟»

«ای بابا، چه عجله‌ای است، علاوه بر این من، حیوانکی، خیلی دلم براش میسوزد».

لیزر ولف با خنده‌ای تمسخر آمیز میگوید، «نگاهش کن، دلش برای حیوانکی میسوزد ... اگر یکنفر دیگر باین حرف تو راو توی گوش میداد، فکر میکرد که این تنها مایملکی است که تو داری. علاوه بر این، فکر کنم چند تا دختر دیگر داشته باشی».

من جواب میدهم، «اگر بنده آنها را نگهدارم، شما ناراحت میشوید؟ اگر کسی حسودیش میشود ...»

داد میزند «حسودی؟ کی حرف حسودی زده؟ برعکس، اتفاقاً من فکر میکنم دخترهایت بی نظیرند و برای همین هم هست که با تو حرف میزنم - می فهمی؟ و فراموش نکن، راو توی، که این وسط یک چیزی هم گیر تو میآید!»

«البته ... من میدانم که تنها چیزی که از تو گیر آدم میآید یک قطعه یخ است در زمستان. این را سالهاست میدانم».

«آن دوران گذشت، فراموشش کن. اما حالا، بالاخره، من و تو بخصوص - هر دومان عضو یک خانواده‌ایم، مگر نه؟»

«خانواده؟ چه خانواده‌ای؟ اصلاً معلوم است چه میگوئی راو ولف؟»

«تو بمن بگو راو توی، دیگر کم کم دارم

شک میکنم ...»

«شک میکنی که چه؟ ما داریم راجع به گاو شیرده من صحبت میکنیم. ماده گاوی که میخواهی از من بخری».

لیزر ولف از شدت خنده هیكلش را به عقب پرتاب میکند و به عریده می خندد، «خیلی شوخی، خوشم آمد! گاوا! آنهم گاو شیرده».

و من با تعجب میگویم، «اگر گاو شیرده نیست، بفرمائید پس ما داشتیم راجع به چه چیزی حرف میزدیم، بفرمائید تا بنده هم بخندم».

«من تمام مدت داشتم راجع به دخترت زیتل صحبت میکردم. میداننی راو توی که من

مدتهاست زنم را از دست داده‌ام. فکر کردم برای چه بروم دور بیافتم و با دلان ازدواج که مثل

اولاد شیطانند سروکله بزنم. ما هر دو اینجا رو بروی هم نشسته‌ایم. من شما را می شناسم،

شما من را می شناسید. مثل دنبال غریبه رفتن نیست. من دخترت را هر پنجشنبه در مغازه‌ام

می بینم. از او خیلی خوشم آمده. چند بار با هم صحبت کرده‌ایم. بنظر دختر خوب و آرامی

میآید. و تا آنجا که بمن مربوط میشود - همانطور که خودت هم می بینی - الحمداله وضع

خوب است. خانه خودم را دارم. دو تا مغازه. قایم کرده هم دارم، دستمایه‌ای هم دارم. خوب هم

زندگی میکنم ... نگاه کن توی، چرا باید حالا بنشینیم و چانه بزنیم و سعی کنیم هر کدام بگوئیم

مال من بهتر است و بهم بلوف بزنیم؟ بیا با هم دست بدهیم و بگوئیم مبارک باشد».

خوب، وقتی من این ها را شنیدم، همانجا نشستم و خیره ماندم. حتی یک کلمه هم

نمیتوانستم حرف بزنم. به تنها چیزی میتوانستم فکر کنم این بود: لیزر ولف ... زیتل ... بچه هایش

هم سن زیتل بودند. اما بخودم نهیب زدم: چه شانس از این برای دخترم بالاتر. صاحب هر چه

بخواهد میشود. حالا اگر مرد خوش ترکیبی هم نیست چه باک که چیزهائی بالاتر از ظاهر هم

هست. اما یک چیز او برای من قابل تحمل نبود

و آن اینکه اصلاً بلد نبود دعاهایش را بخواند. ولی فکرش را که میکنی، مگر میشود همه دنیا طلبه و مُدرس باشند. مردان ثروتمند بسیاری در «مازاپوکا» و حتی در «یهویتز» بودند که تفاوت میان دو حرف الفبا را تشخیص نمیداند. چه فرق میکرد، اگر شانس پول در آوردن داشتند، همه عزت و احترامی را که هر کس آرزوی آنها دارد بدست میآوردند. میفرماید: «آموختن درگاو صندوق است و دانائی در کیف دستی ...»

لیزر ولف میگوید: «خوب جناب راو توی، چرا چیزی نمی فرمائید؟»

من با آرامی می پرسم، «میخواهید چکار کنم؟ با صدای بلند فریاد بزنم. قبول میفرمائید که این موضوعی است که آدم باید درباره اش فکر کند. بازیه که نیست، زیتل بزرگترین دختر من است.»

«منهم همین را میگویم، چون بزرگترین دختر توست ... باین ترتیب خواهی توانست دختر دومت را شوهر بدهی و بامید حق سومی را، نمی فهمی؟»

باو میگویم، «آمن. نصیب خودتان هم بشود. شوهرشان دادن که هنر نیست، خداوند خودش هر که را مقدر داشته خواهد فرستاد.»

میگوید، «نه. منظور من این نیست. من دارم راجع به جهیزیه حرف میزنم. من جهیزیه نمیخواهم. لباسهای هم بعهده من. شاید علاوه براینها چیزی هم عاید خودت شد ...»

فریاد میزنم، «حیا کن! چنان حرف میزنی انگار توی مغازه قصابی داریم معامله میکنیم. منظورت چیست که چیزی هم عاید من میشود؟ خجالت دارد! زیتل من از آن دخترها نیست که من با پول معامله اش بکنم!»

جواب میدهد، «همانطور که خودت میگوئی، من منظور خیر دارم. حالا تو چیزی نمیخواهی، عصبانی شدن ندارد، هر طور خودت بخواهی. مهم اینست که حالا معامله را جوش بدهیم. و وقتی میگویم حالا، منظورم همین حالاست. خانه باید زن داشته باشد. می فهمی

منظورم چیست ...»

میگویم: «همانطور که گفتی، من حرفی ندارم، ولی باید با زنم مشورت کنم. در اینطور قضایا زنم نظر خودش را دارد. کار مهمی است. همانطور که راشی فرموده: «مادر، فرش خاک گرفته نیست!» علاوه براین، باید از خود زیتل هم بپرسم. چه بود آن اصطلاح؟ همه خوشاوندان به عروسی آمدند و عروس جا ماند ...»

«عجب کار احمقانه ای،» لیزر ولف میگوید. «این چیزی است که از دخترت سوال کنی؟ باو بگو، راو توی. بروخانه، به دخترت بگو و عروسی را راه بیانداز.»

«نه جناب راو لیزر ولف، با یک دختر جوان اینطور رفتار نمی کنند.»

«خیلی خوب، به خانه برو و با هر که میخواهی حرف بزن. ولی جناب راو توی، بگذار یک مشروبی با هم بزنیم. موافقی؟»

«هر چه شما بفرمائید. چرا که نه؟ چیست آن مثل معروف که میگوید آدم، آدم است و مشروب، مشروب.» برایش میگویم که، «در تلمود آمده است ...» و برایش آن گوشه تلمود را باز گو میکنم. حالا خودم یادم نمیآید چه گفتم. چیزی از غزل غزلهای حضرت سلیمان یا هگادا ...

باری، چند جرعه ای زدیم. همزمان، زن خدمتکار سماور را آورد و با آب داغ سماور هم مشروبی درست کردیم و نوشیدیم و شنگول شدیم، سلامتی همدیگر خوردیم، حرف زدیم، نقشه عروسی را کشیدیم، از اینجا و آنجا سخن گفتیم و دوباره برگشتیم سرعروسی.

«جناب راو لیزر ولف، تو میدانی دختر من چه جواهری است؟»

«میدانم ... باور کن، میدانم ... اگر نمیدانستم که به خواستگاریش نمی آمدم ...»

و هردوی ما فریاد میزنیم، من میگویم: «یک جواهر! یک برلیان! کاش بدانی چطور با او رفتار کنی! نه مثل یک قصاب ...»

و او میگوید: «نگران نباش راو توی. آنچه

خیلی آدم احمقی هستی - هر چند از من بزرگتری».

خلاصه باین ترتیب مدت مدیدی به همدیگر پریدیم و تنها وقتی یکی دو استکان مشروب میخوردیم ساکت میشدیم. وقتی من بخانه رسیدم دیر وقت شب بود و پاهایم انگار مال خودم نبود. زخم بمجربیکه دید کله ام گرم است، خوشامد لازمه را نثارم کرد.

من شنگول به زخم میگویم، «هیس ... گلده، خودت را کنترل کن. اینطور اوقات تلخی نکن، مبارک باد در پیش است».

«مبارک باد؟ برای چه؟ برای فروختن آن گاو بدبخت به لیزر ولف؟»

جواب میدهم، «از آنهم بدتر».

«گاو را با گاوی دیگر تاخت زدی؟ و کلاه

سر لیزر ولف گذاشتی، بیچاره مردک!»

«از اینهم بدتر».

«می بینی. برای هر کلمه حرف باید با این مرد چانه بزنی».

میگویم، «مبارک باشد گلدی، تبریک به هردوی ما. زیتل مان بزودی عروس میشود».

وقتی اینطور حرف میزنی، میدانم که مستی، آنهم کم نه. عقلت را از دست داده ای. باید یک آدم مست دیوانه ای مثل خودت گیر آورده باشی».

«بله. با لیزر ولف استکانی ویسکی خوردم و بعدش هم مخلوط زدیم، ولی هنوز عقلم سر جای خودش است. گوش کن گلدی عزیز من، زیتل ما راست راستی و رسماً نامزد برای ازدواج با شخص لیزر ولف شده است».

و داستان را از اول تا آخر برایش تعریف میکنم، کلمه به کلمه.

زخم میگوید، «حالا فهمیدی توی، از همان اول قلبم گواهی میداد که لیزر ولف با تو کار دیگری داشت. فقط میترسیدم درباره اش فکر کنم. شاید اتفاق نمی افتاد. خدایا، شکر. ای پادشاه آسمانها، شکر ... انشالله عاقبت به خیر شوند»



را که در خانه من در روزهای عادی خواهد خورد هرگز بر سر سفره تو در شبهای عید هم نبوده است».

و من میگویم: «صبر کن، صبرکن! فقط غذا دادن به یک زن همه چیز نیست. پولدارترین آدمهای روی زمین هم نمیتوانند سکه طلای پنج روپلی را بخورند و آدم یک لاقبا هم سنگ نمی خورد. تو لیزر ولف آدم خشنی هستی. تو حتی نمیدانی چطور قدر استعدادهای دخترم را بدانی. دست پختش. یک ماهی می پزد! باید یاد بگیری که دوستش داشته باشی!»

و او میگوید: «معذرت میخواهم توی مثل اینکه مرا درست نمی شناسی. اصلاً مرا نمی شناسی ...»

و من میگویم: «یک طرف ترازو طلا بگذار و آنطرفش زیتل را ... می فهمی لیزر ولف؟ اگر یک میلیون روپل هم پول داشتی باندازه انگشت کوچکش ارزش نداشتی».

و او جواب میدهد: «باور کن توی، تو



بروم. همه این حرفها درست ولی باید نان در آورد».

و باین ترتیب، خورشید سرزده، من اسب پیرم را به ارابه بستم و بسوی «بویبریک» براه افتادم. وقتی به بازار بویبریک رسیدم، بفرمائید آدم هست که طاقت بیآورد رازی را پیش خود نگهدارد؟ همه از موضوع خبر داشتند و همه بمن تبریک میگفتند: «مبارک باشد راو توی، انشاله کی عروسی میکنند؟»

«ممنون، ممنون. انگاری این مثل قدیمی که میگوید هنوز پدر به دنیا نیآمده، پسر روی پشت بام میرقصد حقیقت دارد».

و مردم داد و بیداد راه می اندازند که، «مثل را ول کن! با این حرفها دست از سرت برنمیداریم! باید سور بدهی چون خیلی شانس آوردی راو توی! یک چاه نفت! یک معدن طلا!»

و من جواب میدهم، «چاه خشک شده و آنچه بجا مانده سوراخی در زمین است».

ادامه دارد

انشاله بیای هم با ثروت و سربلندی پیر شوند - نه مثل آن زن اولش فروما - ساراه که با هم هیچ میانه خوبی نداشتند. خاک برایش خبر نبرد، زن گوشت تلخی بود. با هیچ کس نمیتوانست کنار بیاید. برعکس زیتل ما ... ای خدای من، ممنونم ... دیدی حالا توی. من بتو آدم ساده نگفتم بیخود نگران بودی، اینهم نگرانی داشت؟ اگر چیزی بناست اتفاق بیافتد، اتفاق می افتد ...»

«با تو موافقم. در تلمود قسمتی است که تمام این قضیه را روشن میکند ...»

«حالا تلمود را ول کن، باید خودمانرا برای عروسی آماده کنیم. اول از همه یک لیست برای لیزر ولف درست کن از همه چیزهایی که زیتل لازم دارد. یک زیر لباسی ندارد، حتی یک جفت جوراب. لباس هم برای عروسی لباس ابریشمی، برای تابستان لباس کتانی، و یک لباس پشمی هم برای زمستان، یک شال، یک جلیقه - دست کم دو تا باید داشته باشد - یک کت یقه پوست برای روزهای معمولی و یکی بهتر برای روزهای شنبه. یک جفت کفش دکمه دار و یک کراست، دستکش، دستمال، چتر زنانه و همه چیزهایی که یک دختر امروزی احتیاج دارد».

میپرسم، «گلدی نازنین من. تو از کجا اینها چیزهای لوکس را یاد گرفته ای؟»

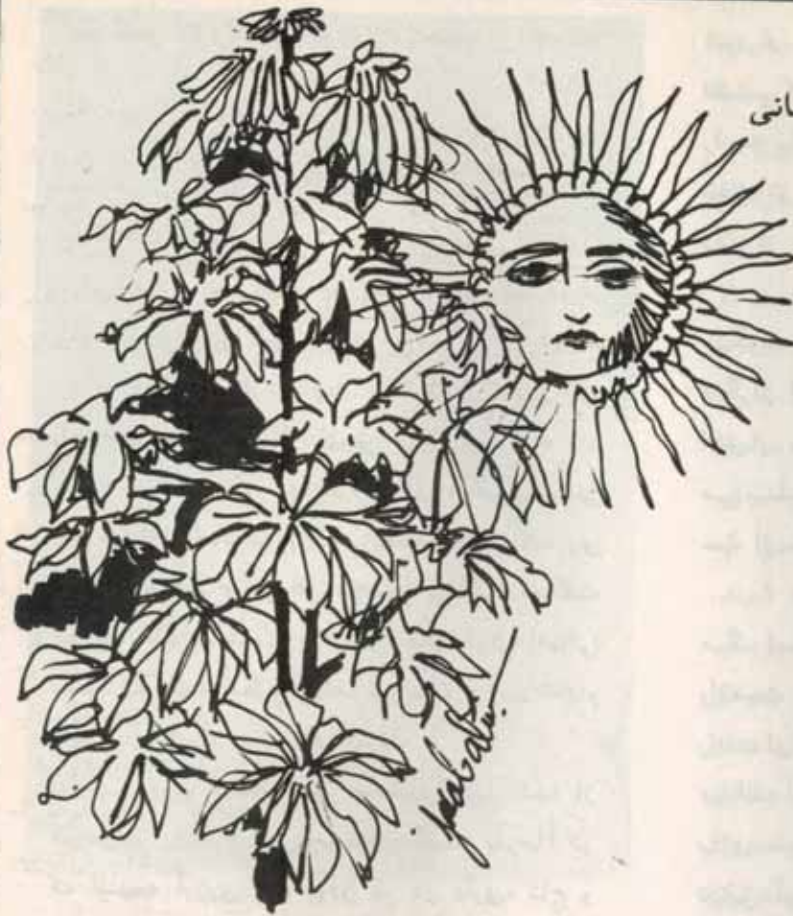
میگوید، «چرا نه؟ فکر میکنی من هرگز میان آدمهایی که سرشان به تنشان بیارزد زندگی نکرده ام؟ و ندیده ام که در کاسریلوکا، خانمها چطور لباس میپوشند؟ حرف زدن با لیزر ولف را بگذار بعهده خود من. هر چه باشد آدم حسابی است. دوست ندارد همه افراد خانواده مزاحمش بشوند. بگذار کار را درست انجام بدهیم. بقول معروف: اگر بناست کسی گوشت خوک بخورد، بگذار اقلاً یک شکم سیر بخورد».

و ما گفتیم و گفتیم تا روشنائی سرزد. گفتم، «خانم جان، وقت آن رسیده که پنیر و کره ها را توی گاری بگذاریم چون من باید دنبال کاسبی ام

نوشته دکتر: عزیزاله سلیم پور

رئیس بخش روانپزشکی و سرطان درمانی

دانشکده پزشکی نیس - فرانسه



شمشیر

داموکلس

مقدمه

پیشرفتهای شگفت آور چند دهه اخیر، دگرگونیهای بیشماری بدنبال داشته که افزایش طول عمر از آن جمله اند. شاید بخاطر داشته باشید که پدربزرگ، مادربزرگهای ما در ۶۰ سالگی پیر بودند در حالیکه ۸۰ - ۹۰ ساله‌های امروز بسیار شاداب، غالباً سالم و فعال و در حال سیر و سیاحتند. و اما پایای ازدیاد عمر، سخن از کیفیت زندگی بمیان می‌آید و بسیاری براین عقیده‌اند که چون کسی دچار بیماریهای غیرقابل درمانی شد و نیازش به مسکن دائمی بود و درد و رنجش مداوم و غیرقابل تحمل گشت، چه بهتر که به زجر و عمر وی، همزمان پایان دهند. در بعضی از کشورهای اروپائی این کار مجاز است و در امریکا نیز دکتر گورکیان تا بحال بطور

غیرقانونی این کار را چندین بار کرده و به زندان افتاده و هنوز هم برای قانونی کردن کار خود تلاش میکند.

از جهتی، برخلاف سنن ایرانی که غالباً سرنوشت شوم بیمار را از وی پنهان نموده و پیوسته به آینده امیدوارش میکنند، در امریکا رسم براین است که حقایق را آشکارا با بیمار در میان میگذارند و مثلاً به یک بیمار سرطانی بی پرده میگویند که احتمالاً ۳ تا ۶ ماه دیگر خواهد مرد. در حالیکه بسیاری از اینان ممکن است سالها زنده بمانند. نوشته زیر پاسخی است به این گروه که تشخیص خود را قاطع و فرجام نیک و بد بیمار را چون حکم الهی بدون تغییر میپندارند.

شمشیر بزرگ و ترس دانسی از مرگ

چهارصد سال پیش از میلاد مسیح در سیراکوس، یکی از شهرهای جزیره سسیل پادشاهی بنام دونی لانسین حکمرانی میکرد. دونی پادشاهی بود با قدرت که در دوران سلطنت خود این شهر را به حد بالائی از شهرت رسانید. در میان درباریان داموکلس نامی بود که همواره از عظمت، هوش و ذکاوت شاه داد سخن میداد و در چاپلوسی از دیگران پیشی می‌جست درحالیکه باطناً بشدت نسبت به وی حسد میورزید و در هر فرصتی بیادشاه میگفت که چه مرد نابغه و در عین حال خوش اقبالی است که همه مطیع اوامرش بوده و در انجام آنها بر یکدیگر پیشی میگیرند.

روزی کاسه صبر پادشاه لبریز شده از کوره بدر رفت و به داموکلس گفت: بفرما! تو که اینهمه آرزوی شاه بودن در دل داری، تاج و تختم را برای ۲۴ ساعت در اختیار میگذارم تا مزه آنرا درک کنی.

هنوز سخن پادشاه تمام نشده بود که داموکلس چون کودکی در مقابل صندوقی پر از اسبابهای بازی به وجد آمده از جا پرید. شادان و خندان تاج پادشاهی را بر سر نهاد و بر تخت سلطنت تکیه زد و مجلس عیش و طرب را براه انداخت. پاسی از خوشگذرانی نگذشته بود که شمشیر بزرگ و وحشتناکی که با مونی از دم اسب به سقف آویزان بود نظرش را جلب کرد. چیزی نمانده بود که در جا قلبش از حرکت بازبایستد. عرق سرد بر تنش نشست و پاهایش شروع به لرزش کردند. نفسش به سختی بیرون میآمد و دهانش خشک شده بود، چه این شمشیر درست بالای سر او آویزان بود و هر آن احتمال آن میرفت که آن تار موی نازک پاره

شود و شمشیر پر وزن وجودش را به دو نیمه تقسیم کند. سراسیمه از تخت پائین آمده تاج را به پادشاه برگردانیده گفت: متشکرم، تاج و تخت تو را باد، آنها را بگیر، من با این ترس دائم از مرگ نمیتوانم زندگی کنم.

هنگامیکه پزشکی به خانم یا آقانی میگوید شما ۱۰، ۱۵ و یا ۲۵ درصد بیشتر از دیگران احتمال ابتلاء به سرطان دارید، اینان بی اختیار سایه شوم مرگ را بر بالای سر خود می‌بینند، در حالیکه تا چندی پیش فارغ از غم، از مواهب زندگی لذت میبرده‌اند.

درست است که سرانجام همه انسانها مرگ است، اما ضمیر ناخودآگاه ما همواره این واقعیت را از فکر بیدار ما بدور میکند. راننده‌ای که با سرعت دیوانه وار در شاهراه‌ها میراند آیا لحظه‌ای فکر میکند که با جان خود بازی میکند؟ کدام معتادی است که هنگام تزریق آن ماده کشنده بخواهد بداند که با تزریق آن و یا کمی بیشتر ممکن است دنیا را برای همیشه ترک کند؟ لیکن پیش بینی‌های ژنتیک و برآورد درصدهای احتمالی انسان را از حالت تصور بدنیای واقعیات میبرد. پیش بینی سرطان را که در ضمیر آگاه با مرگ مترادف است، به مثل شمشیر داموکلس بالای سر انسان بوده وی را از شادبهای زندگی، آسایش و آرامش خیال محروم میکند.

پیگ مالیون

در افسانه‌های یونان قدیم پیکرتراش مجردی بود بنام پیگ مالیون که روزی پیکره‌ای آن چنان زیبا از زنی ساخت که خود به او دلباخته و عاشقش شد. پیگ مالیون از آفرودیت الهه عشق تمنا کرد تا به آن مجسمه بی روح جان دهد تا یار و همدم او گردد.



از جهتی آزمونهای گوناگون روانشناسی ثابت کرده اند که وقتی شما کس یا کسانی را باهوش تر بخوانید، پس از مدتی این گفته و یا تصور تحقق یافته، این عده از دیگر هم گنان پیشی میگیرند تا پیش بینی ها را تایید کنند. پیش آگهی ها چه نیک و چه بد، غالباً در افراد تایید میگردد، حتی متاسفانه پیش گوئیهای مربوط به خودکشی. بنابراین آیا میشود ادعا کرد که پیش گوئیهای پزشکان درباره درصد احتمال سرطان، سکت قلبی و مرگ، سبب میشوند که سلولهای سرطان بیدار شده، بشدت تکثیر یافته و این پیش گوئیها را به ثبوت برسانند؟ و یا شدت اضطراب رگهای قلب را زودتر ببندند.

میدانید سالها است که اثر ناراحتیهای فکری در ایجاد بیماریهای جسمی به ثبوت

آفرودیت تحت تأثیر عجز و لابه پیگ مالیون قرار گرفته، به مجسمه اش روح میدمد. پیکره سنگی جان میگیرد و نهایتاً پینگ مالیون با موجود خود آفریده اش بنام گالاته ازدواج میکند.

این افسانه یونانی منبع الهام بسیاری از نویسندگان و هنرمندان بزرگ شده است. ژان ژاک روسو، نویسنده و موسیقی دان بزرگ فرانسوی در سال ۱۷۷۵ ایرانی بنام پینگ مالیون ساخت که از حیث سبک جالب بود و با سایر اپراهای غربی تفاوت داشت. بدین معنی که بجای اینکه آواز و موسیقی همراه شنیده شوند، بطور متناوب و پشت سرهم به گوش میرسند. کروئینی اپرای دیگری ساخته که شهرت جهانی دارد و پیکرتراشان معروف در پیکره های گوناگون پینگ مالیون و گالاته را جاودان کرده اند. یکی از اینان برنارد شاو نویسنده و نمایشنامه نویس مشهور انگلیسی است که نمایشنامه جالبش بنام بانوی زیبای من «مای فیر لیدی» با چهره معصوم و دوست داشتنی اودری هیپورن سالها بر روی پرده های سینما قلب های بسیاری را تسخیر کرده و آهنگهای گوناگون و شیرینش هنوز نوازشگر گوشهای ما است. چنانکه بخاطر دارید، داستان این فیلم از عشق پینگ مالیون به وجود خود آفریده اش گرفته شده و مربوط به مردی است که تصمیم میگیرد از یک زن عادی گلفروش، یک خانم اشرافی بسازد. در اواخر این نمایشنامه برناردشاو میگوید «براستی از بعضی چیزها مثل لباس پوشیدن، ایستاده، راه رفتن و طرز بیان که هر کسی میتواند بیاموزد، اگر بگذریم، فرق میان یک دختر گلفروش با یک خانم اعیان، کردار آنها نیست، بلکه رفتار دیگران نسبت به آنها است».

رسیده است و حتی اینکه افسردگی و فکر نازاحت بتواند ایجاد سرطان نماید مورد بحث است. بنابراین بیان اینکه شما ۱۰-۱۵٪ ممکن است دچار سرطان پستان شوید و یا اینکه بخاطر ژنهاییکه از پدر و یا مادرتان به شما به ارث رسیده امکان سکته قلبی در شما ۲۰٪ بیشتر از دیگران است، بجز دلهره و نگرانی چه نتیجه‌ای دربر خواهد داشت.

ولی آیا کسی با پژوهش، پیشگونی و در نتیجه جلوگیری از سرطان مخالف است؟ البته هرگز، و برای تأیید آن اجازه بفرمائید داستان سوم را از تورات بیان کنم.

یونس پیامبر

یونس پسر امتیاس بود که به زبان عبری به معنای «راستین» است. در تورات آمده است که خداوند از کردار و رفتار مردم شهر «نینوا» سخت خشمگین شده بود. یونس را فرمود تا بدانجا رفته بمردم خبر دهد که به زودی شهرشان را ویران و مردمانش را نابود خواهد کرد.

یونس پیغمبر نمیخواست مانند کلاغی شوم حامل چنین پیام دهشتناکی باشد و برای فرار از این مأموریت سوار کشتی شده بسوی دیاری دوردست روان شد. به میان دریا که رسیدند باد و طوفان شروع شد و هر آن کشتی به شکستن و سرنشینانش را به غرق گشتن تهدید میکرد. یونس به ناخدای کشتی اعتراف کرد که گناه از او است که از فرمان خداوند سرپیچی کرده و تنها راه نجات سرنشینان کشتی در آن است که او را به دریا بیاندازند. لذا چنین کردند و یونس را به دریا انداختند. دریا آرام شد و کشتی راهش را به آرامی ادامه داد.

نهنگی یونس به دریا افتاده را بلعید. یونس در شکم بزرگ ماهی از خداوند خواست تا او را ببخشد و قول داد که اگر از آن مهلکه جان سالم بدربرد، بنده‌ای فرمانبردار بوده جبران گذشته را بکند. نهنگ یونس را به ساحل انداخت و این بار یونس بدون اینکه لحظه‌ای را از دست بدهد، بلافاصله به شهر «نینوا» روان شد تا ساکنین آنجا را از فاجعه‌ای که در انتظارشان بود آگاه سازد. مردم نینوا با شنیدن این خبر یکباره جا خوردند و از خواب غفلت بیدار شدند و رفتار و کردارشان را کاملاً عوض کردند. طبیعی است که این چنین چرخش و دگرگونی نمیتوانست که خداوند بخشنده و مهربان را بر سر عطوفت نیارد و بندگان توبه کرده‌اش را نبخشد.

اما یونس به اعتراض آمد که ای خداوند بزرگ این چه رسم پیامبر فرستادن است؛ آیا دیگر کسی به من و گفته‌هایم اعتماد میکند؟ تو که دوباره مرا پیش مردم روسیاه کردی. آخر چند سال پیش از این واقعه نیز حادثه مشابهی در اورشلیم بوقوع پیوسته و عده‌ای از مردم نادان و بی‌خرد یونس را دست انداختند و ویرا پیغمبر دروغین خوانده بودند؛ بیچاره یونس.

یونس پیامبر بزرگ، پسر امتیاس راستگو، نمیدانست که خداوند به راستی میل به کشتن آفریدگانش را ندارد وگرنه احتیاجی به فرستادن پیام بوسیله وکیل و پیامبر نبود. هدف خداوند بزرگ بیدار و آگاه کردن مردم گناهکار بوسیله پیامبر و ارشاد آنان بود و نه کشتار. قصد گشودن چشمان مست و بسته مردم غافل آن سرزمین بود تا نیک و بد خودش را ببینند، بسنجند، رفتار و گفتار خویش را تغییر داده، سرنوشت را در دست گیرند تا

فردای بهتری را برای خود و فرزندانشان بسازند.

نوآوریهای پیامبران نسل ما

به راستی نقش دانشمندان، پژوهشگران و پزشکان یا این پیامبران عصر جدید نیز همین

است. هشیاری و آگاهی مردم برای شناخت و پیشگیری از بیماریها و یا در صورت بروز خطر درمان سریع آنها. طبیعی است که این نقش مهم باید در نهایت ظرافت انجام گیرد تا بیمار شمشیری چون دموکلس در بالای سر خود احساس نکرده، از زندگی خود لذت ببرد.



یهودیان امریکای جنوبی

بود تقدیم اهالی Los Camados نمود. هم چنین برای کمک به اهالی، یک بیمارستان صحرانی دائر نمود و مقدار زیادی دارو و مواد غذایی برای آنها فرستاد.

* یک قایق که برای مسابقه رانی با برچسب نازی در سواحل جنوبی شیلی شرکت کرده بود از ورود بمسابقه منع گردید.

* وزارت کشور آرژانتین از دادستان آن کشور تقاضا نمود سه نفر از جنایتکاران جنگ دوم جهانی را تحت تعقیب قرار دهد، این سه نفر عبارتند از Fridolin Guth رئیس سابق گشتاپو در فرانسه و الریخ مولر یک نازی مسئول تبلیغات آلمان در زمان جنگ و Fredrich Rouch یک افسر نازی در جنگ جهانی دوم.

* در شیلی اخیراً قانونی بر علیه تبعیض نژادی به تصویب رسیده است.

* تعداد دانشجویان شرکت کننده در مدارس یهودی در بوئنس آیرس پایتخت آرژانتین بالغ بر ۱۷۱۲۰ نفر شده است. این تعداد در سال ۱۹۹۶ بالغ بر ۱۶۹۵۶ نفر بوده است.

* سفارت آرژانتین در اسرائیل برای اولین مرتبه کتاب مشهور Jewish Gonchos را بزبان عبری منتشر نموده است. این کتاب که نویسنده آن آلبرتو گیرچونف میباشد و درباره یک یهودی Cow Boy است که یک زمین بایر را در آرژانتین آباد نموده است.

* سفیر اسرائیل در اکوادور یک چک مبلغ ۸۰۰۰ دلار برای کمک به آسیب دیدگان یک دهکده که در اثر (El Ninio) ویران شده

TOUBA'S CORNER



WE LEARNED IT ALL IN KINDERGARTEN

Most of what I really need to know about how to live, and what to do, and how to be, I learned in kindergarten. Wisdom was not at the top of the graduate-school mountain, but there is the sandbox.

These are the things I learned: Share everything. Play fair. Don't hit people. Put things back where you found them. Clean up your own mess. Don't take things that aren't yours. Say you're sorry when you hurt somebody. Wash your hands before you eat. Live a balanced life. Learn some and think some, and draw and sing and dance and play and work every day some.

Take a nap in the afternoon. When you go out into the world, watch for traffic, hold hands and stick together. Be aware of wonders. Remember the little seed in the plastic cup. The roots go down and the plant goes up, and nobody really knows why, but we are all like that.

Goldfish and hamsters and white mice and even the little seed in the plastic cup – they all die. So do we.

And then remember the book about Dick & Jane and the first word you learned, the biggest word of all: *Look*. Everything you need to know is in there somewhere. The Golden Rule and love and basic sanitation. Ecology and politics and sane living.

Think of what a better world it would be if we all had cookies and milk about three o'clock every afternoon and then lay down with our blankets for a nap. Or if we had a basic policy in our nation and other nations always to put things back where we found them and to clean up our own messes. And it is still true, no matter how old you are, when you go out into the world, it is best to hold hands and stick together.

TOUBA'S CORNER

From time to time, Mrs. Karubian has contributed more than her fair share to Shofar. Shofar would like to thank Mrs. Karubian for her support by initiating "Touba's Corner" where our readers can enjoy her collection of varied pieces, some original, some "in the public domain".



THE VALUE OF A SMILE

It cost nothing, but creates much.

It enriches those who receive, without impoverishing those who give.

It happens in a flash and the memory lasts forever.

None are so rich they can get along without,
and none so poor but they are richer for its benefits.

It is a rest to the weary, daylight to the discouraged, sunshine to the sad,
and nature's best antidote for trouble.

Yet it cannot be bought, begged, borrowed, or stolen
for it is something that is no earthly good to anyone until it is given away.

And if in the course of the day some of your friends should be too tired
to give you a smile, why don't you give them one of yours?

For nobody needs a smile so much as those who have none left to give!



Safed, one of the four holy cities of Judaism (the others are Jerusalem, Hebron and Tiberias), reached prominence in the 16th century both as the birthplace of the Kabbalah (Judaism's esoteric code of numerological mysticism), and as the new home of hundreds of Spanish Jewish families escaping the Inquisition. It was here that the first printing press in the entire continent of Asia was installed, publishing in 1578 the first Hebrew book to be printed in Israel. Ancient scholars and mystics often reasoned that Safed's positioning "closest to the heavens," and its pure mountain air, contributed to the profundity of the scholarship born here.

Five centuries later, Safed remains a charming medieval town, whose tiny lanes and courtyards twist and turn to reveal artists studios, galleries, private homes, small hotels and a selection of some of the world's most beautiful, ancient synagogues. Cars are able to reach only a few of the old town's streets,

contributing to the sense of peace which the town exudes. As a result, it is a favored destination for Israelis and tourists seeking relaxation away from big-city bustle. Visitors come to Safed to walk the paths of the old town, to visit its ancient synagogues, many of which are brightly painted and ornamented, and to browse in the galleries and the studios of dozens of artists who moved to Safed in the decades after the State of Israel was born. Often compared in location and aspect with the village of Les Baux in southern France, Safed is a jewel that Israel's Tourism Ministry is determined to beautify, and safeguard in its program of development.

"Safed has an internationally valued uniqueness," says Moshe Katsav, "and the Ministry of Tourism will work towards making Safed once again a principle tourism city in the Middle East, attracting more tourists from all over the world."

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

- جلوگیری از بیماری های لته
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی . U . C . L . A .

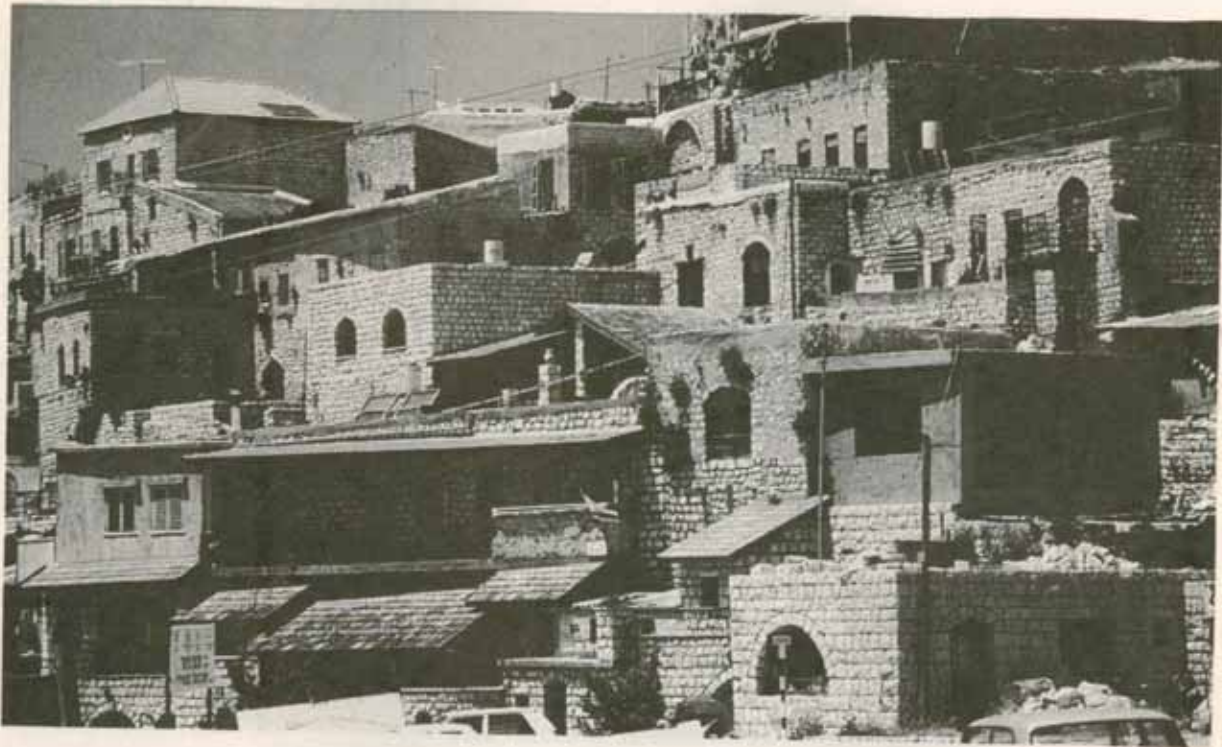
دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها

ISRAEL

ANCIENT HOLY CITY OF SAFED TO ATTRACT INCREASED VISITS

*HILLTOP TOWN, OFTEN CALLED "PROVINCE IN THE GALILEE,"
TO RECEIVE HIGH PRIORITY SAYS DEPUTY PRIME MINISTER*



The city of Safed, one of Israel's prettiest towns, is to undergo an extensive development in the coming years, says Israel's Deputy Prime Minister and Minister of Tourism Moshe Katsav. "The program," Katsav explained, "will be designed to augment this ancient city's beauty and its

shrines, making it more accessible to visitors, but without in any way harming its charm and sense of extraordinary tranquility." Safed, the highest point in the land of Israel, sits 3,200 feet above sea level atop Mount Canaan, commanding magnificent views east to the Sea of Galilee and the River Jordan.

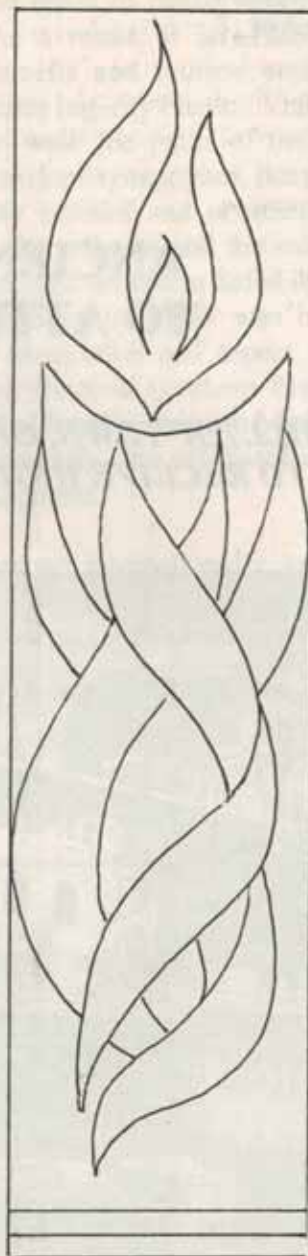
YOUNG TALENT

A NEW MEZUZAH FOR MILKEN COMMUNITY HIGH SCHOOL

Milken Community High School held a contest to design the logo for the Mezuzah to be used in the new building. Jessica Kantor who is a 10th grade student won the contest. The Havdalah-candle motif represents the various strands of the Milken Community High School community, which, when bound together, create the light of Jewish learning, spirit, and purpose.

Since its inception in 1990, MCHS has, indeed, established itself as one of the premier Jewish educational enterprises in the nation, shedding the light of Jewish learning and spirit into the lives and homes of thousands of Jewish teen and their families.

On behalf of Shofar and the Iranian American Jewish Federation, we congratulate our colleague and the proud father of Jessica, Eli Kantor and his wife Janet.



SHOFAR

Is looking for you.
Have a thought? A poem? A story or essay?
We're Listening.

censored or re-edited a million times before it is published, just like those of my mother's were (for those of you who don't know, she is a regular writer of this magazine and she uses, indeed, the power she has in her pen to point out interesting and controversial issues, even though only rarely we get to read her comments).

A solution to this matter? Why are you asking me? I'm only nineteen years old and for all I know, I may be putting my future in danger with this short article. I'm a girl,

I'm Persian and I'm Jewish. I'll have to get married as well, like everybody else. So, please, don't come to me for a solution. Just a quick piece of advice to those who recognized themselves while reading this. Don't you feel like it's now time to get a life? Start minding your own personal business and you'll see how nice it is to live among Persian-Jews. It is just a comment; don't feel too bad.

But then again, who is going to take my opinion in consideration?

POETS CORNER

Angela Rastegar

EMERALD PATH

Surrounded in a green veil
The leaves intertwining above my head.
A canopy of emeralds
A tunnel of nature
With sunbeams streaming through.

A damp smell
Of leaves and life
Is in the air.
The voices of hidden birds
Caress me from all sides.
Their song forms a symphony
With the resulting leaves.

This path leads nowhere
Peace, tranquility, solitude.
A place where dreams become reality
And reality is a dream.

OPINION

Sanaz Masserat

GOSSIP

Recently I have been exposed to new aspects of our culture and there is one, in particular, that fascinates me. We all know how gossip is sometimes fun to do even though it is not always the right thing to do. It is, unfortunately, a big part of the Persian culture. Basically the only time I can actually be a witness to real, juicy gossip is when I go to the Temple.

As you all know, Temple is not considered, by many, a place where you go to meet with God, but rather a meat-market where guys and girls get to be auctioned for marriage: but that's another very interesting story. The temple I usually go to – and please let me clarify: I am mentioning its name because I love it so much, not make it look like the bad example here – the Nessah Cultural Center. Rabbi, David Shofet, a wonderful Rabbi, has nice speeches about the Torah every Saturday, about the Iranian-Jewish community, etc. Those sublime sermons always get everyone's attention and everybody is listening quietly and politely.

One of the ones I can remember very well was in fact about gossip and how it often ruins somebody's reputation. Well, right after this long but very well done speech on how our community should stop this nonsense and how we should love each other, I hear two ladies whispering like mad people right behind me. I only caught part of the conversation (I know I said they were whispering, but come on, we are Persians, how soft can we really whisper without

having the whole L.A. county listen?!) but I guess it was the best part. This young girl did something apparently very bad and now she would be exposed. Her mother would soon find out and not from her own daughter. What is so unbelievable about this situation? These two nice ladies did not even know the people they were talking about but they were trying, I am sure very hard, to save our society from bad examples like that girl. I have no idea what the girl in question did; I am, however, pretty sure she did not kill anyone. She probably did – or did not – once again, I don't know and it's none of my business to know – one of those things you are not supposed to do, specially when you are a young Persian, Jewish girl ready to get married in a year or two (we all know what I am talking about – no need for me to go into details!).

I understand that society dictates some rules and we have to live with them, but whatever happened to having some respect? What happened to the Rabbi's words of wisdom: "live and let live"? Why the urge to be so cruel? Why is there a need for Persian women to go and ruin somebody's reputation? Why is there this anger, this jealousy? I hate to sound corny but why can't we all just get along?

I'm sure this comment of mine will get most of the readers pretty upset, but I'm willing to risk it because I'm just writing the truth. I really don't mean to offend anyone. Who knows, may be this article will be

Rebecca Elyahoozadeh

ENIGMATIC JOURNEY

Dear Editor: I enjoy reading Shofar immensely. I read your editorials and many of your exquisite poems written by people of all ages. As a senior at Taft High School, I believe the works done and published in your magazine are very prominent for the adolescent of my age group. I just hope that many of our Jewish youth can also take a great role in our generation and speak out their ideas. I hope you find the following poem – which I have written not long ago – interesting and have it published.

T'was my mother
Whose dove-like hands stroke my hair.
T'was her soothing voice,
Which permitted my soul to sleep in good care.

I dreamt and dreamt
O what? I cannot remember
But I know positively,
It was some time in December.

I loved the songs of Googosh,
For through my dreams she seemed ideal.
She sang of love, harmony...
She gave me great zeal.

And through our enigmatic journey
I slept.
And listened attentively to Googosh,
Her songs deeply felt.

I then awoke
Conspicuously due to the sun's radiant gleam
Which had tenderly awoken me
This it seems.

With delight I then perceived
We had come to an inconclusive sea
My imagination was with awe
And His key disclosed the door to my broken heart.

Enlightened was I
His light blue sea met with the sun's horizon
His creatures swarmed restlessly
And all I did was listen.

POETS CORNER

Norma Glickman

(Written after March, 1996 terrorist attack on Bus #18 in Tel Aviv)

DOES THE SOUL SURVIVE?



Does the soul survive
The shattering
The scattered shards of flesh and bone
The soundless cry of angels weeping
The destruction wrought by man
A return to the Chaos and Darkness
That reigned – before the earth
Was formed?

Is the dream of peace also torn asunder?
The spirit of freedom washed away
By the bloody tide
That floods the market square?

Those who rush to aid the wounded
And comfort the dying -- crunch
Splintered glass beneath their feet
On roads embedded with horror
And blood – crushed blackberries –
Unrecognizable as human remains
Still warm – midst a rage that is deathly
Cold – in the Cyclops stare
Of a dead eye.

Every shred of sinew
Every clump of tattered flesh
Every fragment of splintered bone
Carefully gleaned from twisted steel.
Every drop of spilled lifeblood

Soaked up into snowy-white cotton balls
Staining red and purple –
Gathered into plastic sacks
In rapidly growing mounds.

Bloody walls are scaled
To search out the smallest shiver
Embedded between the bricks.
Every particle of shattered,
Scattered Humanity
Painstakingly separated from splintered
Glass – into which are pressed gruesome
Etchings of flesh into bone.

Amidst the carnage that remains
Who can tell slayer from the slain?
Ashes to ashes, dust to dust –
All must be returned
To hallowed ground.

Transcending motion, time and place
The soul survives – but not unscathed.
Though beyond the reach
Of deeds of men
It feels the existential pain
Of the never ending quest
To find Humanity
In man.

your husband hollering from the garage,
"Hey, honey, get on the 'net, will ya? We
need a new station wagon..."

I'm from an era when we waited on
line to pay for what we wanted to buy,
asking the person in front of us to hold our
place while we ran back and got a different
size. What's the fun of shopping if you
can't complain to a real live human being
that things cost too much?

And I know someone who is
addicted to trading stock on the Internet.
But when he explained to me that the
savings on the cost of trades and the spread
can be significant, I told
him he was speaking Greek to me and that
he was probably infected with "OLIF"
(On-Line Investment Fever).

I thought the best way to get away
from all this megabyte mania would be to
go out to sea, but even that oasis is being
overrun by cyber bugs: large cruise ships
now provide fax machines, E-mail access
and satellite modems! Where's a good
iceberg when we need one?

I agreed with what Pablo Picasso
said, "Computers are useless - they can
only give you answers." I much prefer a
good thought-provoking question to a cut-
and-dried answer that is zipped into my
computer at 28.8 something-or-other per
second. I will continue to fight to be a
brave pioneering individual who prefers a
real face-to-face talk with a friend to a
cyberchat with someone I know only as
Ogend 4357@nerdsville.com."

Besides, according to a just
published study, computer users eventually
tend to become perverse and depressed,
and who would want to have a chat with
cranky people like that, anyway?

POETS' CORNER

Rebecca Moradian

Swollen heart
Speaks of death
Rising Inside unwanted fate
Anticipating the day
When I search for the prayer
And dreams become memories
Temptation comes
To fall
Fall without landing
When freedom comes
And wraps my face
Living moments
Longer than seconds
Forgetting it all
The cycle of obstacles
And destiny
Running
From the circle
Of day to day
Away from rhythms
Explosive energy
And the knowledge
That connects human hearts
Running
From the trap
Of unknown faces
To be awake
In darkness
Where
The silence of peace
Blinds me
Touched by hands
Other than a clock
Waiting
To be drawn
Out of illusions
Until it's time.

THE GLOBAL SHIFT HAS HIT THE FAN



OK, I admit it – I'm a technophobe. From time to time I suffer from Future Shock. When I write, I still like to use a pilot pen and white-out while Frank Sinatra softly croons, "Love and Marriage" in the background. I'd rather dig up dirt to plant flowers in my garden that dig up dirt on celebrities and politicians on the Internet. I'd much rather curl up with good book than have my fingers curled up from carpal tunnel syndrome.

But I'm apparently in a shrinking majority. Twenty-eight million people are already shopping "on line". And today I read that United Airlines plans to start using computers to take all reservations! This is just another indication that the global shift has hit the fan. I closed my eyes thinking of the scenario...

I call for a reservation for a little R and R in the Virgin Islands where I can sail

out to sea and wet a line. Then a robot voice which would scare my dog into a closet says, "If you want to make a reservation, press one. If you want to discuss sex, press two. If you want to discuss the President's sex life, press three. If you are currently having a sexual relationship with the President, press four. If you are a transsexual, stay on the line..."

What will be next? I imagine the next casualty of this techno-shift will be my beautiful shopping mall. There will no longer be a need to walk around surrounded by flowers and gardens and piped-in music, window shopping with your loved ones. It will all be done by computer.

And no more going to the car dealership, haggling (or flirting) with the salesman, or even taking a test drive like Cybill Sheperd in a Mercedes. I can just hear

MOVIES

Mojgan Melamed

'Pi' – 'Π'

DECODER OF THE SECRET OF THE UNIVERSE

Upon hearing the word "Π" (Pi), most of us are reminded of our constant struggles with Calculus in high school. Darren Aronofsky, the writer/director of the low-budget movie 'Π' takes us on a lonely and torturous journey looking at Pi from a completely different perspective.

The 27-year-old Harvard Film School graduate, shot this zany homemade, video within four weeks, on a minimal budget of \$20,000. Although this is Aronofsky's first attempt at film-making, his vision has earned him rare reviews as the new up-and-coming writer/director in the Hollywood scene.

The star of the movie, Max Cohen, borderlines between a madman and a genius. He believes the transcendental symbol of 'Π' holds the key to cracking the code of the stock market and revealing the secrets of the universe. We follow Max through as his tortured soul struggles to find the key to the universe.

Just as he has a breakthrough, Max is besieged by a representative of a greedy Wall Street tycoon who promises to support Max's efforts in return for his newfound formula. At the same time, he "accidentally" bumps into a Hassidic Jew who tries to befriend him and drag him into fulfilling his destiny as a Jew. After a few scenes, we come to realize that his chance encounter with the Hassidic Rabbi was no accident – rather, Max has been under

surveillance by a Jewish group from the start of his experiments. They claim that the Torah is written in a certain pattern. Max's formula consists of 126 numbers. Each number corresponds with a letter in Hebrew alphabet. The numbers will enable them to decode this certain pattern in the Torah. By obtaining this formula, not only will they be able to solve the many controversies of the Jewish religion, but also, they will be able to uncover the true name of God. Thus, they try to convince Max that it is his duty as a Jew to hand his findings over to the Rabbi of the sect. Max, who decides not to share his findings with either group, finds himself in a violent situation.

This somewhat chaotic, yet intellectual movie poses age-old questions about the relationship between genius and insanity, mathematics and numerology, mysticism and scientific truth. Some of the scenes are confusing and due to violence, hard to watch. In addition, in one scene, the Cabalists are portrayed as vicious individuals who will do anything short of killing Max to obtain this formula.

Shot in black and white, this independent film is far from mainstream Hollywood. Although the concept may be hard to grasp, it is important for us as the younger generation to embrace, to be open to, discuss and even question these experimental ideas in order to broaden our scope.

OPINION

N.M. Kharrazi (Nouri)

ISLAMIC BOMB -- KOSHER BOMB

So, India and Pakistan have conducted their underground atomic tests, and somehow gleefully have declared themselves members of the exclusive and supposedly prestigious Atomic Club.

Their leaders, beaming with pride have had their 15 minutes of fame, basking in the adoration of their people and ignoring the anger and trepidation of the rest of the world. But these Atomic Chickens will be soon coming home to roost, and like the leaders of India and Pakistan, lay an egg, bringing possible death, suffering and destruction to us all.

In these two countries, poor and overcrowded with millions of people going hungry, barefoot and jobless, it was sad to watch the crowd on TV, singing and dancing in the streets without realizing the possible catastrophic consequences of their leaders' decisions.

The following analogy is not intended to ridicule or demean any group, government or nation. Yet, like a barefoot, half-naked and half-starved man wearing an expensive necktie, the vindictive leaders of India and Pakistan have placed an Atomic Necklace around their people's neck. The necktie or necklace is radio active, costly and deadly, and if it is not dealt with quickly and properly, it could easily turn into a hanging rope, choking them and half of the world.

Now, Pakistan calling its atomic bomb "The Islamic Bomb" is indeed pathetic and hard to swallow. Religion advocates love and compassion for mankind. Thus it is ironic to give religious flavor to the most destructive weapon ever devised by man. If this is the case, then Israel should call its atomic bomb

the "Kosher Bomb" or the "Jewish Bomb." If this is the trend, then the United States has missed the boat by not labeling the Hiroshima Bomb the "Christian Bomb." Stalin could have named theirs "The Lenin" or "Marx Bomb," and the Chinese brand of their bomb "The Buddha Bomb," and so on.

For almost 50 years, we thought in the case of an Atomic Holocaust, the only two major players would be the United States and the Soviet Union, but things have changed drastically. Who would have thought that on the threshold of the 21st Century, two countries full of hatred for each other and next door to each other, having fought three major wars in the past 50 years, with daily skirmishes on their Kashmir borders (unable to come to terms in a region where poverty and hunger is a way of life), could acquire the ability to bring about an Atomic Holocaust?

Who can assure us that two vengeful countries now on *atomic* driver's seats that have shown no pity and compassion for each other would show compassion for the rest of us?

In Pakistan, Dr. Strangelove is now wearing a religious garb. Two atomic genies are now out of the bottle and no one knows how they will behave. They should be put back in the bottle.

Now it is rumored that Libya's Gaddafi is interested in purchasing a couple of these Islamic Bombs. No doubt other rogue states in the Middle East are watching and waiting, their appetites wetted in anticipation of getting their hands on these atomic *goodies*, or developing their own. They don't have to wait long.

use for the ceremony. He told me: "you are the father, you're Ashkanazi, so we will use your siddur." I told him: "no, I've married into your community and I observe your customs, so let's use your siddur." After, the "bris" was over, Rav Davoud said: "Today, I was very happy to bring Jonathan into the covenant of Avraham Avinu. Also today, we had a first, an Ashkanazi has become Sepharadi."

At my office, many of my clients are Persian, so I wind up speaking Farsi almost every day. In fact, part of the time, I even think in Farsi. So over time, Persian culture has permeated every aspect of my life.

So it is with a sense of awe and wonder that I reflect upon the words from the Torah written above the holy ark at

Hollywood Temple Beth El, which has now been transformed into the Iranian American Jewish Center: "*And I come again in peace to my father's house*". I would gaze upon those words first uttered by our forefather, Jacob, every time I entered the Temple. Now, they have a new meaning for me. I realize that I have returned to my "father's house" and found my roots in the warm and loving embrace of the Persian Jewish community.

The Temple has a great deal of history and memory for me. I'm glad that it wasn't bulldozed to make room for another apartment building, but rather has been transformed into a center for Persian Jewish culture. May it's light continue to shine.

Eli Kantor is an attorney in Beverly Hills

POETS CORNER

Monica Daneshrad

COLORS OF POETRY

Go on my sweet
Paint a Picture
Let it cry love
Let it cry rage
Never mind the stains
The one-day-those-bristles-went-over-the-edge-and-flawed
That doesn't matter in this display
Now here is the hart part

Let me envision you tremor
Within your preferred shades of color
Not so blinding as to conceal the subtle horizon

And there metamorphosis your Design
Your Inventive
And then You are an Artist.

EDITORIAL

Eli Kantor

THE METAMORPHOSIS

It was with a great deal of interest and irony that I read the September issue of Shofar. Although I can't actually read Farsi, the cover was intriguing to me. You see, the picture on the cover was very familiar to me, it was a photograph of Hollywood Temple Beth El, which was recently purchased by the Iranian American Jewish Federation, and transformed into the Iranian American Jewish Center.

Temple Beth El was familiar to me, because for the first half of my life, it was my temple. As far as I was concerned, it was the only temple. As a child my father took me there with him. Then I went to Hebrew School there. I had my Bar Mitzvah there. Later I was a teacher there. My parents even had their names on their seats. In short, it was my home.

I was struck with how coincidental it was that of all the possible locations for the Federation to create the Iranian American Jewish Center, they had chosen Temple Beth El. Since I truly believe that there are no accidents in life, and what appears to be merely a coincidence may contain a deeper meaning. I saw the transformation of Temple Beth El as a metaphor for my life and I began to reflect upon how my life has changed during the last 18 years that I have been a part of the Persian Jewish community.

During these last 18 years, the Persian Jewish community has impacted every part of my life. Shortly after our marriage, I decided

to attempt to learn Farsi. So, I went to UCLA at night. Initially, it was very difficult for me to learn a new language, and I was going to drop out. However, my wife encouraged me to continue. She suggested that I didn't need to learn how to read and write, that speaking would be sufficient. Consequently, I continued and now am quite fluent. In fact, my wife claims that I even speak Farsi in my sleep.

I have adopted the Persian Minhag for Pesach, which means that now I can eat rice, which is considered to be "hamatez" by Ashkenazim. While as a child our Seder was very rigid and strict, now we do "dayanu" and chaos ensues. On Rosh HaShanah, whereas before I was limited to just apple dipped in honey for a sweet new year, now we have an entire meal with "zabun" (tongue), "lubia" (beans), etc. Before Friday night consisted of "matzah ball soup", now we have "gondi".

When my father died 14 years ago, I had to arrange his funeral on very short notice, yet there were over 100 people there, most of whom were Persian relatives who had never even seen my father. I asked my wife why all these people had come to my father's funeral. She replied: "You don't understand; they didn't come for him, they came for you." Then I began to appreciate the warmth, compassion and support of being part of the Persian community.

When my son Jonathan had his "bris", I asked Rav Davoud, which siddur we would

SHOFAR



5700 Wilshire Blvd.,
2nd Floor, Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659
Tel: (213) 761-8945
Fax: (213) 761-8948

Dr. Rouben Melamed
Chief Coordinator

* Shofar is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization. * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source. * Reprinting or quoting of contents of Shofar is subject to permission of Shofar. Shofar will not assume responsibility for the contents of advertisements.

Editor-in-Chief
Simon (Sion) Ebrahimi

Founding Editor
Guitta Karubian

Assistant Editor - Jeny Melamed
Administrative Editor: Elias Eshaghian
Staff Photographer: M. Pouretahad

ADVERTISE IN SHOFAR

Full Page (Inside)\$250
Half Page\$150
One Third Page \$125
One Fourth Page ... \$100

For more information,
please contact Ms. Vicky at
(213) 731 - 2531

IN THIS EDITION

- 5 Editorial - The Metamorphosis..... Eli Kantor
- 6 Colors of Poetry..... Monica Daneshrad
- 7 Islamic Bomb -- Kosher Bomb N.M. Kharrazi (Nouri)
- 8 Pi - Decoder of the Secret of the Universe Mojgan Melamed
- 9 The Global Shift Has Hit The Fan J.T. O'Hara
- 10 Untitled Rebecca Moradian
- 11 Does the Soul Survive?..... Norma Glickman
- 12 Enigmatic Journey Rebecca Elyahoozadeh
- 13 Gossip Sanaz Masserat
- 14 Emerald Path Angela Rastegar
- 15 A New Mezuzah for Milken Community High School
- 16 Israel
- 18 Touba's Corner Touba Karubian

A SIMPLE COMPUTATION

SHOFAR

**GOES OUT TO 5,500
ADDRESSES**

The cost of mailing out 5,500 flyers to 5,500
households is a minimum of **\$1,000.**

A full page of advertisement in Shofar costs **\$250.**
(and the envelope doesn't get tossed into the waste basket)

IT DOESN'T TAKE A GENIUS TO FIGURE OUT THE
COST EFFECTIVENESS OF ADVERTISING IN

SHOFAR

FARSI AND/OR ENGLISH

WE'LL MAKE SURE 5,500 HOUSEHOLDS SEE YOUR ADVERTISEMENT.

TRADE SMART WITH TECHNOMART

TECHNOMART R.G.A., INC.
"Your Portfolio Performer"
INVESTMENT ADVISORS
Publisher of "Tape-Action Performer Market Letter-SHORTEX"

PORTFOLIO MANAGEMENT

1997 Composite Return*: **29.13%**
1/1/98 - 6/30/98: Comp. Return*: **29.61%**



AS PRESIDENT OF TECHNOMART R.G.A., INC. INVESTMENT ADVISORS, H. JOSEPH E. PARNES HAS SERVED THE INVESTMENT COMMUNITY FOR OVER TWENTY YEARS. FEATURED IN **WORTH, FORBES, THE DAILY RECORD, WALL STREET TRANSCRIPT, BARRON'S**, etc..., HE CONTINUES TO GAIN WORLD-WIDE RECOGNITION AS A LEADING MONEY MANAGER. WITH OVER \$60 MILLION UNDER MANAGEMENT, PARNES APPEARS AS A REGULAR GUEST ON SEVERAL NATIONALLY SYNDICATED FINANCIAL RADIO SHOWS. TECHNOMART ACHIEVED A 29.13%* COMPOSITE RETURN FOR 1997 AND A 10 YEAR COMPOSITE YEARLY RETURN OF 25%* FOR PORTFOLIO MANAGEMENT. TECHNOMART'S PROFESSIONAL INVESTMENT ADVISORY SERVICES INCLUDE THE FOLLOWING FEATURES:

- Customized Portfolio Management
- Hourly Hot Line Advisory Service
- Tape-Action Performer Market Letter "SHORTEX"

"SHORTEX" Comp. Return*:
1/1/98 - 6/30/98
Long: 29.90%, Short: 32.74%

- Long and Short Positions
- Stocks, Bonds, Mutual Funds, and IRAs

WHETHER YOU ARE IN THE EARLY STAGES OF WEALTH ACCUMULATION OR A SEASONED INVESTOR MANAGING A PORTFOLIO YOU HAVE SPENT A LIFETIME BUILDING, TECHNOMART WILL STRUCTURE A CUSTOMIZED PORTFOLIO MANAGEMENT PROGRAM DESIGNED TO MEET YOUR FINANCIAL NEEDS.

**CALL FOR A FREE
MARKET LETTER &
INFORMATION KIT!**

1-800-877-6555

Visit our website

www.Technomartrga.com

www.Shortex.com

TECHNOMART R.G.A., INC. Investment Advisors
401 Washington Avenue, Suite 801
Baltimore, Maryland 21204-4806
(410) 828-6555 Fax: (410) 828-6584

*No claim is made that future recommendations will be as profitable as past performance or that they will not result in losses.

قابل توجه سرمایه گذاران ایرانی
سال نو مبارک بر همگان مبارک باد

دفتر حقوقی

شاهرخ مختارزاده

وکیل رسمی دادگستری در کالیفرنیا

Law Offices of

Shahrokh Mokhtarzadeh

1801 Avenue Of The Stars, Suite 928
Los Angeles, California 90067

Tel: (310) 788-0370

Fax : (310) 788-0353



*Iranian American
Jewish Federation*

SHOFAR

A Publication of:

Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

S H O F A R

Iranian American Jewish Federation
5700 Wilshire Blvd., 2nd Fl., Suite 2510
Los Angeles, CA 90036-3659

ADDRESS SERVICE REQUESTED

Volume 115
November, 1998

Bulk Rate
U.S. Postage
PAID
Permit No. 23
Inglewood, CA

The Mortgage Store Financial Inc.

(A DIRECT LENDER)

خدمات مالی کمپانی مورگیج استور



ایرج اسحقیان

مشاور در امور وام و خرید و فروش املاک

هفت روز هفته

وام های:

- مسکن
- ساختمان
- شاپینگ سنتر
- آپارتمان بیلدینگ
- بیزنس
- آفیس بیلدینگ
- و سایر وام ها

وام مسکن شما در شرکت ما عمل شده و پرداخت خواهد شد (A DIRECT LENDER)

800-900-LOAN ext. 137
5 6 2 6

TEL: 310-286-1806
PGR: 310-239-8700